

جالب و مفید واقع شده است. این آدام اولتاریوس (Olearius) که گوته شاعر معروف آلمان در یادداشتها و تطبیقات بر دیوان شرق و غرب خویش او را «مرد ممتاز» (Treffliche Mann) می خواند در عهد سلطنت شاه صفی همراه فرستاده دولت هلشتاین به ایران آمد. ۱۱۷ به درگاه شاه راه یافت لیکن بسبب اختلاف و ستیزه‌ی بی که با سفیریافت از او جدا شد و یکچند به خدمت روس درآمد. اما بعد چون امیر هولشتاین سفیر را مجازات کرد وی به وطن بازگشت و گزارشی سفر خویش را به زبان لاتین منتشر کرد. اولتاریوس با مطابق اسم واقعی او اولشله گسر (Oelschläger) درین کتاب خویش اطلاعات مفید در باب ایران ضبط و تدوین نمود چون زبان فارسی را نیز خوب آموخت گلستان سعدی را به کمک ایرانیان به آلمانی ترجمه نمود. این ترجمه خود نخستین ترجمه گلستان به زبان آلمانی بود. ۱۱۸ سفرنامه اولتاریوس که متضمن اطلاعات سودمند در باب احوال و اوضاع ایران در عهد خونین بعد از سلطنت شاه عباس اول و حاوی نکات جالب راجع به آداب و رسوم جاری در آن روزگارست چندی بعد به فرانسوی و انگلیسی نیز ترجمه شد و در واقع از ساختن بسیار مهم برای تاریخ ایران در اواخر عهد صفویه بشمار می رود. ساخذ دیگر گزارش رفائل دو بانس کشیش فرانسوی و رئیس هیأت مبلغین کاپوسن در اصفهان است. وی در سال ۱۶۲۶ از طریق حلب و بغداد به ایران آمده است و نزدیک پنجاه سال در اینجا زیسته و مورد عنایت شاه عباس دوم واقع شده است و به دستگاه اونیز خدمات متعدد انجام داده است. چنانکه عده بی از سیاحان فرنگی را نیز که در این ایام به ایران می آمده اند کمک و هدایت کرده است و اطلاعات مفید به آنها داده است. گزارش او موسوم است به وضع ایران در ۱۶۶۰ (*Estat de la Perse en 1660*) که آن را به کلبر (Calbert) وزیر معروف لوئی چهاردهم تقدیم کرده و مشتمل است بر اطلاعاتی مفید در باب وضع حکومت و حال رعیت و مملکت در ایران. کتاب او مخصوصاً بسبب دقت نظر و احتواء بر مطالب متنوع اهمیت دارد. اما مشهورترین و مهمترین این سیاحتنامه ها در واقع سفرنامه شاردن فرانسوی است در ده مجلد. این شوالیه شاردن (J. Chardin) که فرزند جواهر فروشی صاحب مکنک بود، در سنه ۱۶۶۵ مسیحی هنگامی که هنوز ۲۲ سال بیش نداشت عزیمت سفر مشرق کرد و در طی چند سال سه بار به ایران آمد و از ایران به هند نیز سفر گزید. وی زبان فارسی را نیکو آموخت و به مطالعه کتب و اطلاع از احوال و اخبار گذشته ایران رغبت ورزید و نزد پادشاه صفوی تقرب یافت چنانکه جوهری بازرگرباشی

دربار پادشاه و صاحب عنوان «تاجرسلطان» گشت. چون مذهب پروتستان داشت دریا زگشت به اروپا دیگر در فرانسه که هم مذهبانش مورد آزار و عقوبت بودند نماند. به انگلستان رفت و تا آخر عمر در آنجا بود. درین تمام سیاحان اروپائی که با ایران آمده اند کسی که توانسته است جامعترین و مفصلترین شرح را در باب احوال ایران و اوضاع بلاد و آداب و رسوم و تاریخ و دیانت و طرز معیشت اهل ایران در عصر خود بنویسد شوالیه شاردن است و کتاب او که چاپ انتقادی دقیقی از آن بوسیله لانگله در پاریس انتشار یافته، از مهمترین و دقیقترین مأخذ اطلاعات در باب تاریخ صفویه است. مأخذ دیگر گزارش ژان باپتیست تاورنیه (J.B. Tavernier) است که نیز مانند شاردن جواهر فروش بوده و سی سال قبل از او به مسافرت ایران آمده است. تاورنیه در فاصله سالهای ۱۶۳۱ تا ۱۶۶۸ مسیحی لاقلاً شش بار به ایران سفر کرده و کتاب او که نیز مانند کتاب شاردن مشحون از اطلاعات مفید در باب احوال طرق و بلاد و اوضاع مملکت و تاریخ و عقاید و آداب اهل ایران است، با وجود اشتغال بر مسامحات فواید بسیار دارد. بسبب همین مسامحات و اشتباهات است که کتاب تاورنیه، جز در آنچه مؤلف از دیدار خویش نقل می کند، چندان قابل اعتماد نیست و چون ظاهراً خود وی به زبان فارسی نیز آشنائی نداشته است مسامحاتش نیز گاه خالی از اشتباه نمانده است. مع هذا گیبون (Gibbon) وی را «سیاح جواهر فروشی» می خواند که هر چند چیزی نخوانده است لیکن بسی چیزها دیده و خوب دیده است.<sup>۱۱۹</sup> در هر حال کتابش برای تاریخ عهد صفویه خالی از فایده نیست. چنانکه گزارش ژان تهنو (Thévenot) فرانسوی نیز با آنکه توقف وی در ایران چندان طولانی نبوده است و خود به سال ۱۶۶۷ در میانه آذربایجان وفات یافته است و همچنین کتاب لاتینی چهل ستون اثر پدروس بدیک (Pedro Bedik) نیز با وجود اشتغال بر داوربهای سطحی و عقاید تعصب آمیز بر ضد اسلام بسبب اشتغال بر توصیفات جالب از ابنیه و قصور اصفهان و خزائن و کتابخانه های سلطنتی خالی از فواید نیست. دیگر گزارش انگلبرت کمپفر (E. Kaempfer) سیاح و طبیب و محقق آلمانی است که همراه سفیر سوئد در سال ۱۶۸۴ به ایران آمده و یکچند در ایران و نواحی مجاور زیسته است. وی در شمال و جنوب ایران سفرها کرده است و گزارش او گذشته از اشتغال بر پاره های معلومات راجع به جغرافیا و نباتات ایران حاوی اطلاعات گرانبھائی راجع به احوال اداری و نظامی و مالی مملکت در آن زمان است و ظاهراً قسمتی از آن اطلاعات وی نیز مانند بعضی اطلاعات

ته ونو و بدیک و دیگران مأخوذ از روایات رفائل دومانس (ونه از کتاب او) است. مأخذ دیگر کتاب سانسون (Sanson) کشیش و مبلغ فرانسوی است بنام وضع کنونی ایران. مؤلف در ۱۶۸۳ به ایران آمده و یکچند در قزوین و خوزستان و اصفهان اقامت داشته است. وی در مدت اقامت خود از احوال ایران اطلاع دقیق حاصل کرده و در مراجعت از جانب شاه سلیمان صفوی نامه‌ی جهت پادشاه فرانسه برده است. در هر حال کتاب او حاوی اطلاعات سودمند در باب تاریخ این دوره است.

دیگر کتاب ژان اوتر (J. Otter) فرانسوی است به نام سیاحت در عثمانی و ایران که در ۱۷۴۸ طبع شده است و دیگر سفرنامه اولیویه (Olivier) فرانسوی است در سه جلد که یک جلد آن راجع به ایران است. اوتر مقارن عزیمت نادر شاه به سفر هند در سال ۱۷۳۸ مسیحی از جانب حکومت فرانسه به اصفهان آمده است تا اوضاع ایران را تحقیق کند و در باب استقرار روابط بازرگانی نیز اقدام نماید. بموجب قول او در این زمان پایتخت باشکوه و زیبای صفویه متروک و خراب می‌نموده است و حتی قصور سلطنتی هم متروک و مشرف به خرابی بوده است. درباره سیاست نادر شاه اوتر بدرستی متوجه شده است که آن سردار جنگجوی بیشتر به امر جنگ و نظام توجه می‌ورزیده است و امر تجارت، خاصه بازرگانی خارجی، چندان در نظر وی اهمیت نداشته است. مأخذ دیگر کتابی است بنام تاریخ انقلاب ایران تألیف پادری کرو سینسکی (T. Krusinsky) که شرح مؤثر و مفیدی در باب کیفیت سقوط صفویه و هجوم افغانه به اصفهان که بر حسب روایت وی با قحطی و گرسنگی شدید و خونریزی و کشتار فجیع توأم بود و مردم از بینوایی حتی گوشت انسان می‌خورده‌اند دارد. مؤلف نزدیک بیست سال در ایران اقامت داشته است و رئیس بسوئیهای اصفهان بوده است.<sup>۱۲۰</sup> وی در هنگام فتح اصفهان به دست افغانه در آنجا بوده و آن احوال قحطی و کشتار و آن حوادث خونین را بایمانی مؤثر شرح داده است. مأخذ دیگر گزارشهای جانس هانوی (Jonas Hanway) بازرگان و جهانگرد انگلیسی است که در عهد نادر شاه از راه روسیه به ایران آمده و بعد از چند سال به دیار خود بازگشته است. وی در بلاد مختلف به بازرگانان و سیاحان متعدد فرنگی برخورد کرده بعضی‌شان از سالها پیش در ایران اقامت داشتند و به احوال بلاد و اوضاع و حوادث ایران وقوف یافته بودند. از جمله یکچند نیز با هموطن خود جان التون (J. Elton) معروف، که از راه پترزبورگ به ایران آمده بود و چندی به قصد تهیه بحریه‌ی

جهت نادرشاه در حدود بحر خزر فعالیت و اهتمام می کرده، برخوردار و بهر حال اطلاعات سودمند در طی این مسافرت خویش بپندوخت. گزارشهای هانوی حاوی چهار مجلدست و در آنها وقایع ایران را از سقوط صفویه تا پایان عهد نادر شرح داده است. البته آنچه وی در باب سقوط صفویه و هجوم افغانه آورده است از مشهودات او نیست و غالباً منقول از کرومینسکی است. لیکن اطلاعاتی که در باب وقایع عهد نادرشاه داده است غالب آنها از دیدار او و متکی بر اطلاعات مهم و جالب است. نامه‌هایی نیز از رنه بازن طبیب و کشیش فرانسوی باقی است که در باب اواخر عهد نادرشاه و حوادث بعد از قتل او متضمن اطلاعات سودمندست.<sup>۱۲۱</sup>

در عهد قاجاریه که اوایل آن دوره رقابت بین فرانسویها و انگلیسیها جهت کسب نفوذ در ایران و بعدها دوره رقابت و کشمکش بین روس و انگلیس بود، سفارتها و مسافرتهاى متعدد وقوع یافت که موجب تدوین و تألیف گزارشها و سفرنامه‌هایی مسانند کتاب جالب و عمیق سر جان ملکم (Sir J. Malcolm) موسوم به طرحهایی از ایران و مثل یادداشتهای ژنرال گاردان (Gardane) موسوم به تفصیل مأموریت و یادداشتهای ژوسر (A. Jaubert) و ترهزل (Trézel) و کتاب سرهارنورد جانز و امثال آنها گشت. غالب این سفرنامه‌ها مخصوصاً جهت اطلاع بر کیفیت نفوذ تدریجی دول اروپائی در دولت قاجاری اهمیت دارد و البته آن سادگی و کم‌غرضی که تا حدی در آثار سیاحان و تجار اروپائی عهد صفویه و قبل از آن هست درین کتابها نیست و مورخ در استفاده از این مآخذ باید به این نکته توجه خاصی داشته باشد. چنانکه شواهد این اغراض و مقاصد را در کتاب معروف جیمز موریه (Mourier) بنام حاجی‌بابا می‌توان یافت. کتاب حاجی‌بابا با وجود اشتغال بر بعضی حقایق از جهت طرز بیان و لحن کلام فاسد و غرض‌آلوده است. دو جلد سفرنامه موریه نیز از همین لحن نامساعد خالی نیست و گویند بعضی از فصول آن را در همان ایام برای فتح‌علی‌شاه ترجمه کرده بودند و او را زیاده‌خشمگین کرده بود. در واقع تمام مدت اقامت موریه در ایران در طی هر دو سفر او پنج‌سال بیش نکشید و اطلاعاتی که او درین مدت در سفرنامه گردآورد بسیار ناچیز و مشحون از مسامحات و اغراض بود. درین دو سفرنامه موریه ضمن ذکر آداب و رسوم ایرانیها سعی کرده است نظایر آنها را در رسوم و عادات قدیم ملل مشرق و روایات تورا و انجیل بیابد و با اینهمه اطلاع او از زبان فارسی و از اشتقاق و لغت بسیار اندک

بوده است و همین ملاحظات این اندیشه را پیش می‌آورد که کتاب حاجی بابای او برخلاف مشهور و درست مطابق ادعای خود او در واقع ترجمه‌یی باشد از اصلی فارسی که نویسنده آن ایرانی مطلعی بوده است و اقب به طرز افسانه‌نویسی اروپائیان. " در بین سایر گزارشها و سیاحتنامه‌های متعدد سیاحان و سفیران اروپائی که عهد قاجاریه را امتیازی خاص می‌بخشد چند کتاب بالنسبه مهم را در این مقام باید ذکر کرد. از آنجمله است گزارش ویلیام اوسلی (W. Ouseley) که بعنوان مثنی سفارت همراه برادر خویش سرگور اوسلی (Gore Ouseley) به ایران آمد. دیگر سفرنامه کاسپار دروویل (G. Drouville) سرهنگ فرانسوی است که در سالهای ۱۳ - ۱۸۱۲ به ایران آمده و در کتاب خود اطلاعات مفیدی درباب نظام عهد فتحعلی شاه قاجار و اقدامات پسرش عباس میرزا نایب السلطنه داده است. دیگر سفرنامه کریپوتر (Ker Porter) (۲۰ - ۱۸۱۷) است که در قفقاز و ایران مسافرت‌هایی کرده است. دیگر سیاحتنامه ج. بی. فریزر (J.B. Fraser) که در بین‌النهرین و کردستان و خراسان مسافرتها نموده است و همینگونه کتابها در آن ایام یگانه مأخذ اطلاعات عامه اهل اروپا بوده است از احوال ایران. دیگر گزارش فریه (Ferrier) فرانسوی است که در خراسان و مشرق ایران مسافرت‌هایی کرده است و نیز کتابهای گلدسمید (Goldsmid) که در باب بلوچستان و سیستان و احوال بلاد بین فارس و خراسان اطلاعات مفید داده است. چنانکه وی در تعیین حدود این نواحی نیز مأموریت داشته و مطالعاتی در احوال مکران و بلوچستان نموده است. کتاب هنری لیاورد (Henry Layard) انگلیسی نیز در باب خوزستان و بلاد جنوب غربی محتوی اطلاعات مفید است. چنانکه موریتز واکنر (M. Wagner) در گزارش خود موسوم به مسافرت بایران و سرزمین کردان اطلاعاتی در باب کردستان و احوال آنروز ایران بیان داشته است و خانم شیل (Sheil) در ضمن گزارش خود راجع به زندگی و رسوم در ایران معلوماتی در احوال دولت ایران و رجال سلطنت بدست داده است. چنانکه سیاحتنامه برزین دانشمند روسی موسوم به سیاحت مشرق ۵۲ - ۱۸۴۹ متضمن اطلاعات سودمند در باب بلاد شمالی ایران است و همچنین گزارش مسافرت برنهارد دورن دانشمند روسی و ملگسونوف (Melgounov) در سالهای ۶۱ - ۱۸۶۰ متضمن تحقیقات بسیار مهم و جالبی در باب بلاد ایران در سواحل دریای خزر است که هم‌اکنون نیز فایده

تمام دارد.<sup>۱۲۳</sup> نیز از مآخذ مفید در باب تاریخ این ایام ایران کتاب کنت دوگوبینو (de Gobineau) فرانسوی است به نام سه سال در آسیا که مخصوصاً از جهت تاریخ و نهضت بایده مرجع مهمی است. دیگر کتاب مشهور دکتر پولاک (J.E. Polak) اتریشی، طبیب ناصرالدین شاه و معلم دارالفنون تهران است که تحت عنوان ایران، مملکت و ساکنانش منتشر شده است و محتوی معلومات سودمندی در باب احوال اجتماعی و مالی است و مخصوصاً اطلاعاتی جالب در باب احوال و مقاصد میرزاتقی خان اسیر کبیر که هنگام ورود او به طهران معزول شده بود دربر دارد که در مآخذ دیگر نیست. دیگر کتاب لرد کرزن (Gurzon) معروف است بنام ایران و عمالة ایران که محتوی اطلاعات مفید و بدیع و گنجینه‌یی از معلومات مهم در باب احوال آن روز ایران است. لرد کرزن قسمتی از اطلاعات مندرج در این کتاب جامع و مفصل را طی مسافرت‌هایی که در سالهای ۹۰ - ۱۸۸۹ به عنوان مخبر روزنامه تایمز در ایران کرده است بدست آورده و برای قسمتهای دیگر از کتب و از معلومات اشخاص مطلع استفاده نموده است. درین مآخذ دیگر جهت احوال دربار ناصرالدین شاه یادداشت‌های دکتر فوریه (Fevrier) را می‌توان یاد کرد که به عنوان سه سال در دربار ایران مشهور است. مقارن عهد قاجار، بعضی اسفار و تحقیقات که گزارش‌هایی از آنها باقی است مخصوصاً به قصد تتبع در آثار عتیقه و کشف وجستجو و حفاری در اتلال و انقاض باقی مانده از اعصار قدیم بعمل آمده است که حاصل آنها برای تاریخ، ولیکن مخصوصاً بیشتر برای تاریخ قبل از اسلام، اهمیت تمام دارد. درین اینگونه آثار می‌توان از گزارش‌های بوکینگهام (Buckingham) که در عراق و ایران پژوهش‌هایی کرده و لیارد که در خوزستان و مناطق بختیاری تحقیق نموده است یاد کرد. نیز از مسافرت‌های راولینسن (Rawlinson) در کردستان و آذربایجان و از تحقیقات دمورگان (De Morgan) که در خوزستان مطالعات سودمند کرده است باید یاد کرد. البته ذکر فهرست تمام اینگونه گزارش‌ها که مخصوصاً هر قدر به عصر حاضر نزدیکتر آید تعداد آنها بمراتب بیشتر می‌شود در این صحایف میسر نیست خاصه که بیشتر این تحقیقات به ادوار ماقبل اسلام از تاریخ ایران راجع است نه دوره‌یی که در این کتاب مورد توجه ماست. باری از چند کتاب مهم دیگر نیز در اینجا باید یاد کرد. یکی سفرنامه سادام دیولافوا (J. Dieulafoy) است که نویسنده در سال ۱۸۸۱ به اتفاق

شهر خود مارسل دیولافوا از راه عثمانی و قفقاز به ایران آمده و در شمال و مرکز و بلاد جنوبی ایران مسافرتها‌ی کرده است. سفرنامه‌ی مادام دیولافوا جالب و خواندنی است و اطلاعاتی مفید در باب احوال اجتماعی و اداری ایران عهد ناصری در بر دارد. مارسل دیولافوا مهندس و باستانشناس بوده است و بعد از بازگشت به فرانسه نیز دیگر بار جهت کاوش در آثار عتیقه به ایران آمده است و چند سال دیگر در ایران بسر برده. کتاب مادام دیولافوا با وجود اشتمال بر اغلاط و مسامحات تاریخی، از جهت بیان احوال حکومت و اوضاع طرق و طرز معیشت عامه در این ایام فایده بسیار دارد و از مراجع مفید برای تحقیق این دوره از تاریخ ایران بشمار است. ماخذ دیگر عبارتست از سفرنامه‌ی متع و سودمند ادوارد پراون موسوم به یک سال در میان ایرانیان که در باب احوال اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی ایران مقارن دوره ظهور مشروطیت منبع بسیار مهمی است. ماخذ دیگر کتاب سرپرسی سایکس (P. M. Sykes) است موسوم به دهه‌ی میل در ایران که آن نیز مانند کتاب ایران لرد کرزن مشحون از اغراض و کشف از مقاصد سیاسی نویسنده است و با اینهمه از فواید و اطلاعات مهم خالی نیست. سرپرسی سایکس در ایران سفرهای متعدد کرده است و بجز این کتاب چندین کتاب دیگر هم درباره‌ی این سیاحتها‌ی خویش نوشته است. در باب اسفار جدیدتر و همچنین در باب فواید جغرافیایی متعدد که از تمام اینگونه سفرنامه‌ها بدست تواند آمد کتاب جامع و مستع‌آلفونس گابریل (A. Gabriel) موسوم به اکتشاف ایران (*Die Erforschung Persiens*) را باید خواند که تحقیقی است جامع در باب سیر و تحول معلومات جغرافیایی در باب احوال ایران. مؤلف خود در ایران، خاصه بلوچستان و کویر لوت و بلاد مجاور، مکرر به قصد تحقیقات مسافرت کرده و کتاب او گذشته از اشتمال بر تحقیقات دیگران بر مطالعات شخصی نیز متکی است.

یادداشتها و خاطرات شخصی نیز که گاه‌گاه بدست می‌آید برای مورخ ماخذ مفیدی است. البته غالب این یادداشتها خاصه در سواردی که نویسنده به بیان شرح حالات خویش پرداخته است حکم ادعای صرف دارد و مندرجات آنها را بدون بینة کافی نمی‌توان پذیرفت. با اینهمه از مطالعه این یادداشتها نه فقط مواضع مبهم و تاریک

حوادث و بعضی اسباب و معدلات نفسانی آنها روشن می‌شود بلکه غالباً اطلاعات سودمندی در باب احوال اجتماعی و اداری قرون و ادوار گذشته نیز بدست می‌آید. از اینگونه یادداشتها در باب دوره قبل از مغول تقریباً چیزی در دست نیست و از ادوار بعد نیز تعداد زیادی از آنها بدست نمی‌آید. در استفاده از این یادداشتها شرط اول اطمینان از صحت صدور و انتساب آنهاست زیرا ممکن هست مغرضان کتابی بسازند و آن را به یکی از پادشاهان یا نام‌آوران دیگر منسوب بدارند تا اذهان عامه رانسبت بدو مشوب بدارند و یا اینکه او را در نزد عامه محبوب سازند چنانکه ملفوظات تیمودی یا واقعات تیمودی و همچنین ذیل آن موسوم به تزوکات قیسود که سرگذشت تیمور را از زبان خود او متضمن است و در واقع اجمالی است از احوال او از سن هفت سالگی تا پایان عمر، در حقیقت از تقریر یا انشاء آن جهانجوی قهار نیست و احتمال می‌رود که ابوطالب حسینی تربتی نام که مدعی است آن را از اصل ترکی به زبان فارسی نقل کرده است آن را ساخته باشد. گویند این کتاب بعدها، وقتی پادشاه جهان امپراطور مغول هند عرضه شد در آن اشتباهات یافت و کسی را برگماشت تا آن را با ظفرنامه یزدی مقابله و تطبیق کند و این نسخه مهذب موسوم است به ملفوظات صاحبقرانی، و بهر حال پیداست که صحت مندرجات آن در نزد اخلاف تیمور نیز مورد تردید بوده است. در واقع اصل ترکی کتاب که ابوطالب حسینی آن را اساس ترجمه خویش معرفی کرده است تاکنون بدست نیامده است. اما واقعات بابر معروف به تجارب الملوك ترجمه فارسی با یونانه یا تزوکات بابری است که اصل جغتائی آن نیز باقی است. این کتاب هر چند شرح حال ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله تیموریان هندست لیکن محتوی اطلاعات بسیار سودمندی در باب اواخر عهد تیموری نیز هست و از این حیث مرجع خوبی برای تاریخ ایران است. چنانکه احوال خراسان را در این روزگار و اوضاع اجتماعی مقارن استیلاء دولت قزلباش صفویه را زین‌الدین محمود واصفی در یادداشتهای خود موسوم به هدایع الوقایع بشرح بیان نموده است و از آن کتاب می‌توان معلومات مفید در باب احوال اجتماعی آن عصر بدست آورد. کتاب هدایع الوقایع در مسکو جزو انتشارات فرهنگستان علوم اتحاد شوروی بطبع رسیده است. نیز از اینگونه یادداشتها تذکره شاه طهماسب است که عبارتست از شرح احوال و وقایع سلطنت دومین پادشاه صفوی بدقلم خود او و از این کتاب نکته‌های جالبی در باب احوال



نفسانی این پادشاه و معاصران و معاشران او بدست می‌آید. ۱۲۴ تحریر دیگری از اصل این کتاب نیز در دست است بنام بیاض مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان که عبارتست از مخاطبات شاه طهماسب اول با سفراء عثمانی که از جانب سلطان سلیمان اول عثمانی جهت مطالبه شاهزاده بایزید به دربار سلطان صفوی آمده بودند دیگر تذکره حزین یا تاریخ حزین است تألیف شیخ محمد علی حزین لاهیجی (متوفی ۱۱۸۰ ه. ق.) که وقایع راجع به اواخر ایام صفویه را در آن با بیانی روشن شرح داده است و مخصوصاً برای درک مصایب عهد استیلای افغانه مأخذ جالبی است. نیز از همین مقوله است رساله بیان واقع یا فادنامه اثر خواجه عبدالکریم کشمیری، که عبارتست از خاطرات و تاحدی سفرنامه مؤلف. این خواجه عبدالکریم به سال ۱۱۵۱ در دهلی به خدمت نادرشاه پیوست و در مراجعت تا قزوین با او همراه شد. از آنجا به مکه رفت و باز به دهلی مراجعت نمود (۱۱۵۶) و در این کتاب گذشته از خاطرات سفر خود معلومات مفیدی در باب مسافرت نادرشاه به هند و بازگشت او و احوال هند بعد از او بیان می‌کند که برای تاریخ آن روزگاران در هند و در ایران، فایده بسیار دارد. وی گذشته از این «تذکره» جریان وقایع ظهور نادر و احوال سلطنت او را نیز بنام وقایع ایران و هند با ذیلی در باب وقایع بعد تألیف کرده است که برای تاریخ این دوره اهمیت دارد. دیگر روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس و عبارت دیگر شرح حال مؤلف به قلم خود او است که وقایع فارس و بلاد جنوب را از استیلاء افغانه تا اواخر زندیه نوشته است. مؤلف از خاندانهای معروف شیراز و خود کلانتر فارس بوده است و از اوضاع و احوال آنجا اطلاعات درست داشته است. کتاب به اسلوبی ساده و عاری از تکلف نوشته شده و چون مؤلف از سواد و ادب هم بهره زیادی نداشته است آثار بی تکلفی از سراسر کتاب مشهودست. هرچند وی در طعن و شتم مخالفان افراط کرده لیکن بسبب لحن و شیوه خاصی که در بیان وقایع دارد مرجع مفیدی در تاریخ این ادوار است. دیگر مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی است در تاریخ انقراض صفویه و وقایع تاریخ اعقاب افشاریه و صفویه. این کتاب هرچند صورت تاریخ دارد لیکن چون مشتمل بر گزارش احوال خانواده مؤلف و بیان وقایعی است که غالباً به چشم دیده است در واقع جزو یادداشتها و تذکرها و شخصی بشمار می‌آید. دیگر تفصیلاتی است که آذر بیگلدری تحت عنوان احوال معاصرین در تذکره آشکده خویش

نوشته است و متضمن مجملی سودمند درباب این دوره از تاریخ ایران است. چند کتاب دیگر از همین مقوله در وقایع بعد از نادر و قبل از ظهور قاجاریه هست مثل *وقایع السنین* خاتون آبادی و یادداشتهای ذیل آن و *مذکره آل دود* و امثال آنها که نسخ خطی آنها در کتابخانه ها هست ولیکن چون هنوز چاپ نشده است از ذکر آنها درین مقام صرف نظر می توان کرد. رساله ناتمام *شاهل خاقان* بقلم قائم مقام فراغانی و رساله *مجدیه* تألیف *مجدالملک سینکی* نیز از همین مقوله یادداشتهای شخصی است با این تفاوت که از آنها بسبب استغراق اولی در مبالغات و تملقات و احتواء دومی بر کنایات و تعریضات چندان فایده بی نمی توان بدست آورد. دیگر *خوابنامه اعتمادالسلطنه* است و یادداشتهای *اعتمادالسلطنه* که هر دو متضمن اطلاعات بسیار گرانبها درباب تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه و احوال رجال و اوضاع در بار آن زمان ایران است و در تحقیق تاریخ آن دوره اهمیت فراوان دارد. نیز از همین مقوله است *قادیخ نو* اثر *یعقوب خان انجدانی* از صاحب منصبان قشون در عهد عباس میرزا و محمدشاه. کتاب عبارت از یادداشتهای شخصی اوست و خلاصه بی از آن در *اراک* به اهتمام *ابراهیم دهگان* چاپ شده است. درباب احوال بعضی از رجال آن عهد و مخصوصاً راجع به جنگ ایران و عثمانی (۱۲۳۷) در آن دوره و سالهای بعد از آن می توان از این کتاب فوایدی بدست آورد. دیگر کتابی است به نام *قادیخ عضدی* تألیف *شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه قاجار* که یادداشتهایی بسیار جالب است در شرح حالات زنان و دختران و پسران فتحعلی شاه و بسیاری از اوضاع و جریانات اندرون معروف این پادشاه قاجار را نشان می دهد. دیگر شرح وقایع بعد از فوت فتحعلی شاه است تألیف *رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما* که احوال و وقایع قیام پدر و عم خود را در قارس بیان داشته است. دیگر کتابی است به نام شرح حال *عباس میرزا ملک آرا* که در واقع تاریخچه زندگی این شاهزاده معروف قاجار و بیان شده بی از اوضاع عصر ناصری است. مؤلف برادر ناصرالدین شاه بوده و بسبب حسد و نفرتی که شاه و مادرش در حق وی داشته اند در قسمت عده بی از سلطنت ناصرالدین شاه وی به حال تبعید و حبس نظر و غالباً در قعر و فاقه و ترس و ناایمنی می زیسته است. *عباس میرزا ملک آرا* درین رساله با بیانی انتقادآمیز حوادث عصر سلطنت برادر را شرح داده و این کتاب برای فهم جنبه های ضعیف سلطنت ناصرالدین شاه و نارضاییها و

آشفته‌گیهای امور در آن زمان مأخذی مهم است. رساله معروف به تاریخ الدخانیه به قلم شیخ حسن کربلایی نیز یادداشتهای و خاطرات مؤلف است در باب واقعه تنباکو و چون مؤلف از حواشی و نزدیکان میرزای شیرازی بوده است و درین واقعه دست اندرکار بوده است کتاب او حاوی اطلاعات مفیدست. چنانکه کتابچه خانلر میرزا احتشام‌الدوله در باب جنگ ایران و انگلیس در بحمره (۱۲۷۳) محتوی اطلاعات سودمند در باب وضع نظام و احوال اداری دولت ایران است در آن زمان. خلاصه‌یی ازین کتابچه را احمد کسروی همراه با دومقاله دیگر تحت عنوان چند تاریخچه منتشر کرده است. دیگر رساله‌یی است بنام تاریخ مختصر صحیح بی ددوخ یا تاریخ بی ددوخ بقلم علی‌خان ظهیرالدوله ملقب به صفا یا صفاعلی‌شاه که مختصری است در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه و احوال قاتل او و جلوس مظفرالدین شاه. مؤلف از خاندان قاجار و داماد ناصرالدین شاه بوده و در دربار وی نیز عنوان ایشیک آقاسی باشی داشته است و ازین حیث کتاب او اهمیتی تمام دارد.<sup>۱۲</sup> چنانکه یادداشتهای منسوب به امین‌الدوله هم درین باب محتوی اطلاعات سودمندست. در دوره مشروطیت تألیف و تدوین خاطرات و یادداشتهای شخصی بیشتر تداول یافته است و اینگونه کتابها درین مأخذ تاریخ مشروطیت اهمیت تمام دارد. از آنجمله غیر از شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه تألیف عبدالله مستوفی و یادداشتهائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه تألیف دوستعلی‌خان سعیرالممالک، می‌توان از یادداشتهای سپهسالار اعظم محمد ولیخان تنکابنی در ذیل شرح زندگی او و تاریخ محمدباقر و بجوبه‌یی در حوادث انقلاب تبریز و تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی و تاریخ مشروطیت احمد کسروی و حیات یحیی تألیف حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی و تاریخ احزاب سیاسی یا اقواض قاجاریه تألیف ملک‌الشعراء بهار و خاطرات دخطرات مخبرالسلطنه و یادداشتهای ناصرالملک و سرگذشت شیخ ابراهیم زنجانی، که هر دو خطی است و کتاب ساداتخان حاجی اسمعیل امیرخیزی و یادداشتهای متعدد دیگر که بعضی از آنها هنوز چاپ نشده است نیز نام برد.

نوع دیگر از مأخذ که مخصوصاً از جهت تحقیق در احوال اجتماعی مهم و مفیدست

کتابهای سیر صوفیه و متون ادبی است که در آنها گاه نیز مطالب سودمند راجع به احوال پادشاهان و نام آوران گذشته آمده است. درباب احوال عامه و طرز معیشت و انواع تفریحات آنها ازینگونه کتابها اطلاعات خوب بدست می آید. فی المثل از اسرار التوحید راجع به خانقاههای صوفیه و کیفیت مجلس گفتن مشایخ و طرز اقامه مجالس سماع و حتی احوال بازارها و چهارسوهای شهرها نکته هایی بدست می آید.<sup>۱۱۶</sup> و از مقامات اُفنده پیل نیز نکته هایی از همین مقوله مستفاد می شود. چنانکه از یک جا بر می آید که در سرحد غور و غزنین در زسان شیخ جام از عابران جواز می طلبیده اند و از جای دیگر آن بر می آید که در عهد سلطان سنجر امراء اسماعیلیه طبرستان هم از ولایات مجاور بتعدی و استخفاف باج می گرفته اند.<sup>۱۱۷</sup> نظایر این نکات از میره ابو عبدالله خفیف و از فردوس المرشدیه نیز مستفاد می شود و اینگونه کتابها در فهم احوال عامه بسیار مفیدند.<sup>۱۱۸</sup> در اینگونه کتابها غالباً تریحه قصه پردازی و یا شوق عبرت اندوزی سایه بی از مبالغه و مسامحه برواقع و حقیقت افکنده است و بسا که در اصل روایتی یا درباب قهرمانان آن غلط و اشتباه یا لا اقل مبالغه و اغراق روی داده است. البته در استفاده ازینگونه مأخذ باید کمال دقت و احتیاط را مرعی داشت. مع هذا اطلاعاتی که ازین مأخذ بدست می آید اوضاع و احوال اجتماعی و طرز زندگی و آداب و رسوم رایج درین مردم را بمراتب روشنتر و گویاتر از آنچه در کتابهای تاریخ آمده است بیان می دارد ازین رو مراجعه به این کتابها برای مورخ ضرورت بسیار دارد. بعلاوه درین کتابها غالباً درباب عادات و آداب افراد و طبقات مختلف سخن می رود و حکایات و روایات اهل هر پیشه و هر طبقه ذکر می شود و ازین جهت این مأخذ در واقع غنیزترین و وسیعترین منابع معلومات هر مورخ خواهد بود. اما شرطش آن است که با احتیاط تمام و با کسب یقین از صحت و اتقان مطالب و بعد از مقابله و مطابقه معلومات حاصل از آنها یا شواهد و مدارک مسلم تاریخی از آنها استفاده کند تا مایه گمراهی و خطا نشود. ذکر فهرست تمام اینگونه کتابها در این صعایف البته ممکن نیست لیکن مورخ در تاریخ هر عصر و دوره می تواند از مطالعه کتب ادب آن دوره و حتی گاه از مطالعه کتبی نظیر کیسهای سعادت غزالی و کتاب النقص عبدالجلیل قزوینی اطلاعات مفید جهت روشنگری نکات تاریک آن عصر بیابد. لیکن بعضی کتابها هست که مخصوصاً در آنها نظر به جمع حکایات و روایات راجع به سلاطین و وزراء

و رجال و مشاهیر بوده است و البته مراجعه بدانها دست کم این فایده را دارد که نشان می‌دهد آن سلاطین یا وزراء یا رجال در اذهان معاصران یا اخلاف چگونه تصویر می‌شده‌اند و به چه عنوانی شهرت داشته‌اند.

در بین اینگونه مأخذ از کتابهای فارسی دو کتاب مشهور قابوسنامه و سیاستنامه در درجه اول اهمیت قرار دارند که ذکر روایات راجع به پادشاهان گذشته در آنها با چاشنی حکمت و عبرت همراه است. کتاب قابوسنامه گنجینه‌ی است از اطلاعات سودمند در باب احوال اجتماعی و وضع زندگی طبقات مختلف مردم در عهد تألیف کتاب. سیاستنامه بی‌شک مأخذی معتبرست برای تحقیق در احوال اداری اوایل عهد سلاجقه و متضمن بیان وظایف طبقات مختلف دیران و عمال و لشکریان در آن دوره است. کتاب را مؤلف چنانکه از مقدمه برمی‌آید برای سلطان ملکشاه تألیف کرده و درین چند کتابی که رجال مختلف درین باب جهت سلطان نوشته بوده‌اند، سیاستنامه مورد توجه خاص پادشاه واقع شده است. لحن مؤلف در فصول راجع به اسماعیلیه تند و گزنده و در بعضی موارد مغرضانه است. با اینهمه، ذکر آن سخنان تندگستاخ بی‌شک حکایت از خصومتی شدید با اسماعیلیه می‌کند که عاقبت خواجه را قربانی کرد. بعضی ازین مطالب راجع به اسماعیلیه و سایر فرق ظاهراً اصلی ندارد. مع ذلک در صحت انتساب کتاب به خواجه جای تردید نیست و قرائن دیگر نیز آن را تأیید می‌کند.<sup>۱۱۹</sup> در هر حال این کتاب با وجود احتواء بر اطلاعات تاریخی زیاد از مسامحات فراوان مشحون شده است. چنانکه کتاب مشهور چهارمقاله نیز بسبب آنکه مصنف در تدوین آن بیشتر به ترویج صناعتهای خویش که دیری و شاعری و نجوم و طب است نظر داشته‌است و می‌خواسته است حاجت سلاطین و امراء عصر را به کسانی که مانند خود او اهل این صناعتها بوده‌اند اثبات نماید با وجود اشتغال بر حکایات تاریخی بسیار از مسامحات و مبالغات خالی نمانده و اهل تحقیق را بر روایات تاریخی آن اعتماد نیست. با اینهمه از جهت تحقیق در احوال اجتماعی آن ایام فواید بسیار از آن بدست می‌آید. و همچنین کتابی مانند فوج بعدالشدۀ نیز با وجود اشتغال بر روایات تاریخی، بسبب آنکه مؤلف تقید به بیان سرگذشت قهرمانانی داشته است که با وجود ابتلاء به محنت و شدت عاقبت براحت و گشایش نایل شده‌اند طبعاً برای خواننده این دغدغه پیش می‌آید که شاید مؤلف در نقل حکایات تاریخی نیز برای تأمین

این مقصود تصرفی کرده باشد و از این رو بر آن روایات اعتماد کلی نیست. از بین کتابهای دیگر که نیز مشتمل بر حکایات تاریخی است یکی جوامع الحکایات ولوامع الریایات است تألیف محمد عوفی که در اوایل قرن هفتم هجری مؤلف از تحریر آن فراغت یافته است و شامل حکایات و روایات مهم و تاحدی بشیوه کتب مشهور ادب عربی مانند العقد الفرید ابن عبدربه و الکامل سبرد و امثال آنهاست. دیگر کتاب آداب الحرب و الشجاعة است تصنیف محمد بن منصور سبارکشا که در نیمه اول قرن هفتم تألیف یافته است و مخصوصاً در باب فنون جنگ و استعمال سلاح و تعبیه صفوف و شبیخون و جنگ و حصار و امثال این مسایل متضمن اطلاعات مفیدست. دیگر لطائف الطوائف است تألیف علی بن حسین واعظ کاشفی که مشعون از روایات لطیف و بدیع است. دیگر تادریخ نگارستان است تألیف قاضی احمد بن محمد بن عبدالغفور غفاری قزوینی (متوفی ۹۷۵) که مشتمل است بر حکایات و نوادر تاریخ و رجال و مخصوصاً روایاتی درباره مغول و آل جلائر و تیموریان در آن هست که مفید و جالب به نظر می آید. دیگر کتابی است بنام زینة المجالس تألیف مجدالدین محمد الحسینی متخلص به مجدی که در عهد سلطنت شاه عباس کبیر اتمام پذیرفته است و در واقع اقتباس و تقلیدست از جوامع الحکایات عوفی و نگارستان قاضی احمد و مشتمل است بر بعضی حکایات مفید. دیگر کتابی است بنام بحیره تألیف ملا میر محمود (یا محمد) قزوینی استرآبادی که نیز در عهد صفویه نگارش یافته است و شامل روایات تاریخی است. دیگر شاهد صادق است تألیف میرزا صادق اصفهانی متخلص به صادقی و مشهور به سینا که واقعه - نویس مجلس شاه جهان بوده است و در عهد صفویه می زیسته است. شاهد صادق گذشته از اشتمال بر نوادر و روایات جالب که در تدوین تاریخ مورد حاجت و رجوع هر مورخ است متضمن فصلی است مختصر و به اسلوب سالنامه که حوادث مهم تاریخ اسلام را از آغاز تا عهد مؤلف باختصار در ذیل هر سال ضبط و بیان کرده است و این فصل اخیر را بسبب فوایدی که دارد مرحوم عباس اقبال در مجله یادگار نقل کرده است. دیگر نوادر ملا محمد صالح قزوینی است که مخصوصاً در باب احوال طبقات عامه در اصفهان نکات مفید دارد.<sup>۱۳۰</sup> دیگر کتابی است بنام مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمد کاظم که گذشته از حکایات اخلاقی شامل مطالبی در باب اوایل عهد قاجاریه نیز هست. مؤلف، کتابدار و ندیم فتحعلی شاه

قاجار بوده است و در سال ۱۲۴۱ ق. وفات یافته است.

از جمله مآخذ تاریخ ایران در ردیف کتابهای ادب باید از منظومه‌های تاریخی نیز در اینجا یاد کرد. این منظومه‌ها البته بسبب غلبه صیغه شاعری بر آنها برای مورخ چندان مآخذ موثقی نمی‌توانند بود. لیکن در آنها گاه نکاتی هست که در مآخذ دیگر نیست و از این جهت مورخ نمی‌تواند از مراجعه به آنها غافل بماند. از بین این گونه منظومه‌ها یکی دفتر دلگشا است، که منظومه‌ی است به بحر متقارب در باب نسب و تاریخ ملوک شبانکاره، که شاعری بانام یا تخلص «صاحب» نظم کرده و آن را در سنه ۷۲ هجری به اتمام آورده است. جنبه شاعری منظومه ضعیف است اما در باب تاریخ ملوک شبانکاره از آن می‌توان اطلاعاتی بدست آورد. نسخه‌ی از این کتاب در ضمن فهرست کتابهای خطی شرقی کتابخانه فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان هست که در فهرست آن کتابخانه (۱۳۸ - ۱۳۷) ذکر شده است. ۱۳۱ دیگر ظفرنامه است از حمدالله مستوفی که حوادث تاریخ اسلام را تا سنه ۷۳۴ به نظم آورده است؛ همچنین شهنشاهنامه اثر احمد تبریزی است که تاریخ چنگیزخان و اخلاف او را به امر سلطان ابوسعید به نظم آورده و حوادث این دوره را در مدت هشت سال بسطک نظم کشیده است. ۱۳۲ دیگر غازان‌نامه است اثر خواجه نورالدین بن شمس‌الدین تبریزی که آن را در سال ۷۵۸ ه. ق. در تاریخ سلطنت غازان نظم کرده است. دیگر ده‌نامه شاشجاع است در حوادث اختلافات او با برادرش شاه محمود که پرفسور آربری در جشن‌نامه تقی‌زاده موسوم به دان‌ملخ آن را معرفی کرده است. دیگر ظفرنامه قیودی است اثر هاتفی خرجردی که راجع به فتوحات تیمور و بتقلید اسکندرنامه نظامی است و آن را قیودنامه هاتفی و تمیرنامه هم خوانده‌اند. هاتفی به خواهش شاه اسمعیل صفوی نیز فتوحات آن پادشاه صفوی را نظم کرده و آن کتاب به شاهنامه هاتفی یا اسمعیل‌نامه مشهور شده است لیکن ناتمام مانده و شاعر قبل از اتمام آن وفات یافته است. دیگر دو جلد شاهنامه است یکی به نام شاهنامه ماضی یا شاهنامه اسمعیل و دیگر موسوم به شاهنامه نواب اعلی یا شاهنامه شاه طهماسب، هر دو اثر میرزا محمد قاسم قاسمی گنابادی (متوفی ۹۷۹) که اولی در تاریخ وقایع شاه اسمعیل صفوی و دومی راجع به پسرش

شاه طهماسب صفوی است. نیز قاسمی منظومه‌یی دارد در تاریخ شاهرخ تیموری که مشهور است به شاهرخ‌نامه و آن را به نام شاه طهماسب اتحاف نموده است دیگر شاهنامه کمالی سبزواری است در تاریخ شاه‌عباس کبیر همچنین جردن‌نامه و جنگ‌نامه قشم است در بیان وقایع جنگ امام‌قلی‌خان بیگلربیگی فارس با پرتغالیها بر سر جزیره قشم و هرمز که مشحون است از لحنی حماسی و نیز منظومه‌یی در تاریخ صفویه به نام شاهنشاهنامه در دست است. چنانکه شاعری بنام محمد علی طوسی و مشهور به فردوسی ثانی که از ملازمان رکاب نادرشاه بوده است منظومه‌یی به نام شاهنامه نادری در تاریخ جنگهای آن پادشاه نظم کرده که بوسیله انجمن آثار ملی چاپ شده است و همچنین شاهنامه نادری است اثر شاعری از اهل هند به نام نظام‌الدین عشرت که خود معاصر نادرشاه بوده است و فتح هند و سوانح حیات نادر را تاملرگ او در این مثنوی آورده است. دیگر منظومه‌ایست از شهاب ترشیزی در وقایع علی‌مرادخان زند که ظاهراً ناتمام مانده است. آخرین و مشهورترین اینگونه منظومه‌ها شاهنشاهنامه است اثر فتحعلی‌خان صبا کاشانی که عبارتست از تاریخ ظهور سلطنت آقا محمدخان و فتحعلی‌شاه قاجار. سراینده که خود ملک‌الشعراء دربار فتحعلی‌شاه و از تدیمان و خاصان او بوده است با مبالغات شاعرانه تاریخ حوادث ممدوح خویش را نظم کرده و این نکته هم از اعتبار تاریخی کتاب کاسته و هم به ارزش ادبی آن چیزی نیفزوده است. گوینده با آنکه ممدوح و قهرمان کتاب خود را «جهاندار فتح علی‌شاه ترك» و مرگ عم او آقا محمد خان را عبارت «بخاك اندر افتاد افراسیاب» تعبیر کرده است، بتقلید از فردوسی اخبار و روایات خود را «گزارش ز دهقان بسیار دان» فراموده است.<sup>۱۳۳</sup>

ماخذی از مقوله اسناد رسمی و تواریخ محلی و کتب تراجم و وفیات و مزارات و کتب مسالک و جغرافیا و یادداشتهای شخصی و متون ادبی فایده عمده‌یی که دارند اشتمال آنهاست بر مطالب و مواد مختلف راجع به تاریخ احوال مدنی و شؤون اجتماعی و تربیتی، و در واقع به کمک اینگونه کتب و همچنین کتابهای راجع به فروع فقه و ملل و نحل و عقاید و مذاهب و بعضی کتب مفرد مستقل دیگر



است که امروز می‌توان تاحدی از حیات اجتماعی و شوون مدنی گذشته تصویری ترسیم نمود.

در حقیقت بحث در مآخذ تاریخ عمومی ایران بدون بحث و فحص در مواد و منابع راجع به سیر تمدن و فرهنگ آن تمام نیست و البته هر یک از شوون مدنی و احوال اجتماعی خود درخور بعضی مفرد و مستقل است که باید منابع مختلف تحقیق در آن باب را جداگانه بررسی کرد ولیکن مورخی که در تاریخ ایران بعد از اسلام نظر عام و کلی دارد ناچار از جست‌وجو در مآخذ مختلف بی‌نیاز نیست و بهمین جهت نظری به مآخذ علم تاریخ تمدن و فرهنگ ایران عهد اسلام درین مقام خالی از فایده‌تی نیست.

تحقیق در احوال جامعه اسلامی ایران که گذشته از احکام و سنن رایج قاهر اسلامی هم بقایایی از سواریت و سنن قبل از اسلام را حفظ کرده بود و هم از تأثیر عوامل و مقتضیات متجدد مستمر برکنار نمی‌ماند و در هر دوره‌یی از برخی عوامل و اسباب تازه دیگر متأثر می‌شد، چنانکه گفته شد، محتاج آنست که در باب هر یک از ادوار مهم آن تحقیقات جداگانه و با توجه به مقتضیات و مقارنات تازه صورت بگیرد ولیکن جامعه ایرانی درین ادوار، مخصوصاً در ادوار قبل از صفویه، در حقیقت جزئی یا قسمتی از صورت کلی جامعه اسلامی بوده است و بهر حال در غالب شوون با سایر اجزاء جامعه مسلمین ارتباط داشته‌است. مع‌هذا در باب همین صورت کلی جامعه اسلامی و سیر و تحول شوون مختلف آن نیز هنوز در مآخذ بقدر کافی تتبع نشده است و باز غالب جزئیات مسائل راجع به تمدن و فرهنگ اسلامی محتاج بحث و تحقیق است و ازین رو کتابهای جامعی هم که درین باب تألیف شده است مثل کتاب بالنسبه کهنه تاریخ تمدن اسلام تألیف فن کرمر (Von Kremer) و تاریخ النمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان و دوره کتابهای فجر الاسلام و وضعی الاسلام و ظهور الاسلام احمد امین و کتاب نسبه تازه بنای اجتماعی اسلام تألیف روبن لوی (R. Levy) و حتی کتاب مدقانه لوئی گارده (L. Gardet) موسوم به جامعه مسلمان و کتاب گروه باوم (Crunebaum) موسوم به اسلام قرون وسطی هنوز نه از حیث جزئیات مبتنی بر استقصای تمام مواد هستند و نه از جهت نتایج کلی مشتمل بر ملاحظات درست دقیق علمی به نظر می‌آیند. با اینهمه، مطالعه آنها

در فهم احوال شوون مدنی ایران، مخصوصاً در ادوار قبل از صفویه و عبارت دقیقتر در ادوار قبل از مغول، مفیدست.

در هر صورت، تحقیق در احوال اداری و مالی جامعه ایرانی، در دوره‌یی از تاریخ که باوجود نوعی از استقلال ظاهری از جهت تمدن و فرهنگ بهرحال جزئی از جامعه مسلمان بشمار می‌آید، مبتنی بر معلوماتی است که در درجه اول از کتب شرایع و فروع فقه بدست می‌آید. زیرا در جامعه اسلامی احوال اقتصادی و اداری مثل همه شوون اجتماعی دیگر تحت تأثیر اصول و قواعد مقرر شرع بوده است. بنابراین، کتب فقهی از مراجع عمده‌ایست که مورخ در مطالعه اصول قوانین مالی و مبانی احوال اقتصادی جامعه اسلامی از مراجعه بدانها اطلاعات مفید بدست تواند آورد. نهایت آنکه در استفاده از آن‌گونه کتابها باید توجه داشت که احکام و فتاوی شرعی بهرحال از تأثیر و نفوذ عرف و عادات نیز برکنار نمانده‌است و در بعضی موارد هم بین آنچه حکم فقهاست با آنچه ملاک عمل بوده است تفاوت کلی وجود داشته است.

احوال اداری این جامعه اسلامی، مخصوصاً در دوره قبل از صفویه، در ترتیب دیوان خلاصه می‌شود. از عهد صفویه و بعد از آن ترتیب دیوان تاحدی تفاوت یافته است ولیکن تاریخ احوال اداری ایران در واقع روی هم رفته عبارت است از تاریخ دیوان. در باب دیوان غیر از تواریخ عام و تواریخ راجع به خلفاء، از فتوح البلدان بلاذری و کتاب المهوراج ابویوسف و ادب‌الکتاب صولی و خطط مقریزی معلومات مفید بدست می‌آید و در باب کیفیت نقل دیوان به عربی در عهد اموی کتاب صولی و کتاب الفهرست مواد مهم دارد. راجع به احوال دیوان در اوایل دوره عباسی که مخصوصاً تأثیر مجدد سنن اداری ایرانی در آن محسوس است غیر از کتب مذکور در فوق از کتابهایی مانند بنفاد ابن طیفور و کتاب الوزراء جهشیاری و مفاتیح خوارزمی هم اطلاعات پراکنده بدست می‌آید و وضع دیوان را در عهد غزنویه و سلاجقه از کتبی مثل تاریخ گردیزی و همچنین سیاست‌نامه و التوسل الی الترمذ و عتبه‌الکتاب می‌توان تحقیق کرد. چنانکه از جهانگشای جوینی و تاریخ دصاف و تاریخ مبارک

غازانی و مقدمه ابن خلدون و دستورالکاتب شمس منشی و التعریف بالمصطلح الخریف  
تألیف عماری و صبح الاعشی تألیف قلقشندی و اکبرنامه و آئین اکبری نیز می توان  
احوال دیوان را در دوره مغول و بعد از آن تاحدی روشن نمود. همچنین از مطالعه  
و مقایسه فرمانها و منشورها نیز می توان اطلاعاتی در باب احوال و مراتب اداری  
و مشاغل و مناصب هر یک از اهل دیوان بدست آورده و این کاریست که هربرت  
بوسه (H. Busset) در کتاب تحقیقات در امور دیوانی اسلامی انجام داده است. در  
باب دوره صفویه غیر از کتبی امثال عالم آرای عباسی که مخصوصاً متضمن اطلاعاتی  
سودمندست کتاب تذکره الملوك مأخذ معتبرست و برای دوره های بعد می توان  
معلومات حاصل از تذکره الملوك را تا حدی با کتابهایی نظیر بحر الجواهر شهشهایی  
و فردغستان میرزا مهدی فروغ و امثال آنها تکمیل کرد.<sup>۱۳۴</sup>

احوال مالیات و خراج در اوایل عهد اسلام تاحدی دنباله احوال و اوضاع اوایل  
عهد ساسانی بوده است. ترتیب جبايت ضرایب و جزیه و وضع بیت المال و تقسیم  
عطا چنانکه در این ادوار متداول بوده است همراه با سنن و رسوم و بقایای دیوانی  
بیش و کم در ادوار بعد نیز محفوظ مانده است. از ماخذ سودمند قدیم درین باب،  
غیر از کتب تاریخ که جداگانه از آن سخن رفت، می توان کتاب الخراج ابویوسف و  
کتاب الاموال ابو عبید قاسم بن سلام و کتاب خراج قدامه و کتاب الاحکام  
السلطانیه ماوردی را نام برد. ابویوسف صاحب کتاب الخراج شاگرد ابوحنیفه  
بوده است و به سال ۱۸۲ ه. ق. در گذشته است. کتاب او در استنباط احوال اداره  
و امر خراج و ضرایب در اوایل عهد عباسی مفیدست. ابو عبید مؤلف کتاب الاموال  
نیز در فقه و حدیث و قرآن دست داشته و از کتاب او در باب دوره مقارن ظهور  
طاهریان، بعضی نکات کلی می توان بدست آورد. کتاب الخراج قدامه نیز درین  
باب از ماخذ معتبر است. این قدامه بن جعفر ظاهراً کتابی مفصل داشته است  
مشمول بر تمام آنچه دیران و منشیان به دانستن آن محتاج بوده اند و کتاب خراج  
و همچنین نقدالشر او ظاهراً اجزائی از آن کتاب مفقود بوده است که گویا بعضی  
اجزاء دیگر نیز از آن بدست آمده است.<sup>۱۳۵</sup> الاحکام السلطانیه ماوردی در بیان  
سیاست دینی و شرعی است. مؤلف از قضاة و ائمه شافعی بوده است و در نیمه قرن

پنجم وفات یافته است. احکام السلطانیة امی یعلیٰ حنبلی هم که نیز معاصر ماوردی بوده است درین ابواب مأخذی مفید است. در بعضی کتابهای دیگر نیز جای جای بعضی اطلاعات درین باب بدست می آید. چنانکه از قادیخ قم و فادنامه ابن بلخی احوال خراج در قم و فارس تا حدی معلوم می شود و از بعضی مواضع قادیخ بخارا و قادیخ بیهقی اطلاعات مفید راجع به اوضاع مالیه عهد سامانی و غزنوی بدست می آید. همچنین از قادیخ و صاف و جامع القوادیخ رشیدالدین فضل الله راجع به احوال مالیه در عهد مغول معلومات مفید حاصل می شود و در سیامت نامه خواجه نظام الملک در باب خزانه نگهداشتن و ترتیب آن بعضی قواعد و آداب جالب بیان شده است. رساله مختصری نیز از خواجه نصیرالدین طوسی باقی است در باب تدبیر لشکر و مواضع دخل و خرج و احوال خراج و کسانی که از خراج باید معاف باشند که از آن با وجود ایجاز فواید بسیار بدست می آید. این رساله را پروفیسور مینورسکی به کمک آقای مجتبی مینوی در مجله مددیه مطالعات شرقی و افریقائی منتشر کرده است. رساله عرخی نامه جلال الدین دوانی که هم به اهتمام مینورسکی در همان مجله و هم بعدها در ایران چاپ شده است نیز متضمن فواید مختلف است. از رساله فذکیره عبدالله بن محمد بن کیا المازندرانی که در حدود سنه ۸۶۵ تألیف شده است و نیز از مجموعه فکته (Fekete) که هر دو راجع به سیاق است نیز می توان معلومات مفید درین ابواب حاصل کرد. چنانکه رساله عبدالحمی حسینی در باب کیفیت قباله نویسی و مکاتبات مفید است. کتاب سودمند دیگری که نیز به اهتمام مینورسکی انتشار یافته است و مخصوصاً از این لحاظ حائز اهمیت بسیار به نظر می رسد کتاب تذکره الملوک است که در پایان عهد صفویه و جهت آفاغنه تحریر شده است و در باب ترتیب مالیات و تشکیلات اداری عهد صفویه فایده بسیار از آن بدست می آید و مراجعه به سالنامه های اعتماد السلطنه و کتابچه های جمع و خرج متعلق به عهد قاجاریه نیز که در کتابخانه دانشکده حقوق و کتابخانه دارائی وحی در تملک اشخاص هست برای توجه به احوال مالیات در عهد قاجاریه مفید است.

درباره مالکیت و احوال رعیت چنانکه نیز درباره تجارت و احوال یازرگانان و پیشه وران و مقررات و ترتیبات متداول در نزد این طبقات غیر از کتب راجع به

فقه که قواعد مزارعه و مضاربه و شروط کسب و تجارت و وقف و حبس و مسائل مربوط به زراعت و تجارت و رابطه بین مالک و رعیت و بایع و مشتری را روشن می‌کند.<sup>۱۳۶</sup> از کتب اخلاق و ادب مثل قاپوسنامه امیرکیکاووس و نصیحة الملوك امام غزالی و اخلاق ناصری و مرصع العباد و میامت نامه و امثال آنها نیز می‌توان اطلاعات مفید بدست آورد. چنانکه از اسناد و منشآت مثل عتبة الکتبه و التوسل الی التوسل و مکاتیب دشبندی و همچنین تسواریخ محلی و کتب مسالک و جغرافیا نیز درین ابواب می‌توان استفاده کرد و راجع به صنایع و فنون نیز غیر از همین گونه مآخذ که محتوی اشارات و اطلاعات هستند برخی رساله‌های مفرد باقی است که بعضی از صنایع و فنون متداول در قرون گذشته را نشان می‌دهد. از آنجمله است رساله مجموعه‌الصنایع و رساله کشف‌الصنایع حسینی که اولی محتوی بیان صنایع مختلف است در عهد صفویه و دومی در دوره قاجاریه تألیف شده است و در فهرس کتابخانه‌ها ازین گونه کتابها هست که رجوع بدانها برای فهم اصول صناعت در ادوار گذشته سودمندست. چنانکه در باب فلاح و تجارت هم بعضی کتابها ازین قبیل هست مثل کتاب‌الاجهاد و الآثار تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی که منتخباتی از آن را عبدالغفار نجم‌الدوله به ضمیمه اشداد الزداعة فاضل هروی در طهران طبع سنگی کرده است و مثل کتاب عربی الاشارة الی معانی التجارة ابوالفضل دمشقی که در اواخر قرن ششم تألیف شده و با معالم‌القریه ابن‌الخوه و کتب و رسالات راجع به مقایس و اوزان و مقادیر و نظایر آنها در شناخت احوال تجارت در قرون گذشته سودمندست کتب راجع به معادن و جواهر مثل تنسوقنامه ایلخانی تصنیف خواجه نصیرالدین طوسی و جواهرنامه سلطانی تألیف محمد بن منصور را نیز در ردیف این گونه تألیفات می‌توان یاد کرد که از همه آنها می‌توان روی هم رفته احوال تجارت و صناعت و فلاح و حدود اطلاعات مردم گذشته را در این ابواب بدست آورد.<sup>۱۳۷</sup>

در باب طبقات جامعه اسلامی، از خواص و عوام، کتب قصص و اخلاق و سیاحتنامه‌ها محتوی نکات مفیدست. احوال بعضی طبقات مثل عیاران و اهل فتوت و لوطیان گاه در بعضی کتابها بیشتر منعکس شده است چنانکه راجع به عیاران،

گذشته از آنچه در تواریخ راجع به آنها آمده است بعضی داستانها مثل حکایت سمک عباد و داستان دادا بنامه و اسکندرنامه قدیم و امثال آنها متضمن معلومات مهم است همچنین دریاب جوانمردان یا اهل فتوت غیر از آنچه بمناسبت در تواریخ و کتب ادب آمده است از فتوت نامه ها که باقیست می توان استفاده کرد. احوال عوام از سوانی و عرب را در عهد عباسی مخصوصاً در کتابهایی مانند اغانی ابوالفرج و المعتمد الفرید ابن-عبره و البخله جاحظ و الاذکیاء ابن جوزی و کتابهایی نظیر آنها می توان یافت. چنانکه در ادوار بعد نیز نه فقط کتابهایی مانند جوامع الحکایات و زینة المجالس و اهرام الیوم و جامع التمثیل درین باب محتوی نکات جالب است بلکه از کتب ادب و اخلاق و از دواوین مختلف نیز درین باره اطلاعات خوب بدست می آید. فی المثل از یک رساله در اخلاق و سیاست که ظاهراً ابراهیم سلطان پسر شاه رخ تیموری املاء کرده است اطلاعات مفید در احوال مردم شیراز و همچنین گزارش اطوار طلاب مدرسه و آداب هفتسین نوروز در آنجا بدست می آید و در رساله بی که مولانا اعجاز هراتی در تعریف اصفهان نوشته است راجع به اصناف عوام و احوال محلات شهر و قهوه خانه ها نکات جالب هست. ۱۳۸ چنانکه دیوان شعرائی مثل رضوان و کاشف اصفهانی و خادم اصفهانی نیز معلومات بسیاری را دریاب طبقات مختلف جامعه در عهد صفویه متضمن است و در بسیاری از دواوین شعراء دیگر نیز - که ذکر نام همه موجب اطناب خواهد بود - ازینگونه تواید هست. همچنین از عقاید سوان آقا جمال خونساری و رساله روحی انارجاتی و مجموعه اشعاریکه سخنوران دریاطوق ها می خوانده اند و رساله اوصاف اجلاف و دندان که در قرن سیزدهم تحریر شده است می توان به بعضی از اوام و خرافات رایج بین طبقات لوطیان و رندان پی برد. راجع به آداب و رسوم نیز البته از دواوین شعرا و شرح حال آنها و همچنین از امثال سایر کتب ادب و قصص و نیز از سفرنامه ها و یادداشتهای شخصی و حتی منشآت استفاده بسیار می توان برد. در واقع راجع به بسیاری از امور عادی و رسمی آداب شرعی متداول و مقرر بوده است و کتب صوفیه و متشرعه مشحون است ازینگونه آداب. چنانکه راجع به آداب صحبت و آداب السفره و آداب باشرت رساله ها و کتابها هست و وجود بعضی کتابها نیز دلالت بر رواج برخی عقاید و آداب در بعضی ادوار دارد. چنانکه وفور کتب زیارات و ادعیه و مراثی در عهد صفویه و بعد از آن از رواج این امور در آن ازمه حاکی است و کتب راجع به انساب سادات حکایت از مزید اهمیت و نفوذ این طبقه در آن

ادوار دارد. کثرت رساله‌ها و جدول‌های متعدد در استخراج زایچه و طالع مشاهیر و شاهزادگان که هم‌اکنون باقی است و وجود کتب اختیارات از رسوخ اعتقاد به طالع و زایچه و سعد و نحس ساعات و ایام در طبقات مختلف حکایت می‌کند و وفور بازنامه‌ها و فرس‌نامه‌های مختلف از توجه به تربیت اسب و بازو و علاقه به شکار و ورزش خاصه در بعضی از اعصار معین حکایت می‌کند و همچنین وجود کتب طب شرعی مثل طب النبوی و طب الائمه و طب الرضا و امثال آنها دلالت بر اعتقاد بعضی از عوام درین ادوار به نوعی خاص از معالجات دارد.

در باب احوال خانه و روابط بین افراد خانواده نیز ماخذ عمده در درجه اول کتب فقه و حدیث و اخلاق است چنانکه از کتب قصص و اسما و حکایات مثل اغانی و المقدم الفرید و جوامع الحکایات و نیز از کتب تواریخ و ادب و دواوین نیز در باب احوال خانواده و آداب راجع به ازدواج و تربیت اولاد و ارث و امثال آن اطلاعات مفیدی توان بدست آورد. راجع به اغذیه و اطعمه که درین طبقات مختلف رواج داشته است گذشته ازینگونه ماخذ از کتابهایی نظیر البخله، جاحظ و عیون الانبیا ابن قتیبه و کتاب الطبیخ شمس‌الدین محمد بغدادی و کتاب الطباعة جمال‌الدین یوسف دمشقی و الفیة الطعام عامر الانبوطی و مناهل اللطائف سیوطی و تذکره ابن حمدون که همه عربی است و کتابهایی مانند دیوان کنز الاشتهای بسحق اطعمه و ماده الحیوة نورالله طبایح و نسخه شاه جهانی و مجموعه الطعام حسین خان لکنه‌وئی و کتاب مجهول المؤلف خلاصة الماکولات والمشروبات و نیز دیوان حکیم سوری می‌توان معلومات سودمند بدست آورد. چنانکه در باب البسه نیز گذشته از ماخذ عام و کتب لغت از دیوان البسه نظام‌الدین قناری یزدی و از مطالعة تصاویر و نقوش و بررسی آنچه در موزه‌ها باقی است و مقایسه آنها با معلومات متفرق در کتب ادب و سفرنامه‌ها تا حدی می‌توان اطلاعات مفید بدست کرد و در باب خانه‌ها و بازارها و عمارات نیز گذشته از تحقیقات باستان‌شناسی و گزارشهای مندرج در سفرنامه‌ها جای‌جای از کتب شعر و ادب و حکایات و قصص بعضی اطلاعات می‌توان بدست آورد. مخصوصاً بعضی شعراء در وصف تصور و ابنیة مدوحن اطلاعات خوب داده‌اند و در تاریخ بیهقی وصف بعضی از عمارات مسعود آمده است، چنانکه توصیف بسیار جالبی از یک قصر سلطنتی در قادیح طبرستان ذکر

شده است که بسیار قابل توجه است.<sup>۱۰</sup> و بهر حال کتب راجع به تواریخ محلی مخصوصاً درین باب متضمن معلومات مفید است.

راجع به ماخذ تحقیق در ادیان و مذاهب رایج در ایران اسلامی، درین مختصر جای بحث نیست و هر یک از مذاهب متعددی که یکچند در بعضی نواحی این سرزمین ظاهر و رایج شده است جداگانه مستحق تحقیق است ولیکن چون تحقیق در ماخذ تاریخ عام ایران بدون اشارتی به مذاهب و ادیان رایج در آن تمام نیست ذکر بعضی نکات کلی درین باب—بدون اشارت به ادیان رایج در دوره قبل از اسلام—ضرورت دارد.

از اواسط قرن دوم هجری، مؤلفین اسلامی پاره‌یی اطلاعات در باب ادیان عرب داده‌اند که غالباً جامع و مهم بوده است. در رأس این مؤلفین ابن‌الکلبی است صاحب کتابی بنام کتاب ادیان العرب که آن را باید بکلی غیر از کتاب الاضنام او دانست و در آن کتاب تحقیقاتی راجع به ادیان داشته است. در پایان قرن سوم هجری نیز یعقوب کندی کتابی در باب اختلافات اهل توحید داشته است بنام رسالة فی افتراق الملل فی التوحید. چندی بعد حسن بن سومی نویختی از قدماء متکلمین شیعه کتابی کرد نامش کتاب الآداء والذیانات که اسم آن در مردج الذهب مسعودی آمده است و چنین برمی آید که بحث این کتاب در باب ادیان غیر اسلامی بوده است. ابوزید بلخی هم کتابی به نام شرائع الادیان داشته که نیز راجع به ادیان و عقاید غیر اسلامی بوده است و در آن ظاهراً تا حدی به مناقشه با ارباب ادیان نظر داشته است. عمق و دقتی هم که ابوریحان بیرونی در باب ادیان هند داشته است قابل توجه است. محمد بن عبیدالله المسبحی دانشمند حرانسی الاصل فاطمی نیز کتابی مفصل به نام ذکوة البغیة فی وصف الادیان والعبادات داشته است. چنانکه عبدالقاهر بغدادی نیز غیر از الفرق بین الفرق کتابی به نام کتاب الملل والنحل داشته است که راجع به مذاهب و ادیان غیر اسلامی در آن بحث و تحقیق کرده بوده است.<sup>۱۱</sup>

از کتب راجع به مذاهب اسلامی که غالباً آنها محتوی مناقشه و مجادله در مسائلی جزئی و فرعی است که زیاده از حد کلی تلقی شده و ارباب مذاهب رایج در یکدیگر تشنه کرده است نیز ذکر بعضی که با تاریخ عقاید فرق و مذاهب رایج در ایران ارتباط داشته است خالی از فایده نیست. از آن جمله است کتاب المودعی المزدیقی



المعین ابن المقفع تألیف قاسم بن ابراهیم زبیدی که در آن بعضی معلومات راجع به عقاید منسوب زنادقه هست و دیگر رساله الرد علی الجهمیه از احمد بن حنبل و کتاب الرد علی الجهمیه از ابوسعید الدارمی و کتاب الانتصار خیاط معتزلی که در رد بر ابن الراوندی نوشته است و کتاب اعلام النبوه تألیف ابی حاتم رازی که در آن ظاهراً بر بعضی اقوال محمد بن زکریای رازی رد نوشته است. همچنین است کتاب الرد علی البدع والاهواء تألیف مکحول بن مفضل النسفی که در رد مذاهب و فرق مخالف است و کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین تألیف ابوالحسن اشعری که متضمن بحث و نقد مقالات ارباب مذاهب اسلامی است و کتاب التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع تألیف ابوالحسن محمد بن احمد ملتطی شامی و کتاب التمهید ابوبکر باقلانی و کتاب الفرق بین الفرق ابونصور عبدالقاهر بغدادی و کتاب الفصل ابن حزم اندلسی و کتاب التبصیر فی الدین ابوالمظفر شاهفور اسفراینی و کتاب الملل والنحل شهرستانی و نهیة الاقدام فی علم الکلام او کتاب تلخیص ابیسی ابن الجوزی و اعتقادات فرق المسلمین امام فخر رازی و بینه المرتاد ابن تیمیه و کتاب المنیة والامل ابن المرتضی و تبیین کذب المغبری تألیف ابن عساکر، وغالب این مؤلفین در بیان عقاید مخالف فرصت تحقیق مستقل نداشته اند و اکثر مطالب را از یکدیگر گرفته اند و منقولات سابقین را بدون تحقیق شخصی تکرار کرده اند. با اینهمه، از مجموع آنها و از نقد درست آنها می توان تا حدی به مذاهب مختلف اسلامی که از بعضی از آنها نیز کتابهایی باقی مانده است وقوف یافت و چند کتاب فارسی هم مثل بیان الادیان ابوالمعالی عسوی و تبصرة العوام سید مرتضی رازی و رساله هفتاد و سه ملت و رساله منتخب المذاهب محمود طاهر غزالی و کتاب دبستان المذاهب محسن فانی می توان بر فهرست فوق که بهرحال فهرست جامعی نیست افزود و در تحقیق جنگ هفتاد و دو ملت اسلامی از همه آنها استفاده تمام برد. چنانکه در باب مذاهب شیعه که مخصوصاً در تاریخ عام ایران - خاصه از عهد صفویه به بعد - اهمیت بسیار دارد، نه فقط کتبی مانند فرق الشیعه نوبختی و کتاب النفی عبدالجلیل قزوینی و تبصرة العوام مرتضی رازی و الصوامع المهرقة قاضی نورالله شوشتری و احقاق الحق، او بلکه حتی کتابهایی که در رد شیعه تألیف یافته، مثل منهاج السنة ابن تیمیه و المنتقى من منهاج الاعتدال حافظ ذهبی و الصواعق المبرقة ابن حجر هیتمی و الرد علی منهاج الکرام قاضی روزبهان و النواقض میرزا مخدوم و امثال آنها نیز مورد

توجه مورخ است و مطالعه این هردو دسته در فهم تحول اوضاع دینی و اجتماعی ایران در قرون جدید لازم است.

راجع به فرقه اسماعیلیه، که در تاریخ ایران اهمیت خاص دارد، کتب و اسناد بسیار در دست است که حتی فهرست آنها خود موضوع مقاله‌ها و رساله‌هاست. تا کنون تعداد نسبتاً زیادی از کتب عقاید این طایفه منتشر شده است که ذکر فهرست کامل آنها نیز درین موضع ممکن نیست، از آن جمله است اساس التأویل قاضی نعمان مغربی که در بیان تأویلات باطنی است و مزاج التسمیم ابن هیبة الله سلیمانی که در تفسیر است و کتاب الریاض حمید الدین کرمانی که در حکمت و کلام است و دعائم الاسلام قاضی نعمان که در بیان حلال و حرام و ذکر قضایا و احکام است و قواعد عقاید آل محمد تألیف دیلمی و دایرة العقل حمید الدین کرمانی و کتاب الکشف منسوب به داعی جعفر بن منصور و کشف المحجوب سجستانی و جامع الحکمتین ناصر خسرو و جهدین و خوان الاخوان و رساله شی فضل و کشایش در هایش منسوب به او و المجالس المستنصریه، و الهدایة الآمریه و الهمة فی ادب اتباع الائمة و کتاب المهفت والاطله منسوب به مفضل جعفی و «رضة التسلیم» یا رساله تصورات منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی و رساله اهل کتاب و چندین مجموعه از رسایل دیگر که کسانی مثل کامل حسین و عارف تامر و اشتروتمان (Strothmann) و ایوانف (Ivanov) منتشر کرده‌اند و همه این کتب شامل اصول عقاید یا فروع مذاهب اسماعیلیه است و بعضی کتابهای دیگر هست که در آنها مخصوصاً فواید تاریخی بدست می‌آید مثل صیوة المؤید فی الدین به قلم خودش که معلومات خوبی راجع به احوال اسماعیلیه و عامه در جنوب ایران در عهد دیالمه بدست می‌دهد. همچنین از دوره بعد از مغول کتابهایی مانند کتاب مشهور به سی و شش صحیفه در مسایل حکمت و تأویلات از مصنفات سید سهراب ولی بدخشانی که در سنه ۸۵۶ هجری قمری تألیف یافته است و کتاب هفت باب یا کلام پیر که ظاهراً در اوایل عهد صفویه تألیف شده است و تصنیفات خیرخواه هراتی و پندیات جوانمردی از موعظت مولانا امام شاه المستنصر بالله ثانی و رساله در حقیقت دین از تصنیفات شهاب الدین شاه که در اواخر قرن سیزده تصنیف شده و کتاب هدایة المؤمنین - الطالبین که اخیراً در روسیه با عنوان غلط به هدایة المؤمنین چاپ شده است باقی است که مطالعه آنها برای فهم دعاوی و عقاید این طایفه در قرون اخیر ضرورت تمام دارد و البته در تحقیق عقاید این فرقه مطالعه کتابهایی نیز که در رد آنها تألیف یافته است

مثل کشف الاسرار الباطنیة محمد بن مالک یمانی و بلیة المرعاد ابن تیمیه و التنبیہات -  
الجلیه محمد کریم خراسانی و نظایر آنها خالی از فایده نیست چنانکه در کتب عام  
راجع به عقاید و فرق و ملل و نحل نیز غالباً مقالات آنها - منتهی به با بیطرفی -  
ذکر شده است و در تحقیق عقاید اسماعیلیه مراجعه به همه اینگونه مآخذ واجب است و  
تحقیقات جدید که در جای دیگر از آن سخن خواهد رفت مورخ را در استفاده از این کتب  
راهنمایی خواهد کرد.

در باب حروفیه، مآخذ عمده غیر از کتب تواریخ، رسالات خاص آن فرقه است  
مثل جادان کبیر و نوم نامه و هدایت نامه و عرش نامه و کرسی نامه و آدم نامه که شرح و تقد  
مندرجات بعضی از آنها در کتاب ترکی کشف الاسرار تألیف اسحق افندی آمده است  
و تحقیقات براون و کلیمان هوارود کتر رضا توفیق و دکتر صادق کیا محتویات قسمت عمده  
موادی را که از این متون باقی مانده است شرح می دهد. راجع به نقطویه یا پسیخانیان  
نیز بعضی متون بازمانده است مثل رساله مژال و جواب محمود پسیخانی و رساله مشهور  
به مظایح، و به کمک بعضی روایات و تواریخ می توان از این متون استفاده تمام کرد.  
چنانکه مآخذ عقاید و مذاهب شیخیه را در فهرست تألیفات مشایخ آن طایفه که  
آقای ابوالقاسم ابراهیمی مشهور به سرکار آقا تحت عنوان فهرست کتب اجل اهد  
مرحوم شیخ احمد اصفهانی و سایر مشایخ عظام و خلاصه شرح حال ایشان تألیف کرده  
است می توان یافت و درباره بایه و بهائیه نیز مآخذ و مآخذ نسبتاً زیاد باقی  
است. از آن جمله غیر از کتب باب مثل بیان فارسی و عربی و مهم بیان و مجموعه چند  
تفسیر و مناجات و مکتوب که فهرست آنها در نقطه الکاف میرزا جانی آمده است، کتاب  
هشت بهشت منسوب به شیخ احمد و میرزا آقاخان کرمانی و آثار منسوب به طاهره  
قره العین و کتاب ایقان میرزا حسینعلی نوری (که بعدیها الله خوانند شد) منبع عمده  
اطلاعات است و درباره مذهب بهائیه نیز غیر از کتب و آثار بهاء الله مثل کتاب اقدس  
و الواح فارسی و عربی کتب عبدالبهاء مثل کتاب خطابات عبدالبهاء و مفادضات و  
کتاب فراد میرزا ابوالفضل گلپایگانی و کتب و رسالات و الواح شوقی افندی متضمن  
بعضی اطلاعات است و البته از کتب ردود نیز مثل رساله حاج محمد کریمخان کرمانی  
موسوم به دهب خسران مآب و رساله زین العابدین خان موسوم به هواعق البرهان و  
همچنین منهاج الطالبین و دلیل المنهاج حسینعلی جدید الاسلام و فتنات اهل ایمان  
محمد رضا افضل و بابوبهاء را بشناسید تألیف میرزا فتح الله مفتون یزدی و امثال

آنها که در کتاب الذمیه نام غالب آنها آمده است می توان درین باب کسب فواید کرد. در باب تاریخ باب و بهاء غیر از تواریخ عام قاجاریه و کتبی نظیر المثنیین شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه - که قسمت راجع به سید باب آن تحت عنوان فتنه باب در طهران منتشر شده است - می توان از نقطه الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی که ادوارد براون طبع کرده است و تادیخ جدید میرزا علی محمد باب تألیف میرزا حسین همدانی که تا حدی عبارت از یک تحریر تازه از تاریخ میرزا جانی منتهی برونق مصلحت بهائیه است و تادیخ نبیل زندی که اشراق خاوری ملخصی از آن را منتشر کرده است و تادیخ شهناز یزد تألیف حاجی محمد طاهر مالمیری که در بیان زجر و تعقیب بایه و بهائیه لعنش از بیالغه خالی نیست و خواننده را به یاد روایات سریانیان عهد ساسانی می اندازد و نیز از کتاب الکواکب الدریه تألیف عبدالعسین آواره (که بعدها آیتی یزدی خوانده شد) و کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی نام برد. همچنین از کتابهائی مثل بهجة المصدد حاج میرزا حیدر علی اصفهانی و کشف اللطاه میرزا ابوالفضل گلپایگانی تا حدی احوال محیط فکری و دینی بهائیه بدست می آید. چنانکه از بعضی کتب مشتمل بر طعن و رد آنها نیز مثل کشف الحیل آیتی و فلسفه نیکو و کتاب صبحی می توان تصویری - ولیکن نه بکلی درست و عاری از شایبه اغراض - از احوال و اوضاع محافل و مجالس بهائیه بدست آورد.

اینجا مناسب است که به بعضی از تألیفات مهم و مشهور درالسنه اروپائی نیز اشارتی بشود. مشهورترین کتاب جامع به زبان فرنگی درین باب تاریخ ایران است به انگلیسی در دو مجلد تألیف سرپرستی سایکس، که مؤلف در جلد دوم آن تاریخ ایران بعد از اسلام را بشرح بیان کرده است. اما این کتاب با وجود شهرت از بسیاری جهات فاقد ارزش و اهمیت است. چنانکه تفصیل زیادی راجع به مناسبات و روابط سیاسی ایران با ممالک بزرگ مخصوصاً در قرن نوزدهم میلادی داده است در صورتیکه راجع به وقایع و حوادث داخلی به اشارتی مجمل اکتفا کرده و در بسیاری مواد سکوت ورزیده است. در بعضی موارد نیز علی الخصوص در ذکر وقایعی که مؤلف خود در آن وقایع وارد بوده است تاریخ نویسی را فراموش کرده و تفصیلاتی نقل کرده است که شایسته نقل در سفرنامه هاست. روی هم رفته کتاب، خاصه در حوادث نزدیک به عصر ما مرجع

است لیکن البته با کتاب سرجان ملکم طرف نسبت نیست. تاریخ ایران سرجان ملکم با آنکه کهنه شده است هنوز معتبر و درخور توجه است. هم بدان سبب که مؤلف در حق سلاطین و رجال گذشته قضاوتهای صریح و قاطع و جالب کرده است و هم از آن روی که اثر او متضمن اطلاعات مفید شخصی است، در احوال متأخرین زندیه و اوایل دولت قاجار. همین کتاب سرجان ملکم در تألیف تاریخ ایران مورد استفاده لوسی دویو (L. Dubeux) فرانسوی واقع شده است. این مؤلف در حقیقت قسمت عمده اطلاعات خود را در باب وضع تمدن و طرز معیشت و شرح آداب و رسوم اهل ایران از کتاب سرجان ملکم گرفته است. ماخذ دیگر کتاب طرح عمومی تاریخ ایران است تألیف کلمنت مرکهام (C. Markham) به انگلیسی که مختصری است در یک جلد و ارزش زیادی ندارد. در بین اینگونه تاریخهای مختصر چند کتاب در باب تاریخ ایران بعد از اسلام تا حدی اهمیت دارد. یکی تاریخ ایران در دوره اسلامی است تألیف پاول هورن (P. Horn) که در ضمن مجموعه معروف «اساس فقه اللغة ایران» طبع شده است و با وجود ایجاز و اجمال متضمن نکات مهم و ملاحظات تازه است. این کتاب با حذف قسمت قاجاریه بقلم دکتر رضازاده شفق به زبان فارسی ترجمه و تمام آن نیز اخیراً طبع شده است. همچنین است فصول راجع به تاریخ ایران در کتاب تاریخ ممالک و امم اسلامی بقلم کارل بروکلیمان و در کتاب تاریخ سرزمینهای اسلامی بقلم برتولد اسپولر (B. Spuler) چنانکه دوره کتاب معروف تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون نیز حاوی تحقیقات و اطلاعات مفید در باب ادوار مختلف تاریخ ایران است. اما کتابی بنام تاریخ ایران از قدیمترین ازمه تا پایان قرن نهم که اخیراً چند تن از خاورشناسان شوروی تألیف کرده اند و جزو نشریات لنینگراد طبع شده است، به تحلیل و تعلیل امور - خاصه بر مبنای نظرهای اقتصادی - بیشتر نظر دارد تا به توصیف وقایع و تدقیق در حوادث و اسباب مختلف آنها که مورد توجه مورخ غربی است. از این حیث، کتابی مانند رساله مختصر هینتس موسوم به ایران، سیاست و تمدن و همچنین رساله ایران اسلامی به قلم مینورسکی به زبان ایتالیائی که در ضمن مجموعه «تمدن های شرق» (Le Civilita dell'Oriente) چاپ شده است با وجود نهایت ایجاز بیشتر قابل ملاحظه اند.

در بین تحقیقات کلی مربوط به احوال تمدن و مسائل راجع به فرهنگ این دوره از تاریخ ایران می توان از مطالعات هنری فیلد (H. Field) در باب مسکنه ایران و کتاب بیائوسانسی (Bausani) بنام مذاهب ایران از زدهشت قایهه و کتاب

خانم لمبتون (Lambton) در باب مالك و ذاد در ایران یاد کرد چنانکه در باب زبانشناسی ایران نیز که توجه بدان برای مورخ تاحدی لازم است مطالعات و تحقیقات زیادی از طرف خاورشناسان نشر شده است که پروفیسور هنینگ (Henning) فهرست مفیدی از مهمترین آنها منتشر کرده است و برای اطلاع از حاصل پاره‌یی از آنگونه تحقیقات می‌توان به مجموعه آلمانی مشهور «اساس فقه اللغه ایران» و کتاب روسی اورانسکی (Uransky) موسوم به مدخل فقه الله ایران و همچنین به «جزوه‌های شرق‌شناسی» که تحت نظر اشپولر منتشر می‌شود و غیر از تاریخ و زبانشناسی یک مجلد از آن نیز وقف به بحث در عقاید و مذاهب شده است مراجعه نمود.

درین تألیفات اروپایی، آنچه مخصوصاً اهمیت بیشتر دارد عبارت است از تحقیقات جداگانه‌یی که محققان و خاورشناسان درباره سلاطین یا سلسله‌های مستقل و یا درباره دوره‌یی خاص کرده‌اند. اینگونه مطالعات چون غالباً مبتنی بر استقراء ماخذ قدیم معتبر و متکی بر روشهای مطمئن علمی است، از تواریخ عمومی دقیق‌تر است لیکن البته ارزش این تحقیقات بسته به تفاوت مراتب نویسندگان آنها و حد دقت و طول ممارست و غور و استقراء آنهاست. اینگونه تحقیقات تنها به صورت کتابهای جداگانه نیست بلکه گاه در مجموعه‌ها و یا در نامه‌ها و مجله‌های علمی به صورت مقالات انتشار یافته است و البته محقق را از مراجعه دائم باینگونه مجله‌ها و مجموعه‌ها چاره نیست. تعداد اینگونه تحقیقات از کتابهای مفصل و مقالات مختصر بسیار زیاد است و درین صحایف به همه آنها نمی‌توان اشاره کرد. از جمله درباره فتح ایران و دوره حکومت و استیلاء عرب در ایران تحقیقات و لهاوزن (Wellhausen) بسیار سودمند است؛ از آلمانیان راجع به فتح سواد و عراق به دست اعراب روایات قدما را بدقت نقد کرده است و راجع به احزاب متخاصم سیاسی نیز تحقیقات مفید کرده است چنانکه تحقیقات او در باب دولت عربی و سقوط آن نیز جالب توجه است. همچنین کتاب فان فلووتن (Van Vloten) موسوم به تحقیقات در باب استیلاء عرب حاوی ملاحظات دقیق و سودمند در باب فتوح خراسان و ماوراءالنهر و اسباب سقوط بنی‌امیه است. در باب قسمی ازین حوادث، غیر از کتاب مویر (W. Muir) موسوم به خلافت، طلوع، انحطاط و سقوط آن که با وجود قدمت تألیف و عدم اشتغال بر تحقیقات جدید هنوز مفید است مراجعه به دو کتاب بسیار مفصل و محققانه لئون کائتانی (L. Caetani) یکی موسوم به ممالک الاسلام که مشتمل

بر روایات مختلف راجع به وقایع مهم و ذکر مآخذ و بحث انتقادی آنهاست و دیگر وقایعنامه اسلام که در اصل عبارت بوده است از یادداشتهایی جهت تکمیل و تنظیم سالنامه ولیکن جداگانه نیز بسیار مستع است فایده بسیار دارد و دریغ است که این تالیف انتقادی عظیم و سودمند ناتمام مانده است. از جمله آثاری که درباره ادوار خاص تاریخ ایران تالیف یافته است در اینجا باید نخست از کتاب معروف برتولد اشپولر یاد کرد که موسوم است به ایران در اوایل عهد اسلامی و حاوی تاریخ چهار قرن اول ایران است در عهد اسلام، یعنی تاریخ دوره‌یی که بین فتح عرب و استیلاء سلاجقه واقع است. درین کتاب، اشپولر توجه زیادی به بیان حوادث و وقایع نکرده است و بیشتر به تامل و غور در احوال اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران ایران پرداخته است. این تالیف که مشحون از تدقیقات و تبعات مفید و متکی بر مآخذ بسیار است، اولین بحث محققانه فرنگی است که در آن احوال این دوره از تاریخ ایران نه بعنوان زائده دستگاه خلافت بلکه بمشابه کشوری مستقل مورد توجه و تحقیق واقع شده است. مؤلف هر چند در بعضی موارد مثل بیان نهضت بابک و مازیار و تاریخ طاهریان و سامانیان از مواد مختلف موجود چنانکه باید استفاده نکرده است لیکن به مآخذ و اسناد فراوان رجوع کرده و با آنکه از بعضی جهات پاره‌یی از آراء و قضاوت‌های او مثل آنچه درباره یعقوب لیث یا سلطان محمود گفته است مقبول نیست، کتاب او از حیث احتواء بر ذکر مآخذ بسیار و هم از جهت اهمیت دوره‌یی از تاریخ که موضوع آن است در خور توجه تمام است. در حقیقت کتاب اشپولر اگرچه از جهت تاریخ محض چندان چیز تازه‌یی ندارد و حتی در تبیین حوادث نیز برخلاف ادعای مؤلف بیشتر بر اظهار عقیده شخصی مبتنی است تا بر تحلیل وقایع لیکن از جهت اشمال بر احوال مدنی و اجتماعی اهمیت مخصوص دارد.<sup>۱۳۲</sup> درباره احوال خراسان و ماوراءالنهر غیر از تبعات مارکوارت در باب وهرت و آدننگ (Wehrot und Arang) که بعد از وفات مؤلف بسوسیله شدر (Shaefer) چاپ شده است و غیر از تالیفات تولستوف راجع به خوارزم کهنه تعلیقات ریچارد فرای بر ترجمه انگلیسی جالبی که از تاریخ بخارا کرده است حاوی اطلاعات سودمند است. اما از بین کتابهای مستقلی که در باب اشخاص یا خاندانهای معروف قرون اول مربوط تاریخ ایران یا بین‌التهرین نوشته شده است، یکی کتاب پریه (Périer) است به نام زندگی حجاج ابن یوسف بر حسب «دایات

مآخذ عربی که نکته‌های جالب درباب سواد و ایران در آن زمانها دارد. دیگر کتاب لوسین بووا (L. Bouvat) ست موسوم به یومکیان بر حسب «آیات مودعین عرب و ایران که تحقیقات مفید در باب رجال این خاندان معروف ایرانی را متضمن است. درباب نهضت‌های مذهبی و ملی ایران در آن دوره، کتاب مودمند دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه طهران را باید ذکر کرد که چون در اروپا و به زبان فرانسوی تألیف یافته است در شمار تألیفات فرنگی در اینجا یاد شد. این کتاب موسوم است به نهضت‌های مذهبی ایرانی در قرن دوم دهم هجری و حاوی استقراء کافی در تاریخ این نهضتهاست. البته در تحقیق تاریخ ایران عهد اسلامی، مورخ از مطالعه و تتبع درباب اهل ذمه و طرز پرداخت خراج و جزیه آنها غافل نخواهد ماند و درین تحقیقات اروپایی درین باب یکی رساله تریتون (Tritton) است درباره اهل ذمه که موسوم است به اسلام و اهل ذمه و در مجله انجمن آسیائی سلطنتی انتشار یافته است دیگر کتاب دنت (Dennett) است موسوم به قبول اسلام پرداخت جزیه در صدر اسلام و کتاب لوکه گارد (Lokkegaard) موسوم به وضع مالیات در احوال قدیم اسلامی که هر دو درباب مسائل راجع به خراج و جزیه متضمن تحقیقات سودمندست. چنانکه درباره احوال بغداد مرکز خلافت عباسیان کتاب لسترنج (Le Strange) بنام بنفاد در زمان خلافت عباسیان متضمن فواید بسیارست. همچنین یادداشت‌های دخویه درباب قرامطه بحرین نیز نکات جالب درباب بعضی حوادث مربوط به تاریخ ایران در بردارد. در بین تألیفات اروپایی راجع به سلاطین و سلسله‌های ایران یکی مطالعات تودور-نولدکه است درباب صفاریان که در ضمن مجموعه کتاب طرح‌های شرقی او چاپ شده است و مانند دیگر تحقیقات او حاکی از کمال دقت و استقراء است. دیگر مطالعات بارتولد است که در جشن نامه نولدکه چاپ شده است. راجع به خاندانها و سلسله‌های مستقل کوچک ایرانی از تتبعات قابل ذکر تحقیقات دفرمری (Defremery) و همچنین مطالعات واسر (Vasmer) ست درباب ساجیان و دیگر رساله کلیمان هوار است درباب آل مسافر که از بهترین کارهای این محقق فرانسوی بشمارست و در ضمن عجب نامه چاپ شده است. همین محقق رساله‌ی هم در باب آل زیار در جرحان دارد که خالی از فواید نیست. چنانکه واسر نیز درباب انساب جستانیان و سالاریان تحقیقاتی کرده و سردنسن راس (D. Ross) نیز درباره انساب آل زیار و آل مسافر و شدادیان تتبعات سودمند نموده است.



همچنین تحقیقات مینورسکی درباب شدادیان که در مجموعه «مطالعات درتاریخ قفقاز» انتشار یافته اطلاعات جالب سودمندی درباب این خاندان امراء کورد بست می دهد چنانکه بعضی مقالات موسوم به قفقازیات او نیز در همین زمینه متضمن اطلاعات جالبی است. درباب دیالمه نیز رساله مینورسکی موسوم به امثیلا دیالمه با وجود نهایت ایجاز متضمن تحقیقات مفید و مهم است. چنانکه تحقیقات بون (Bowen) و کاهن (Cahen) درباب آل بویه و مطالعات محمد شفیع تحت عنوان اطلاعات تازه درباب سلطان محمود و تحقیقات باسورث (Bosworth) درباره مشکلات نظامی عهد غزنوی و تبعات رایشو راجع به تاریخ امراء مازندران همه خواندنی است. کتاب انگلیسی محمد ناظم از فضلاء هند که موسوم است به محمود غزنه نیز حاوی اطلاعات سودمند درباب این پادشاه و دربار معروف اوست. درباره سلاطین غور تحقیقات دفرمری که متکی بر روایات کتاب میرخواند است مفید و متضمن اطلاعاتی روشن و مرتب است. راجع به احوال سامانیان و همچنین راجع به تاریخ ترکستان و احوال اقوام ترک تا زمان استیلاء مغول کتاب ترکستان بارتولد محقق معروف روسی مهمترین مرجع است و این کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است. بارتولد درباب تاریخ ترکان آسیای مرکزی مطالعات و تحقیقات بسیار کرده است و برگزیده تاریخ این اقوام روشنی بسیار افکنده است و ازین روست که او راه گیبون ترکستان خوانده اند و درهرحال مراجعه به تحقیقات او جهت شناخت احوال این اقوام که درتاریخ ایران و اسلام اهمیت تمام دارند برای هر مورخ لازم است. بارتولد در اول این کتاب فصلی محققانه و دقیق اختصاص به بحث درباب مآخذ تاریخ ترکستان داده است که از وسعت دانسته مطالعات و احاطه نظر او حکایت دارد. نیز فصلی درباب جغرافیای ماوراءالنهر دارد که خود درین باب شاهکاری بشمارست. دو فصل آخر کتاب به احوال قراختائیان و خوارزمشاهیان و مخصوصاً به تاریخ مغول و چنگیزخان تخصیص یافته است که مؤلف یادگتی کم نظیر در طی آن احوال و اوضاع ماوراءالنهر و ترکستان را در آن ایام بشرح باز می نماید. کتاب ترکستان بارتولد مخصوصاً از جهت سلاجقه و طوایف غز مفیدست. با اینهمه هیچ تالیف مفید مستقلی مبتنی بر تحقیقات دقیق درباب سلاجقه، تاکنون در اروپا انتشار نیافته است، هرچند مطالعاتی اجمالی که بقلم کلود کاهن تحت عنوان ملک نامه و تاریخ ادایل عهد

سلاجقه و همچنین درباب سلاجقه بزرگ در ضمن تاریخ جنگهای صلیبی (فیلا دلفی، ۱۹۵۵) منتشر شده است تا حدی سودمند و جالب است. درباره تاریخ مغول کتاب مشهور و پر سروصدای لئون کاهون (L. Cahun) امروز دیگر کهنه و تا حدی منسوخ شده است. عنوان این کتاب عبارت است از مقدمه بر تاریخ آسیا: ترکان و مغولان از آغاز تا سال ۱۴۰۵ که تاریخی ستایش آمیز است از اقوام ترک و مغول و چنانکه ادوارد براون گفته است انتشار آن از اسباب عمده پیدایش فکر وحدت ترک و جنبش بنی توران در بین ترکان عثمانی بوده است.<sup>۱۴۳</sup> این کتاب با وجود آنکه از جهت ادبی فاقد لطف و مزینتی نیست، از لحاظ علمی متضمن هیچ اهمیتی بشمار نمی آید. چنانکه یادداشتهای مفصل میجر راورتی (Raverty) نیز که ضمن ترجمه قسمت غوریه و مغول کتاب منهاج سراج آورده است، با وجود دعویهای مبالغه آمیز مؤلف ارزش و اعتبار علمی ندارد.

اما کتاب بارون دسون موسوم به تاریخ مغول از چنگیزخان تا تیمودینگ یا تیمودنگ امروز تا حد زیادی کهنه شده است ولیکن مخصوصاً جلد سوم و چهارم آن فواید بسیار دارد. مؤلف با آنکه از تاریخ مغول «تصویری نفرت انگیزه طرح کرده است و بیانش بیطرفانه و خالی از غرض به نظر نمی آید لیکن در استقصاء مآخذ موجود و استفاده از مندرجات آنها دقت تمام ورزیده و بسبب همین دقت و نیز بجهت احتیاط و ملاحظه بی که در اظهار رأی داشته است کتاب او با وجود کهنگی هنوز اعتبار و قبول تمام دارد و بارتولد آن را حتی از کتاب سرهنری هاورث (H. Howorth) نیز برتر می شمارد.<sup>۱۴۴</sup> اما کتاب سرهنری هاورث بنام تاریخ مغول با وجود قدمت نسبی هنوز تا حدی مشهور و محل رجوع است. مخصوصاً جلد سوم آن که اختصاص به تاریخ مغول در ایران دارد. مع هذا هاورث چون خود با زبانهای شرقی آشنایی نداشته است همه بر منقولات دیگران تکیه کرده است و ملاحظات و تحقیقاتش آن دقت و صحت را که لازمه تخصص و تبحرست ندارد و در بسیاری اقوال بنایش بر فرضیات موهوم و استنتاجات بی اساس است. در هر حال برخلاف تمجیدی که براون از وی کرده است کتاب او چنانکه بارتولد گفته است ارزش زیادی ندارد.<sup>۱۴۵</sup> هاسرهورگشتال (Hammer Purgstall) نیز غیر از تحقیقات دیگر کتابی درباره ایلخانیان تألیف کرده است که جامع اطلاعات مفیدست. همچنین اردمان (Erdmann) نیز کتابی به نام قومین بی تزلزل

تألیف کرده است که در هر حال به پای کتاب دسون نمی‌رسد. ولیکن تازه‌تر و مهتر از همه اینها کتاب اشیپولر است به نام مغول در ایران بزبان آلمانی و مغول در دنیا به زبان فرانسوی که بیشتر مطالب دومی مأخوذست از اولی و تحقیق اشیپولر مخصوصاً این مزیت فادر را دارد که به احوال اداری و اجتماعی آن عصر توجه خاص مبذول داشته است. نیز از تحقیقات و مطالعات دلکش و خواندنی درین باب کتاب امپراطوری مغول تألیف رنه گروسه (R. Grousset) مورخ و محقق فرانسوی است که نیز گزارش جالبی تحت عنوان وضع کنونی تحقیقات راجع به تاریخ چنگیزخان هم نوشته است که در مجله کمیته بین‌المللی علوم تاریخی طبع شده و متضمن اطلاعات مفیدست. درباره تیمور و اعقاب او از تألیفات سودمند فرنگی یکی تحقیقی است که سر دنیس راس در باب تیمورلنگ و بایزید کرده و در گزارش بیستین کنفرانس بین‌المللی خاورشناسان به طبع رسیده است. دیگر کتاب شاندر (Champdor) است موسوم به تیمورلنگ و دیگر شرح دلکش و جالبی است که رنه گروسه در کتاب امپراطوری استیبا در دنباله احوال آتیلا و چنگیزخان راجع به تیمور نوشته است و مخصوصاً لطف بیان و فصاحت کلام آن قابل توجه است. در باب مآخذ تاریخ سلسله تیموری مطالعات و هیتس در مجله انجمن مطالعات شرقی آلمان (۱۹۵۱) با آنکه جامع و دقیق نیست متضمن فوایدست. درباره اعقاب تیمور، غیر از کتاب مختصر کاترمر راجع به شاهرخ، کتاب بارتولد موسوم به الخ بیگ و زمان او که در سالهای اخیر به قلم مینورسکی به انگلیسی نیز ترجمه شده است و همچنین رساله دیگر بارتولد موسوم به هرات در دوره سلطنت حسین بایقوا که بوسیله والتر هیتس به آلمانی تحت عنوان هرات در زیر فرمانروایی حسین بایقوا ترجمه شده است و در واقع مکمل تاریخ الخ بیگ بشمار می‌رود متضمن نکات عمده تاریخ خاندان و اخلاف تیمورست. همچنین تحقیقات بولدیرف (Boldyrev) در باب احوال هرات در همین عصر با آنکه در واقع بیشتر مبتنی بر ملاحظاتی اجتماعی است از جهت تاریخی محض نیز مفیدست. همچنین کتاب لوسین بووا (Bouvat) را نیز در اینجا باید ذکر کرد که موسوم است به امپراطوری مغول و با وجود آنکه مؤلف بقدر کفایت در مآخذ استقراء ننموده است از مراجع سودمند بشمارست.

در باب مشعشیان حویزه مطالعات کساکل (Caskell) و تحقیقات مینورسکی در ضمیمه دائرة المعارف اسلام جالب است و در باب ترکمانان نیز

مطالعات مختلف و بدیع از سینورسکی انتشار یافته که مخصوصاً تاریخ خاندان آق قوینلو را روشن می کند. از آنجمله است رساله او موسوم به ایوان در قرن پانزدهم بین ترکیه و نیز و دیگر دو مقاله او در مجله مدرسه مطالعات شرقی که محتوی بحث و تحقیق در بعضی اسناد مهم راجع به آندوره است.<sup>۱۴۶</sup> درباب تاریخ عهد صفویه کتاب جامی درین تألیفات اروپایی تاکنون انتشار نیافته است ولیکن رسالات و کتابهای مستقل مفید درباب احوال بعضی از سلاطین این سلسله و یا بعضی مسایل راجع به این عهد انتشار یافته است که ذکر برخی از آنها درینجا لازم است. از آنجمله است مطالعات باینگر (Babinger) درباب «شیخ بدرالدین» که در مجله اسلام (۱۹۳۱) منتشر کرده است و درباب انتشار دعوت قزلباش و مقدمات صفویه سردمندست. چنانکه رساله تیمود و خواجه علی بقلم هربرت هورست (H. Horst) حاکی از مبانی شهرت و محبوبیت اولاد شیخ صفی الدین در عهد تیمور و شامل متن صکوک و سجلات تیموری است که از جهت تحقیق در تاریخ اوقاف نیز اهمیت دارد. دیگر کتاب والتر هیتس است موسوم به اذقاء ایران به مرحله دولت ملی که متضمن تحقیقاتی است درباب اصل صفویه و تاریخ شاه اسماعیل که اساس نهضت آن سلسله را در عهد استیلاء ترکمانان جستجو کرده است. این کتاب بر استقصاء و استقراء تام در ماخذ مختلف مبتنی نیست و حتی مؤلف خود آن را مقدمه‌یی برای یک «تالیف جامع» تلقی کرده است. فکر نژادی نیز که در دوره تألیف کتاب نزد بعضی محققان آلمان غلبه داشته است در مطاوی این کتاب در تجلی است. در نظر هیتس شاه اسماعیل صفوی که «در عروق او بهیچوجه خون ترکه جریان نداشته است مؤسس دولت ملی ایران است و دعوت و تعلیم مخفی صفویه که بوسیله جد او خواجه علی صبه تشیع یافته است در پایان دوره ترکمانان که برای ایران در واقع دوره انتقال و تحول بوده است، منتهی به استقلال ملی ایران و جدایی آن از سر نوشت سایر ممالک و امم اسلامی شده است و بدینگونه دوره‌یی بوجود آمده است که بقول هیتس عصر «اعتلاء مجدد ایران و عهد ازدهار عنصر فرهنگ آفرین ایرانی» بشمارست. رساله‌یی نیز غلام سرور هندی در علیگر راجع به تاریخ شاه اسماعیل صفوی به انگلیسی نوشته است که شامل بحث در حوادث سلطنت آن پادشاه است. همچنین هیتس نیز راجع به شاه اسماعیل ثانی و سلطنت کوتاه خون‌آلود او رساله‌یی

دارد که با وجود اختصار قابل توجه است. چنانکه رساله رویمر (Roemer) نیز موسوم به انحطاط ایران بعد از وفات اسماعیل شقی که تحقیقی است درباره دوره خونین و وحشت آلود بین عهد شاه طهماسب اول و عهد شاه عباس بزرگ نیز خواندنی است. با آنکه انتساب عنوان انحطاط به این دوره از تاریخ صفویه شاید از مسامحه بی خالی نباشد کتاب رویمر در بیان اختلافات بین رؤساء قزلباش در عهد شاه محمد خدابنده مشتمل بر فوایدست ولیکن توجیه این گونه اختلافات به عنوان نتایج اختلافات نژادی بین عناصر ترک و فارس بطوریکه درین کتاب آمده است توجیه درستی نیست و ظاهراً ناشی از عقاید و احساسات جاری و متداول در عصر و محیط زندگی مؤلف است.

البته درینجا از مطالعات محققان از اهل هند نامش سوکومار رای (Sukumar Ray) نیز باید یاد کرد که مؤلف رساله بی درباب تاریخ مسافرت و پناهندگی همایون پادشاه در دربار شاه طهماسب است موسوم به همایون در ایران و متضمن اطلاعاتی سودمندست درین باب. راجع به شاه عباس بزرگ کتاب لوئی بلان (L. Bellan) بسیار آنکه فایده عمق و دقت کافی است محتوی تحقیقاتی جالب است و عنوان آن عبارتست از شاه عباس اول، زندگی و تاریخ او و در هر حال رجوع بدان سودمندست چنانکه تحقیقات مفید سردنيسن راس موسوم به مرانتونسی شولی و سوانح او در ایران نیز متضمن اطلاعات جالبی در باب عهد این پادشاه است و نیز مطالعات ریتسر (Ritter) در مجله ادینس (۱۹۰۴) راجع به نقطویه در باب حوادث این دوره محتوی قضاوتها و نتایج مفید و جالب است. در باب روابط صفویه با دول اروپا که این دولت را بمنزله متحدی برضد عثمانی تلقی می کرده اند رویمر تحقیقی دارد بنام صفویه، يك متحد شرقی مغرب زمین که در نشریه سایکولوجم (Saeculum) (۱۹۰۸) منتشر شده است. رساله دکتر خانبابایانی نیز که به زبان فرانسوی است (۱۹۴۷) درین باب خالی از فایده نیست. چنانکه نیز تحقیقات پونته کوروو (Pontecorvo) در باب روابط شاه عباس با شیخ نشین توسکانا در خور ذکرست. راجع به تاریخ روابط سیاسی صفویه و بعضی سلسله های سابق بر آنها با ممالک اروپا، از تالیفات سودمند یکی تحقیقات لوسین بوواست که تحت عنوان تحقیق در روابط ایران و اروپا از عهد قدیم تا آغاز قرن نوزدهم در مجله دنیای اسلام منتشر شده است. دیگر مقاله مینورسکی است که در مجله انجمن

ملطنتی آسیای مرکزی چاپ شده و تحقیقی است جامع و مختصر در باب روابط سیاسی شرق نزدیک با اروپا در طی قرون سیزدهم و پانزدهم و هفدهم میلادی و با وجود اختصار قواید بسیار دارد. ۱۴۷

چنانکه در باب احوال گرجستان مقارن سقوط صفویه بقسمی که از ماخذ گرجی برمی آید، مقاله لانگ (Lang) در مجله مدسه مطالعات شرقی (۱۹۵۲) مفیدست. اما در باب دوره سقوط صفویه کتاب لارنس لاکهارت (Lockhart) به نام سقوط سلطه صفویه متضمن تحقیقات و ملاحظات انتقادی جالب است و همچنین کتاب او در باب نادرشاه نیز تحقیقی مفصل و جامع است مبتنی بر ماخذ مهم عصر نادری. مؤلف از توجه به حوادث عمده عصر و مخصوصاً سیاست روس و عثمانی در تاریخ وقایع نادرشاه غافل نمانده و در بیان مساعی نادر جهت تأسیس بحریه و اقدامات او در عمان و سواحل خلیج هم تحقیقات مفید کرده است. نیز در مورد تاریخ نادرشاه رساله مینورسکی را باید یاد کرد که موسوم است به طرحی جهت تاریخ نادرشاه و به نام تاریخچه نادرشاه بوسیله مرحوم رشیدیاسمی به فارسی نیز ترجمه شده است. دیگر کتابی است مختصر به زبان روسی از انتشارات آکادمی علوم شوروی که خانم آرنووا (Arnova) و اشرفی تألیف کرده اند. عنوان این کتاب دولت نادرشاه افشار است و مؤلفین با استفاده از ماخذ و اسناد سعی کرده اند از جهت اجتماعی، تاریخ این دوره ایران را روشن کنند. در باب روابط ایران با عثمانی، رساله محمدعلی حکمت به زبان فرانسوی و بنام تحقیق در تاریخ سیاسی ایران و عثمانی قابل ذکرست. در باب عهد قاجاریه، غیر از تاریخ ایران تألیف سرجان سلکم و کتاب سرهارفورد جونز بریجز که ترجمه بی است از مآثر سلطانی تألیف عبدالرزاق دنبلی اثری که مخصوصاً در مورد ذکر است عبارتست از کتاب واتسون (Watson) موسوم به تاریخ ایران که در واقع تاریخ قاجاریه است تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه و متضمن تدقیقات و ملاحظات جالب و سودمندست. و دیگر کتاب لویرن رنو (Le Brun-Renaud) راجع به احوال سیاسی و نظامی ایران در قرن نوزدهم که تحقیقی است راجع به این مسائل تا اواخر عهد ناصری.

درباب انتشار اسلام در ایران کتاب دعوت اسلام اثر آرنولد (Arnold) با وجود کهنگی و اختصار بی فایده نیست چنانکه راجع به مذهب شیعه کتاب دنالدسون (Donaldson) موسوم به مذهب شیعه با آنکه عمقی ندارد قابل توجه است. همچنین

تحقیقات ایوانف و برناردلویس و استرن (Stern) و هاجسون (Hadgson) دربارهٔ مذهب اسماعیلیه در خورد کمرست. کتاب مبانی مذهب اسماعیلیه تألیف برناردلویس متضمن تحقیق در پیدایش مذهب اسماعیلیه است و تحقیقات ایوانف شامل بحث در غالب مسائل مختلف راجع به تاریخ و عقاید این فرقه است چنانکه کتاب هاجسون راجع به فرقه حشاشین و احوال اسماعیلیه هند و ایران حاوی تحقیقات سودمندست. راجع به تاریخ باب و مذهب بایبه، غیر از تحقیقات معروف گوینو در کتاب مذاهب و فلسفه‌های آسیای مرکزی و مطالعات کلیمان هوار به نام مذهب باب و کتاب نیکولا (Nicolas) موسوم به سیدعلی محمد معروف به باب و تحقیقات باکولین (Bacoulin) کنسول دولت روس و ژوکوفسکی (Joukovsky) محقق معروف روسی باید مخصوصاً از تحقیقات مفصل ادوارد براون یاد کرد که گذشته از ترجمهٔ مقاله شخصی سیاح و طبع نقطه الکاف میرزا جانی و ذکر بایبه در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران و نیز در یک سال در میان ایرانیان اطلاعاتی سودمند در کتاب دیگری که بنام مواد برای تحقیق در مذهب بایبه تدوین کرده است نیز آورده است و آثار او مهمترین مراجع فرنگی درین باب بشمارست. دیگر رسالهٔ اندر آس (Andreas) است به آلمانی موسوم به بایبه در ایران و کتاب رویمر موسوم به بایبه - یهائیه، تازه‌ترین فرقه‌های اسلامی و رسالهٔ روزن کراتنس (Rosenkranz) موسوم به یهائیه و مخصوصاً کتاب مفید میخائیل ایوانف است به زبان روسی و موسوم به قیامهای بایبه در ایران ۵۲ - ۱۸۴۸ که در آن مؤلف سعی کرده است بانظر در احوال و مناسبات اجتماعی و اقتصادی تاریخ نهضت بایبه و ظهور باب را تبیین نماید. درین کتاب مؤلف بعد از بررسی مآخذ (ص ۲۸ - ۱) اوضاع اقتصادی ایران را در ربع دوم قرن نوزدهم بیان کرده است (۵۴ - ۲۹) و سپس به بیان احوال باب و تلامذهٔ او پرداخته است (۸۵ - ۵۵) و سپس نهضت‌های بایبه را در مازندران و زنجان و تطنز و نیریز شرح باز نموده است (۱۲۶ - ۸۶) و داستان سوء قصد بایبه را در حق شاه (۳۱ - ۱۲۷) بیان کرده است. ایوانف در بیان احوال اقتصادی ایران در آن ایام از گزارش روسهای مقیم تبریز استفاده کرده است ولیکن نهضت بایبه را نه «ظهور و انتشار طریقهٔ یک فرقه مذهبی یا حتی یک آئین تازه» بلکه قبل از هر چیز «یک نهضت توده‌یی ناشی از احوال اجتماعی خاص و در واقع مخالف طبقهٔ حاکمهٔ وقت» شناخته است. در باب رقابتها و نقوذهای سیاسی دول بزرگ مخصوصاً در عهد ناصری

و اواخر قاجار تحقیقات و مطالعات فراوان در اروپا انتشار یافته است که بعضی از آنها نیز به اغراض و مقاصدی آلوده شده است؛ از جمله دربای سیاست روسیه کتاب کراوسه (Krausse) را می‌توان ذکر کرد که موسوم است به «دوسیه در آسیا و محتوی اطلاعات و تحقیقاتی مفید است درین باب و دیگر کتابی است از فرنیس اسکراین (F. Skrine) موسوم به «موسسه دوسیه از ۱۸۱۵ تا ۱۹۰۰» که مکرر در انگلستان چاپ شده است و دربای سیاست انگلیس از مآخذ جالب که مخصوصاً باید درینجا ذکر کرد کتابی است از ویلیام لانگر (W. Langer) به نام «سیاست امپریالیزم ۱۸۹۰ - ۱۸۹۰» و کتاب مورای (Murray) موسوم به «سیاست خادجی سر ادواردگری که به فارسی نیز ترجمه شده است.

دیگر کتاب ایوانف است موسوم به «انقلاب ایران (۱۱ - ۱۹۰۵)» که به زبان روسی انتشار یافته و مؤلف در تبیین قوای انقلابی دهقانان و زحمتکشان سعی ورزیده است ولیکن در بیان کارشکنیها و مخالفتهای روسیه تزاری با مشروطیت ایران اهتمام کافی نموده است و باینهمه کتاب او خالی از قواید نیست. گزارشها و مقاله‌ها و رساله‌های متعدد دیگر نیز درین ابواب هست که غالب آنها متضمن سسوعیات یا مشهودات است و از آنجمله کتاب سرگان شوستر (M. Schuster) امریکائی موسوم به «اختناق ایران از مداخلات روس و انگلیس در ایران آنروز اطلاعات جالبی بدست می‌دهد. لیکن از تألیفات مفید اروپایی درین موضوع کتاب مشهور ویلهلم لیتن (W. Litten) آلمانی است موسوم به «از نفوذ آدام تا ادعای قیسومت که مشعون از مآخذ و مدارک جالب و دقیق است. همچنین کتاب ویلهلم هانکوم (Hannekum) به زبان آلمانی و موسوم به «ایران در معرض بازی قدرتها ۱۹۰۲ - ۱۹۰۰» (بسرلین ۱۹۲۸) و کتاب خانم ر. ل. گریوز (R.L. Greaves) به زبان انگلیسی و موسوم به «ایران و دفاع از هندوستان ۱۸۸۴-۹۲» که جزو انتشارات دانشگاه لندن (۱۹۰۹) منتشر شده است و نیز کتاب انگلیسی برادفورد. جی. مارتین (B. G. Martin) راجع به «رابط سیاسی آلمان و ایران ۱۸۷۳-۱۹۰۲» برای تحقیق در سرنوشت ایران در تحولاتی سیاست روز مهم است. چنانکه درباره تاریخ معاصر ایران نیز تألیفات متعدد سودمند در اروپا و امریکا انتشار یافته که بعضی از آنها مشهورست و رجوع به همه آنها برای مورخ ضرورت دارد. برای اطلاع از فهرست مشهورترین آنها، مخصوصاً



آنچه در باب لوازم و شئون مدنی مثل صنعت و تجارت و احوال طرق و مالیه و نظایر آن مسائل است، غیر از کتاب کاهن — سواژه (Sauvaget) — که در ذیل از آن سخن خواهد رفت می توان به کتاب مختصر اما مفید و ذیقیمت الول ساتن (Elwell Sutton) رجوع کرد که موسوم است به راهنمای مطالعات داخ به ایران و در آن فهرست آثار و تألیفات عمده اروپایی در همه مسائل راجع به ایران بدقت آمده است.

غیر از این کتابها که ذکر شد، بعضی از تألیفات کلی نیز راجع به مآخذ تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام هست که رجوع بدانها لازم است از آنجمله غیر از کتابشناسی ایران تألیف ویلسون و کتاب آسیای پیشین در عهد اسلامی تألیف اشپولر و فورر (Spüler - Forrer) می توان به کتاب سواژه که موسوم است به مدخل تاریخ شرق اسلامی و کلود کاهن آن را با اضافات و اصلاحات مجدداً به چاپ رسانیده است و همچنین به کتاب گویلو (Guillou) راجع به تحقیق کتابشناسی راجع به سلاله های اسلامی ایران و کتاب سمیرنوف (Smirnov) موسوم به تاریخچه مطالعات اسلامی در اتحاد جماهیر شوروی مراجعه کرد. ۱۴۸ چنانکه رجوع دائم به کتب راجع به طبقات ملوک و سلاطین اسلامی که با تاریخ ایران سروکسار داشته اند نیز لازم خواهد بود و از آنجمله است طبقات سلاطین اسلام تألیف لین پول و رساله زانخائو موسوم به فهرست سلسله های اسلامی و مخصوصاً کتاب مفصل زنباور (Zambaur) موسوم به فهرست انساب و ترقیب و فایح تاریخ اسلام؛ و همچنین مطالعه مقالات و تحقیقات مندرج در مجله ها و مجموعه های علمی مخصوص خاورشناسان لازم است مثل مجله آسیایی، مجله انجمن سلطنتی آسیایی، مجله انجمن شرقشناسی آلمان، مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی، مجله آدنیو شرقی پراگ، مجله ادنیس، و مجله آکتا ادنیالی و بسیاری از مجله های دیگر که پیوسته تأسیس می شود و درینجا مجال ذکر نام آنها نیست و مورخ از مراجعه به آنها گزیری ندارد. دیگر مجموعه ها و یادنامه هاست مانند گزارشهای مذاکرات مجامع بین المللی خاورشناسان و یادنامه ها و جشن نامه های اهدایی به مستشرقان معروف از قبیل عجب نامه براد، جشن نامه تولد، جشن نامه زانخائو، جشن نامه ماسینیون، جشن نامه چودی (Tschudi)، جشن نامه لوی دلاویدا (Levi della vida) جشن نامه ذکی ولیدی طغان، جشن نامه پروفسور محمد ضعیف،

چشم‌نامه ققی‌زاده، و امثال اینها؛ همچنین مراجعه به مقالات سودمند دائرة المعارف اسلام که چاپ تازه‌ی از آن در دست انتشارست مفیدست هر چند ارزش آن مقالات به یک درجه نیست و در آنها غث و سمین بهم درآمیخته است.

از تحقیقات جدید دانشمندان عربی‌زبان امروز نیز البته غافل نتوان بود. قسمتی از این تحقیقات خاصه آنچه راجع به ادوار خلافت شرقی است تا حدی با تاریخ ایران اسلامی مربوط است. از این رو مطالعه آنها برای محقق که در باب تاریخ و تمدن ایران کار می‌کند خالی از فایده نیست. از اینگونه آثار کتاب تاریخ‌العباسی للدولة العریبة تألیف عبدالمنعم ماجد و کتاب الخلافة والدولة فی العصر العباسی تألیف محمد حلمی و تاریخ الاسلام‌السیاسی تألیف حسن ابراهیم حسن را می‌توان نام برد. ازین کتابها البته توقع دقت و استقصاء تام نمی‌توان داشت لیکن نحوه تفکر و طرز تلقی مسائل در آنها قابل توجه است. همچنین تتبعات مفرد و مستقل کسانی مانند ابوزید شبلی و محمدصادق عرجون و عمررضا کحاله در باب خالدبن-ولید و مطالعات طه حسین در مرآة الاسلام و الشیخان و الفتنة الکبری و کتاب الخربوطلی موسوم به تاریخ العراق فی ظل بنی‌امیه و کتاب محمد شریف بدیع موسوم به الصراع بین الموالی و العرب و کتاب محمد احمد برانق موسوم به المبرامکة فی ظلال الخلفاء و رسالة فیصل السامر موسوم به ثورة الزنج و کتاب محمود غناوی الزهیری به نام الاصبغ فی ظل بنی‌بویه هر یک در باره‌ی مسائل راجع به ادوار تاریخ ایران متضمن نکات مفیدست چنانکه تحقیقات عبدالعزیز دوری راجع به العصر العباسی-الاول و المصود العباسی المتأخره و مطالعات عبدالنعمیم حسنین موسوم به ملاحقة ایران و العراق و مخصوصاً کتاب عباس عزاوی موسوم به تاریخ العراق بین الاختلالین نیز از این حیث درخور توجه است. گذشته از اینها، آنچه راجع به شئون مدنی و احوال اداری و مذهبی جامعه اسلامی بوسیله دانشمندان متأخر عرب تألیف یافته است مثل دوره تاریخ‌التمدن الاسلامی جرجی زیدان و سلسله کتب فجر الاسلام و ضحی الاسلام و ظهیر الاسلام و یوم الاسلام احمد امین و تاریخ‌الاسلامی و الحضارة-الاسلامیه، تألیف احمد شبلی و رسالة محمد ضیاء‌الدین السریس به نام الخراج فی الدولة الاسلامیه و دو رسالة عباس عزاوی به نام تاریخ الضرائب العراقیه و تاریخ

التقود المراقیه و کتاب عبدالعزیز دوری موسوم به تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع نیز با آنکه در هیچ یک از آنها استفاده کافی از تمام مآخذ موجود نشده است از فواید بسیار مشعرونست چنانکه در باب مذاهب و فرق نیز بعضی تحقیقات آنها قابل توجه است. از آنجمله رساله احمد حامد صراف راجع به الشبک من فرق الفلاة و رساله قسطنطین زریق موسوم به المیزدیه قدیما و حدیثا و کتاب صدیق الدمولوجی به نام المیزدیه و کتاب السید عبدالرزاق حسنی موسوم به المیزدیه فی حاضرهم و ماخیزهم و رساله متع مرتضی العسکری در باب عبادت بن سبأ و کتاب الاسماعیلیه محمد کامل حسین و تاریخ الدعوة الاسماعیلیه تألیف مصطفی غالب و بعضی کتب از علماء متأخر شیعه نیز مثل اصل الشیعه و اصولها تألیف محمدحسین آل کاشف القطاء و الشیعه و فنون الاسلام تألیف سیدحسن صدر را می توان بر وجه نمونه درین صحایف نام برد و درینگونه کتابها که در مصر و لبنان و سوریه و عراق پیوسته منتشر می شود غث و سمین بسیار هست و در استفاده از آنها احتیاط و دقت بسیار لازم است.

چنانکه از تتبعات علماء معاصر ترك نیز در باب بعضی رجال و سلاله های اسلامی ایران و در باب رسوم و ترتیبات مشترك متداول در جامعه اسلامی برخی فواید بدست می آید. این تحقیقات با آنکه، در بعضی موارد از رنگ تعصب قومی و سبق ذهن در مسائل نژادی خالی نیست در باب آنچه راجع به دوره استیلاء ترکان است اهمیت دارد. از آنجمله غیر از تحقیقات مفید خلیل ادهم در ترجمه ترکی طبقات السلاطین استانیس لین پول و فواید مهم حاصل از دو کتاب زکی ولیدی طغان موسوم به مدخل تاریخ و اصول تاریخ می توان از مطالعات اقدس نعمت در باب فتح خوارزم و سمرقند بدست قتیبه بن مسلم و مخصوصاً از تحقیقات کوپرلو و مکرمین خلیل اینانج و قفس اغلو و کویمین راجع به سلطنت سلاجقه بزرگ و سلاجقه آسیای صغیر استفاده کرد. چنانکه رسالات عثمان توران راجع به احکام اراضی، و احوال اهل ذمه در عهد سلاجقه آسیای صغیر و مطالعات زکی ولیدی طغان در باب وضع اقتصادی آسیای صغیر در عهد مغول و انتشارات عبدالباقی گلینارلی راجع به تشکیلات فتوت در عثمانی و رساله آیدین صابلی راجع به الخلیفک و فعالیت های

علمی در سمرقند و رساله قفس اغلو راجع به خوارزمشاهان و تحقیقات یایکال  
درباب اوزن حسن و روابط او با سلاطین آل عثمان، یا آنکه در غالب آنها از  
محتویات مأخذ موجود بقدر کفایت استفاده درست نشده است و بعضی مخصوصاً  
رنگ تعصب قومی دارد، خالی از فایده نیست. فهرست مقالات تحقیقی علماء  
ترك را در مجموعه فهرست مقالات ترکیه می توان یافت چنانکه از ترجمه ترکی  
آن قسمت از دائرة المعارف اسلام که تا کنون منتشر شده است نیز می توان به  
ارزش تحقیقات جدید علماء ترك پی برد.

فهرست مراجع مختلف تاریخ ایران بدون ذکر بعضی از تحقیقات و مطالعات اخیر  
محققان ایرانی البته ناقص خواهد بود. این مطالعات هر چند نسبت بدانچه از  
قدما باقی مانده و حتی در مقابل تحقیقات خاورشناسان مختصر و کم اهمیت است  
لیکن در بعضی موارد کم نظیر و بسیار مغتنم است. در برخی از آنها لحن حماسی  
و قریحه ملت پرستی تجلی بسیار یافته است و در برخی دیگر به استقراء تام و دقیق  
در مأخذ توجه کافی نشده و یا مأخذ درست ذکر نشده است. با اینهمه مراجعه  
آنها برای هر مورخ که امروز بخواهد تاریخ ایران را به رشته تحریر کشد لازم  
است. در واقع برای تاریخ بعد از اسلام ایران هنوز کتابی جامع و دقیق به فارسی  
تألیف نشده است. کتابهای درسی مدارس البته جامع و دقیق نیست و تاریخ ایران  
تألیف عبدالله رازی نیز نه مبتنی بر مأخذ دقیق و معتبر دست اول است و نه در  
اجزاء و فصول آن تناسبی رعایت شده است. لیکن در باب ادوار مختلف تاریخ و  
همچنین راجع به بعضی سلسله ها و بعضی سلاطین و رجال تحقیقاتی تا کنون  
انتشار یافته است که درخور ذکر است. از جمله در باب تاریخ ایران در اوایل  
فتوح اسلام باید مخصوصاً از کتاب ناتمام سید حسن تقی زاده نام برد که عنوان  
آن از پرویز تا چنگیز است و با وجود کمال تبحر مؤلف و استقصاء و استقراء کامل او  
در این باب متأسفانه فرصت اتمام کتاب برای وی حاصل نشده و ازین دوره نسبتاً  
طولانی جز به ذکر فصولی در احوال ایران و عرب نپرداخته است. خطابه های  
همان مؤلف در باب تاریخ عربستان و قوم عرب برای بعضی مندرجات آن کتاب در حکم  
تکمله است و امید است طبع جدید آن کتاب یا اضافات و تعلیقات مفصلتر پاره بی

نقایص آنرا جبران کند. راجع به شعوبیه سلسله مقالات جلال همائی در مجله مهر مرجع مفیدست. درباره داستان مهاجرت زرتشتیان ایران به هند رساله ابراهیم پورداود متضمن اطلاعات سودمندست. عنوان این رساله ایران شاه است و آکنده است از شور حماسی و حس ملت پرستی. همین لحن واحدی در کتاب ماژپاد مجتبی مینوی و بیشتر در طی مقالات ذبیح الله صفا راجع به رؤساء نهضت‌های ضد عرب و هم در مقاله و کتاب سعید نفیسی راجع به بابک خرم‌دین و در رساله عبدالقادر مفتح تألیف مرحوم عباس اقبال و در کتاب دو قرن سکوت اثر نویسنده این سطور نیز در تجلی است. در همه این آثار لحنی نامساعد و آمیخته به نیش و طعنه در حق اعراب بکار رفته است که البته شایسته بیان مورخ نیست. در باب طاهریان کتاب سعید نفیسی موسوم به خاندان طاهریان، با آنکه ناتمام است حاوی اطلاعات مفیدست چنانکه جلد اول کتاب دیگر او موسوم به احوال و اشعار دو کی نیز در باب نهضت‌های مذهبی و ملی ایران بعد از اسلام و مخصوصاً در باب اوایل عهد سامانیان متضمن معلومات سودمندست. راجع به خاندان زیار رساله مختصر عباس اقبال موسوم به قابوس دشمنی زیادی مرجعی مفیدست چنانکه مطالعه کتاب دیگر او موسوم به خاندان نوبختی نیز با آنکه به تاریخ کلام و مذاهب و فرق راجع است از جهت توجه به تأثیر و نفوذ ایرانیان در ترویج مذهب شیعه، جهت فهم تاریخ ایران، فایده بسیار دارد. درباره سلسله‌ها و خاندانهای کوچک و مستقل ایرانی که در قرون سوم و چهارم در شمال و شمال غربی ایران حکومت‌هایی داشته‌اند کتاب سید احمد کسروی موسوم به شهزادان گمنام تحقیقی دقیق و کم نظیرست که احوال سلسله‌هایی مانند مسافریان و شدادیان و سالاریان و روادیان و جستانیان را روشن می‌کند و حاکی از دقت و استقراء مؤلف در مآخذ تاریخ است. درباره سلسله‌های قبل از عهد مغول کتاب از طاهریان فا مغول تألیف عباس پرویز حاوی پاره‌یی اطلاعات است ولیکن در تألیف آن مؤلف بدون ضرورت زیاد به نقل اشعار و احوال شعراء پرداخته و از استقراء و استقصاء کافی در مآخذ و اسناد بازمانده است. در کتاب غزالی‌نامه تألیف جلال همائی تحقیقات مفید راجع به احوال اجتماعی و مذهبی عصر سلاجقه آمده است چنانکه در کتاب عباس اقبال نیز موسوم به وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی راجع به احوال سیاسی و اداری عهد سلاجقه ملاحظات جالب اظهار شده است. در باب تاریخ مغول کتاب عباس اقبال مهمترین

مرجع به زبان فارسی محسوب است. عنوان این کتاب عبارت است از تاریخ مفصل ایران از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری و مؤلف در جلد اول آن تاریخ ایران را در عهد مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری بشرح بازگفته است. چنانکه مؤلف در مقدمه گفته است این کتاب جلد اول از چند مجلد کتابی است که مؤلف می‌خواسته است در طی آن به بیان تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت پردازد و دریغ که فرصت تألیف و نشر مجلدات دیگر آن برای وی حاصل نشد. راجع به اتابکان و امراء فارس در قرن هفتم رساله محمد قزوینی به نام مدوحین سعدی مرجعی مفیدست و این رساله مانند دیگر تحقیقات قزوینی مبتنی بر استقراء تام و مشحون از تدقیقات زیاده است. چنانکه تاریخ فارس و بلاد مجاور در قرن هشتم در کتاب دکتر قاسم غنی موسوم به تاریخ عصر حافظ (تهران ۱۳۲۱ ش.) مورد تحقیق واقع شده است و در دو رساله رشید یاسمی راجع به شرح حال ابن یحیی و سلمان ساوجی نیز اطلاعات و تحقیقاتی در باب همین عصر هست. کتاب سید احمد کسروی موسوم به تاریخ پانصدساله خوزستان تحقیقات مفیدوی را در باب آل مشعشع و امراء و شیوخ خوزستان متضمن است و تبعات نصرالله فلسفی در باب جنگ چالدران و زندگانی شاه عباس و تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه معلومات زیادی در باب تاریخ عهد صفویه بدست می‌دهد. رساله نادرشاه افشار تألیف احمد کسروی با وجود اختصار در باب سلطنت این پادشاه خواندنی است اما کتابهای نادر پیرشمیر تألیف نورالله لارودی و نادرنامه قدوسی هیچ یک دقت و تحقیق یک اثر انتقادی را ندارد. در باب تاریخ روابط ایران و روس سلسله مقالات سید محمدعلی جمالزاده در مجله کادو خواندنی است و انوس که ناتمام مانده است و نیز از همین مقوله است کتاب مختصر اما سودمند عبدالحسین هژیر موسوم به با پطربودگد یا قسطنطنیه که تحقیقی در باب روابط ایران با عثمانی و روسیه است. راجع به عهد قاجار به گذشته از مقالات مهم و سودمند عباس اقبال در مجله پادگاد از تألیفات مفید یکی کتاب سعید نفیسی است به نام تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر که حاوی تحقیقاتی است درین باب از آغاز عهد قاجار تا پایان جنگهای اول ایران و روس. دیگر کتاب مفصل محمود محمود است به نام تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس که با سومظنی مفراط اما با دقتی بسیار ضمن جمع و نقل مأخذ به بحث در مداخلات بریتانیا در احوال

ایران عهد قاجاریه پرداخته است. دیگر کتاب فریدون آدمیت است به نام امیرکبیر و ایران که نیز تا حدی بر همین طرز فکر مبتنی است چنانکه کتاب خان ملک سامانی موسوم به سیاستگران دوره قاجار نیز از این فکر خالی نیست. در صورتیکه کتاب امیرکبیر تألیف عباس اقبال دقیقتر و مفیدتر است. در باب تاریخ عهد مشروطیت غیر از یادداشتها و خاطرات که در جای دیگر ذکر آنها گذشت تألیفات مفید به فارسی انتشار یافته است که از آنجمله است انقلاب مشروطیت ایران تألیف دکتر مهدی ملک زاده و دو کتاب تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان تألیف سید احمد کسروی که هر دو متکی بر مآخذ و هردو با وجود اشتغال به بعضی مسامحات و تمصیبات، مشحون از تحقیقات و اطلاعات سودمند است. نیز کتاب تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران تألیف جهانگیر قائم مقامی حاوی تحقیقات مفیدی در باب احوال نظام ایران تا تشکیل قشون متحدالشکل و انقراض قاجاریه است که مخصوصاً در بیان حوادث و احوال ادوار اواخر عهد قاجاریه حاوی مطالب و اطلاعات جالب است. چنانکه کتاب سوره الدوله سپهر موسوم به ایران در جنگ بزرگ نیز در بیان تاریخ دوره جنگ اول جهانی متضمن معلومات و اطلاعات کم نظیر و مهم است.

غیر از این کتابها که ذکر شد بعضی تحقیقات و مطالعات فضلاء ایرانی نیز در ضمن مجله های معروف مانند مجله دانشکده ادبیات طهران و مجله دانشکده مشهد مجله دانشکده ادبیات تبریز و مجله ارمنان و مجله آینده و مجله دانشکده و مجله مهر و مجله یادگار و مجله پیمان و مجله سخن و دیگر مجلات و جراید انتشار یافته است که بعضی از آنها متضمن فواید بسیار است. چنانکه از مقدمه ها و حواشی و تعلیقات مفیدی که برخی از محققان مثل بهار و بهمنیار و یاسمی و فروزانفر و حکمت و مینوی و دکتر شفق و سعید نفیسی و دیگران بر طبعهای انتقادی بعضی کتابهای قدیم یا در رساله های جداگانه نوشته اند نیز نباید غافل بود. از آنجمله است تعلیقات سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی که متضمن اطلاعات مفید است و همچنین مقدمه عبدالعظیم قریب در باب تاریخ برامکه و نیز افادات بسیار سودمند مرحوم محمد قزوینی در حواشی چهار مقاله و تاریخ جهانگشای و کتاب شدالازاد که همه مشحون است از تحقیقات مفید تاریخی و همچنین است مجموعه دو مجلد بیست مقاله قزوینی و یادداشتهای قزوینی که فواید تاریخی بسیار در آنها هست، چنانکه

چهل مقاله کسروی و مقالات کسروی و هشت مقاله فلسفی و مقالات سودمند سعید نفیسی و عباس اقبال و مجتبی مینوی و حسین نخجوانی و دیگران در مجله‌ها و مجموعه‌های مختلف که ایرج افشار در کتاب فهرست مقالات فادسی صورت بالنسبه جامعی از آنها داده است اکثر متضمن اطلاعات مفید راجع به تاریخ ایران است و مورخ از مطالعه آنها قواید بسیار تواند برد.



۲

فرجام روزگار ساسانیان

مقدمه - اسباب سقوط ساسانیان - جامعه عصر ساسانی و طبقات - ضعف و فساد در طبقه موبدان - ادیان غیر ایرانی - آئین مانی - آئین مزدک - ساسانیان و آئین زرتشت - آئین زروان - دیویسی و جادوسی - انحطاط سلطنت در دوره بعد از یزدیسز - یزدگرد سوم و ارث پریستانی‌ها - پایان روزگار ساسانیان.

تاریخ ایران بعد از اسلام، از فتح مداین بدست اعراب آغاز می‌شود که در دنباله آن دولت عظیم کهنسال ساسانی انقراض یافت و سراسر ایران بدست اعراب افتاد. این حادثه عظیم که سرفصل تاریخ جدید ایران و پایان عهد باستان آن بشمار می‌رود داستانی شگفت و حیرت‌انگیز می‌نماید و هر کس به تاریخ ایران می‌نگرد می‌خواهد سر این نکته را کشف کند و معلوم بدارد که دولت عظیم ساسانی به چه سبب با سرعتی چنان شگفت‌انگیز سقوط کرد و قوم گمنام عرب چگونه در عرصه تاریخ جهان ناگهان چنان عظمت و قدرتی شگرف بدست آورد. تحقیق این نکته مستلزم غور در تاریخ اواخر ساسانیان و مطالعه وقایع و احوالی است که منجر به ضعف و انحطاط قطعی آن دولت گشت. لیکن برای درک این معنی نیز که اعراب چگونه به چنین فتوحی که هرگز آن را در خواب هم نمی‌دیدند نایل آمدند باید آن قوم را شناخت و دگرگونی‌هایی را که در آن روزگاران ظهور اسلام در سرنوشت آن قوم پدید آورده بود مطالعه کرد. فهم درست موجبات سقوط دولت ساسانی بدون تأمل درین مقدمات میسر نیست.

سقوط ساسانیان البته از ضربت عرب بود لیکن در واقع از نیروی عرب

نبود. چیزی که مخصوصاً آن را از پا درآورد غلبه ضعف و فساد بود. می‌توان گفت که مقارن هجوم عرب، ایران خود از پای درآمده بود و شقاق و نفاق بین طبقات و اختلافات و رقابتهای میان نجبا بملاوه تفرقه و تشتت در امر دیانت آن را به کنار ورطه نیستی کشانیده بود و درچنان حالی، بی آنکه معجزه‌یی لازم باشد، هر حادثه‌یی ممکن بود آن را از پای درآورد. دولت عظیم کهنسال ساسانی در آن روزگاران فترت و نکبت چون سلیمان مرده‌یی بود که تکیه بر عصای برپا مانده اما سوریانه خورده و خویش داشت<sup>۱</sup> و هرتندبادی که از کران صحرائی برمی‌خاست می‌توانست آن پیکر فرتوت بی رمق را خاک خورد کند و به مفاك هلاك بسپارد و پیداست که قومی گرسنه و تازه نفس اما حادثه‌جوی و بیباک، که خود را مظهر مشیت خداوند و واسطه نشر پیام و اراده اوستی دانست، بخوبی می‌توانست این نقش ظاهر و هیكل آراسته را به یک ضربت از پای درآورد و آن را در زیر تفرقه و تشتت و فساد که آن را از درون می‌خورد مدفون نماید و باین احوال دیگر چه جای آنست که مورخ سقوط چنین دولتی را به بازی تقدیر یا معجزه‌یی خدایی منسوب بدارد؟ آنکه گفته‌اند کنگره‌های قصر کسری، بکهند پیش ازین حادثه فروریخت، نشانه آن است که در آن روزگاران از ضعف و پربیشانی که در بنای آن دولت‌راه یافته بود، آن قصر که با چرخ همی زد بهلو بی ضربه کلنگ حوادث خود در حال فروریختن<sup>۲</sup> بود و از دیوار خراب آن جز سایه‌یی ضعیف و ناپایدار که دیگرانمان و سکون نیز در پناه آن وجود نداشت باقی نمانده بود. ضعف و فساد در همه ارکان روی داشت و دولت برومند کهن اینک روی به نکبت و ذبول آورده بود. اهل بیوتات از میراث رقابتهای درباری کهن عداوتها و خصومت‌های کهنه داشتند. حوادث خونین عهد مزدك و قباد و بلهوسیهای خسرو پرویز بین آنها رشکها و دشمنیها پدید آورده بود. حشمت حکام را قدری نمانده بود. حرص و تجمل چنگ انداخته بود و تمام مبانی حکومت را سست و ضعیف کرده بود. اردای و برائنامه تصویری بود از جامعه گناه‌آلود آکنده از جور و فساد و اواخر ساسانیان. تصویری که بر دیوار جهنم نقش یافته بود تا آنچه را در آن جهنم فساد و گناه روی می‌دهد بی کفر و بی عقوبت نگذاشته باشد.<sup>۳</sup> تصویری دیگر شکاپت تلخ و دردناک بر زویه طیب است در مقدمه کلیله و دمنه که بی شک قسمتی از احوال روحانی و اخلاق اواخر عهد ساسانیان را روشن می‌کند. می‌گوید: «درین روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردان از تقدیم حسنات قاصر گشته... کارهای زمانه میل به ادبار

دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروک و جهل مطلوب و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروت منزوی و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم و مکروه خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب، دروغ مؤثر و مشر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و متابعت هوی سنت متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرم غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازه و خندان...<sup>۱</sup> این سخنان اگر بعد از عهد انوشروان هم نوشته شده باشد باز تصویر احوال روحانی این عصر ضعیف و انحطاط بشمارست. عصری که در آن روحانیت هیچ پیامی برای تسلیت و امیدنداشت. درین ایام مراسم مراسم دینی جز محدودیتها و تشریفات نبود. از آغاز تشکیل دولت ساسانی هر روز آتشگاه و سوید غنیر و حر بیستر می شدند. اهتمام کسانی مانند شاپور سوم و یزدجرد اول و قباد برای جلوگیری ازین توسعه طلبی آتشگاه پیشرفتی نیافت. مغان که از خاندانهای توانگر بودند بجز حکومت دینی حکومت دنیوی را نیز با ضیاع و عقار فراوان در دست داشتند. این قدرت و ثروت البته آنها را به فساد می کشانید و چنان می شد که از روحانیت بویی نیز نزد آنها نمی ماند. ازین رو بود که پیش از عهد اسلام آیین عیسی رفته رفته رواجی تمام می یافت و دین زرتشت را درین طبقات دردمند و حتی درین اشراف تربیت یافته پس می زد و حتی گفته اند که اگر اسلام در آن روزگاران به ایران راه نمی یافت شاید کلیسا خود آتشکده ها را ویران می کرد. درین حادثه عظیم سقوط ساسانیان در واقع وضع اخلاقی و دینی چنان بود که جز آن سقوط و جز آن شکست را کسی انتظار نمی داشت. در آن گیر و دار عجیب که بعد از دوران شیرویه در ایران پدید آمده بود دیگر برای ساسانیان چیزی نمانده بود که کسی از عامه بدان دل بسته باشد و یا بخاطر آن فداکاری کند. فرّه ایزدی، در اثر سقوط پی در پی شاهان ضعیف، هیبت و ارج دیرین خود را از دست داده بود. مطامع حکام و فرمانروایان با ضافه فساد و اختلاف موبدان و روحانیان علائقی و عقاید کهن را به سستی افکنده بود. شاهان، خود از استیلاء دشمنان همواره در خاطر دغدغه سقوط و بیم جان می پروردند و آرام و قرار نداشتند. فرمانروایان بلاد سرحدی، که امیدی به بقاء دولت مرکزی نداشتند، از ابراز فرمانی نسبت بدان دستگاه بیم بدل راه نمی دادند. تفرقه و تشتت اخلاقی

اکثر خردمندان را نگران حادثه‌ی شگرف که دیریا زود می‌بایست از پرده برآید کرده بود. سقوط دولت ساسانیان که از حمله و هجوم عرب از پای در افتاد البته شگفت و حزن‌انگیز بود. اما چندی قبل از دوران سلطنت قباد و انوشیروان نیز این دولت از ضعف و هرج و مرج که داشت بمقهور هفتالیان (هیاطله) گشته بود.<sup>۶</sup> پیروز ساسانی بدست آن قوم کشته شده بود و ایران خراجگزار آنان شده بود. لیکن در آن روزگاران، هنوز مثل پایان عهد خسرو پرویز ایران همه نیروی مادی و معنوی خود را از دست نداده بود. هفتالیان نیز خود آن قدرت روحانی را که محرك فتوحات عرب و موجب غرور آنها بود نداشتند. ازین رو دیگر بار ایران از آن بلیه سقوط سر راست کرد. بلند شد و باز حیات خود را از سر گرفت. لیکن در حمله عرب، اوضاع گونه دیگر داشت و مخصوصاً ضعف و فساد داخلی این بار سقوط قطعی را سبب می‌گشت.

در واقع دولت عظیم ساسانی در آخرین ایام عمر خویش سخت رنجور و ناتوان گشته بود. جنگها و سنازعات خونین و مستمر خسرو پرویز آن را فصد کرده بود و سخت به بیخونی دچار کرده بود. تجملها و عیاشیهای او، خاصه بعد از انضباط نسبی عهد خسرو انوشیروان، نجبا و اشراف مملکت را سخت خودسر و در عین حال زیاده سست کرده بود. این جنگهای پرویز خزانه دولت را تهی داشت و تفوذ و قدرت اهل بیوتات و اقطاع داران را که از غارتهای بی حساب و بخششهای بیدریغ بهره یافته بودند برافزود. سوءظن او و پدرش شیرویه خاندان خسروان را از شاهزادگان لایق که در روز سختی بتوانند تاج و تخت سرده ریگ را حفظ کنند خالی نمود و نجات و ارباب بیوتات که جانشینان ضعیف خسرو را باز بچه خویش می‌دیدند به طمع ملوک ستانی افتادند. ماجرای بهرام چوبین که یکچند شیرویه و خسرو را ستوه کرد شهر براز را نیز بدین خیالی انداخت. ازین رو بود که در مدت اندک، عده‌ی زیاد از شاهان ضعیف به تخت برآمدند بی آنکه شانه هیچ یک را آن مایه تاب و قدرت باشد که بتواند در زبربار سنگین چنین وظیفه‌ی پایداری کند. حتی یکی از آنها نیز نامش فیروز که هم در روز تاجگذاری آن «کلاه کیانی» را برای سرخویش زیاده تنگ و سنگین یافته بود این را بی پرده گفته بود و بهمین سبب همانجا به دست بزرگان کشته شده بود.<sup>۷</sup> چنین ضعف و فتوری که در آن روزگاران برپیکر دستگاه راه یافته بود، البته دولت عظیم ساسانی را از درون می‌خورد و تحلیل می‌برد. نه فقط جنگ و کشتار—در عهد پرویز و بعد از آن—ایران را به بیخونی دچار کرد بلکه حوادث طبیعی نیز برین مصایب افزود. در

اواخر عهد پرویز، در قزاق و دجله طغیانی عظیم روی داد و گویند چندین سد را درهم شکست. اهتمام فراوان خسرو و مخارج هنگفتی که برای تعمیر و ترمیم این سدها کرد نیز فایده‌ی نبخشید. چندی بعد قسمتی از ایوان کسری ویران شد و این حادثه نیز به فال بد تلقی گشت. در سلطنت کوتاه شیرویه طاعونی سخت پدید آمد و خلقی بسیار از مردم و از سپاه درین واقعه هلاک شد. این حوادث خود البته در خاطرها تأثیر می‌کرد و نیچ و نومیدی برمی‌افزود. چنانکه بعدها، شماره این امور را افزودند و آنهمه را علائم سقوط و نشانه زوال دولت ساسانیان شمردند. یا چنین تومیدیه‌ها و پریشانی‌ها عجب نبود که دولتی چنان دیرینه روز با سرعتی شگرف و برق‌آسا در بر خورد با یک طوفان ریگ که از صحاری عربستان برمی‌خاست و در قادسیه چشمهای خسته و خواب‌آلود سپاه ایران را تیره و خیره کرد بدانگونه از پای در افتد که تسلیم و فناي آن بیشتر به یک سکنه قلبی مانند شود تا به یک بیماری معتد درونی که در واقع موجب زوال آن گشته بود.

جامعه ساسانی، با وجود نظم ظاهری که از دیرباز داشت از درون آشفته و بی‌هدف بود. جدایی طبقات که از مختصات آن روزگار بود برور ایام در خارج از هر طبقه ناراضی‌ها پدید آورده بود و در داخل آنها نیز صلح و صفایی تأمین نکرده بود. پیوستگی دین و دولت که درین ایام اساس سیاست دولت ساسانی بشمار می‌آمد سوبدان را مداخله‌جوی و قدرت‌طلب نموده بود و حتی بعضی از نجبا و اقطاع‌داران بزرگ را خشمگین و عاصی و آماده قبول آیین عیسی و هردین دیگر کرده بود. بدینگونه، جامعه ساسانی آماده پریشانی و پاشیدگی بود و ضعف و ظلم و فساد هر روز این پریشانی را برمی‌افزود. درین جامعه بین طبقه اشراف و نجبا یا طبقه عامه جدایی بسیار بود. این اشراف و نجبا از عامه مردم بر حسب تعبیر نویسنده نامه خسرو، «به لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار» ممتاز بودند. سردان این طبقه از سردان طبقه پیشه‌ور و کارگر به «لباس و مرکب و آلات تجمل» شناخته می‌شدند و زنانشان از زنان آنها «به جامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و کلاه و صید» امتیاز داشتند. در جامعه ساسانی، هر فرد و هر خانواده را جایی و مقامی بود و هیچ کس نمی‌توانست که خواهان درجه‌ی باشد برتر از آنکه بمقتضای نسب به او تعلق دارد.

بدینگونه، خون و نژاد عامل عمده‌ی در امتیاز طبقاتی بشمار می‌آمد و عامل دیگر مالکیت بود. بدین دو امر طبقات جامعه ساسانی از یکدیگر جدا می‌شدند. از حکایات و روایات برمی‌آید که در حفظ مراتب این طبقات، دولت اهتمام بسیار داشت. گویند وقتی نوشیروان را در نزد یک سرزروم به مال نیاز افتاد و در خزانه سیصد هزار درم کم بود. خواست تا ساربانان و هیونان به مازندران فرستد و از آنجا مال خواهد. بزرجمهر گفت این راه دراز است و سپاه تا رسیدن مال مازندران بی‌برگ می‌ماند. صواب آنست که این مال از بزرگان و توانگران این حدود بوام ستانده آید و چون مال آنجا برسد بدانها باز دهند. نوشیروان پذیرفت و فرستاده‌ی به شهر روانه کردند و برای شاه مال بوام خواستند. از مایه داران شهر کفشگری بود چون مبلغ وام بدانتست سنگ و قبان آورد و همه بداد. آنگاه بفرستاده گفت که مرا آرزویی است و از شاه خواهم که مرا بدان شادمان دارد. کودکمی دارم که هوش و خرد دارد و خواهم که شاه دستوری دهد تا او را به فرهنگیان سپارم و بدو دانش و هنر آموزم. چون فرستاده به نزد خسرو بازگشت شاه از آن مایه سیم که آورده بود خشنود شد و از اینکه موزه دوزی را چندان مایه هست که به هنگام حاجت می‌تواند چنین مایه‌ی به دیگری واگذارد به خود بالید لیکن چون از آرزوی کفشگر آگاهی یافت نپذیرفت و گفت اگر بازارگان به چه بی فرهنگ بیاموزد و در جرگه دیران در آید و به درگاه شاه راه بیابد مرد نژاده که از خاندان دیرانست بیکار و تباہ شود و خوار و زبون گردد و بر ما نفرین رود. آنگاه بفرمود تا آن سیم که از نزد کفشگر آورده بودند هم در حال به نزد او باز بردند. این افسانه را فردوسی در شاهنامه آورده است.<sup>۱۰</sup> و اگر در جزئیات آن جای تردید باشد لیکن از آن بدستی برمی‌آید که حفظ تفاوت مراتب در نزد دولت ساسانی اهمیت تمام داشته است و البته جز بندرت و جز با فرمان شاه ممکن نبوده است که کسی از مراتب و طبقات پایین راه به مراتب بالا بیابد. در واقع پیشه‌وران در شهرها و کشاورزان در دهات پست‌ترین طبقات جامعه بشمار می‌آمدند و طبقه «وستریوشان» خوانده می‌شدند و طبقه دیران که کارکنان ادارات دولتی بشمار می‌آمدند از آنها برتر بودند. برتر از دیران طبقه رتشتاران بود که عبارت از اهل سپاه بودند و «وستریوشان» و «دیران» مزیتی تمام داشتند. اما طبقه‌ی که برتر از همه طبقات قرار داشت طبقه «آذربانان» بود که روحانیان و سوادان از آن طبقه بودند و خاندان ساسانی نیز خود با آنها منسوب بود. این چهار طبقه، در جامعه ساسانی از یکدیگر فاصله تمام داشتند و هرگز جز بندرت

ممکن نبود که کسی از طبقه فروتر به مرتبه‌ی خاص طبقه برتر راه یابد. البته جامعه‌ی با این حال، هم خود را از تدبیر و کفایت اشخاص مستعد که محکوم به رکود می‌ماندند محروم می‌داشت و هم از نالایقی افرادی که بسبب وضع طبقاتی و نه جوهر ذاتی متصدی مراتب و مقامات می‌شدند زیان می‌دید و هم در عین حال درون این طبقات از هردستی ناراضی می‌پرورد. هر یک از این چهار طبقه را رئیسی بود که صاحبان مقامات مهم بشمار می‌آمدند. چنانکه سوبدان موبد رئیس آذربانان بود و ابران سپاهید رئیس رتشتاران. دبیرد یا دبیران مهست عنوان رئیس کارکنان دولت بشمار می‌آمد و ستیریوشان سالار عنوان رئیس طبقه کشاورزان و پیشه‌وران بود.<sup>۱۱</sup> هر یک از این طبقات نیز تشکیلاتی خاص خود داشت که در طی دوران دراز سلطنت ساسانیان تحولها یافته بود. هر چند قدرت و ثروت همواره به طبقه آذربانان و رتشتاران اختصاص داشت لیکن نفوذ و مکتب عمده‌از آن «هفت خاندان» مشهور بود. این خاندانها در سراسر مملکت املاک وسیع می‌داشتند؛ بیشتر مناصب لشکری و کشوری مانند ریاست تشریفات دربار و ریاست امور لشکری و سرداری سوار نظام و تصدی مخازن و انبارها و نظارت در وصول باج و خراج بین رؤساء این چند خاندان تقسیم می‌شد.<sup>۱۲</sup> غالب این مناصب برای این خاندانها موروثی بود و همین امر سبب نفوذ و قدرت «اریاب بیوتات» یا «ویسپوهران» را در آن روزگاران بیان می‌کند. این اهل بیوتات مخصوصاً در مواقع ضعف و فتور دولت در تمام امور سهم و حتی گاه در کار سلطنت مداخله می‌کرده‌اند. همین اهل بیوتات بودند که چون از سلطنت یزدگرد اول رضایت نداشتند اقامت او را در جایی دوردست غنیمت شمرده، به قول نولدکه، خود را از وجود او رهایی بخشیدند و گناه را بر اسب آبی نهادند.<sup>۱۳</sup> چنانکه بعد از او نیز در برابر پسرش بهرام گور شاهزاده‌ی بی‌نامش خسرو— علم کردند و چون از اعراب حیره درین مورد شکست خوردند داستان تاج و شیر را ساختند تا این رسوایی را بپوشانند.<sup>۱۴</sup> در واقعه عزل قباد و حوادث بعد از انوشیروان نیز که سلاطین بیش و کم دستخوش اغراض بزرگان مملکت شدند همین خاندانهای بزرگ مداخله داشتند. قدرت آنها گذشته از کثرت ضیاع و عقار بیشتر تا حدی ناشی از آن بود که در دربار پادشاهان باسانی بار می‌یافتند. این «ویسپوهران» مخصوصاً وقتی با روحانیان همدست می‌گشتند برای پادشاهان خطری می‌شدند. یزدگرد اول در تمام مدت سلطنت خویش با آنها در کشمکش بود و عاقبت نیز چنانکه گذشت قربانی قدرت طلبی آنها شد. بهرام گور در آغاز سلطنت خویش با آنها



بهستیزه برخاست لیکن در طی فرمانروایی رفته رفته اهمیت و نفوذ آنها را دریافت و یکسره تسلیم آنها شد. قباد برای سرکوبی آنها مزدك را تقویت کرد و عاقبت از آنها آسیب و لطمه دید. هر مزد چهارم بسبب سختگیری نسبت به این طبقه بدنام و معزول گشت و پادشاهان بعد غالباً در دست این خاندان آلتی ضعیف بودند. حتی بعد از سقوط ساسانیان نیز بقایای این اهل بیوتات تا روزگار ابن حوقل در فارس بحرمت می زیسته اند<sup>۱۰</sup> وی شک افزایش قدرت آنها در اواخر عهد ساسانی، از اسباب عمده ضعف پادشاهان اخیر این سلسله و از موجبات تشتت و انحطاط جامعه ساسانی بشمار می آمده است. پارسنگین تجمل و مخارج این خاندانهای بزرگ مخصوصاً بردوش طبقه ضعیف و ستریوشان بود. این طبقه کشاورز در جامعه ساسانی وضعی سخت پریشان داشت. کشاورز بینوا در همه عمر ناچار بود در قریه خویش بماند و برای ارباب بیگاری کند و یا در پیاده نظام خدمت نماید. اقطاع داران بزرگ که غالب از همان اهل بیوتات بودند، چنانکه آمیانوس رومی گفته است، «خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می شمردند»، از آنها بیگاری می گرفتند و بر آنها ستم می کردند. در جنگها آنها را پیاده دنبال سواران خویش می بردند. در عهد آمیانوس «گروه گروه ازین روستاییان پیاده از بی لشکر راه می پیمودند، گنتی جاودانه به بندگی محکوم شده بودند. هرگز پاداشی و مزدی هم به آنها نمی دادند.»<sup>۱۱</sup> پرداخت مالیات سرانه یاگزیت نیز بهره آنها و پیشه وران شهرها بود. طبقات دیگر، از بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دیران و همه خدمتگزاران دولت، از آن معاف بودند. چنانکه مالیات اراضی یا خراج را نیز همین روستاییان می پرداختند و البته در پرداخت این مالیاتها با تبعیضی که می شد ایقان هرگز نمی توانستند راضی و خرمند باشند.

طبقه بی که درین زمان از بیشتر مواهب بهره مندی داشت طبقه موبدان بود. این موبدان نسب به مغان می رسانیدند و بدینگونه نژاد خود را به متوجه پادشاه افسانه بی می کشانیدند. امامغان برخلاف روایت مشهوری که هرودوت آورده است در حقیقت قبیله بی خاص نبودند بلکه طبقه بی مخصوص بشمار می آمدند که امتیازات متعدد اندک اندک آنها را از سایر طبقات جدا کرده بود.<sup>۱۲</sup> در عهد ساسانیان طبقه موبدان که اخلاف این مغان کهن بودند نه تنها تمام امور راجع به حوزه شریعت و تطهیر و قربانی و ثبت ولادت و ازدواج و حتی قضاء را در اختیار داشت بلکه در همه امور دیگر نیز مداخله بی و نفوذی تمام کسب کرده بود. گذشته از آن ضیاع و عقاری

فراوان و ثروت و مکتبی هنگفت نیز که از راه نذور و صدقات و عشریه و کفاره‌ها به رؤساء این طبقه می‌رسید آنها را قدرت و وحشت تمام می‌بخشید. در اوایل عهد ساسانیان عمده آذربایجان قلمرو اقطاع رؤسای این طبقه بشمار می‌آمد و بعد از آن در بلاد دیگر نیز قدرت و نفوذ آنها بسط یافت. رئیس عالی این طبقه که موبدان موبد خوانده می‌شد بسبب آنکه غالباً مرشد روحانی و مربی معنوی شاه بود در همه امور نفوذی تمام و نامحدود داشت. نفوذ این طبقه اندک‌اندک به جایی رسید که در بعضی مواقع فرمانروایی ولایات بزرگ نیز به آنان تفویض می‌شد. چنانکه هنگام تسلط عرب بر ولایت پارس حکمران آن ولایت عنوان هیربد داشت. بعضی بلاد دیگر نیز، مقارن آن ایام در حوزه اقطاع موبدان و یا در تحت فرمان آنها بود.

آیین زرتشت که بر اساس خوشبینی و سعی و عمل مبتنی بود، در پایان روزگار ساسانیان، در نزد عامه با عقاید و افکار تازه‌یی آمیخته شد. از تاثیر آیین عیسی تمایلات زاهدانه گرفته بود و از نفوذ آراء زروانیه گرایش به جبر و قدر یافته بود. این اندیشه‌ها و گرایشها آن روح شور و نشاط را که در آیین مزدیسنان بود اندک فروگشت. چندی نگذشت که در خاطر کسانی نیز که آیین آنها بر پایه سعی و عمل و بر اساس پیکار با سختیها و بدیها مبتنی بود این اندیشه پدید آمد که بقول مؤلف داستان مینوگ خود «مرد هر چند از خردی قوی و دانشی سرشار بهره‌ور باشد با قضا بر نتواند آمد. زیرا چون قضای محتوم مردی را بختیار یا تیره‌روز خواهد داشت دانا از کار فروماند و نادان بداندیشه در کار چالاک و زیرک گردد کم‌دلان دلیر شوند و دلیران کم‌دل گردند. مردم کوشا تن‌آسانی گزینند و تن‌آسانان کوشا شوند»<sup>۱۸</sup> حتی، مانند پیروان مانی که روزی خود او به جهت اعتقاد به ضرورت قطع علاقه از امور جسمانی محکوم شد، برای بعضی مزدیسنان مثل نویسنده اندوز اوشوردالا این اندیشه عارفانه پیش آمد که «جان است که وجود (واقعی) دارد اما آنکه فریب می‌دهد تن است»<sup>۱۹</sup> و البته نشر این‌گونه عقاید، بعلاوه اختلاف و تشتت زیادی که در عقاید مذهبی پدید آمد نیز همه از اسباب وهن و ضعف نفسانی عامه مزدیسنان و از موجبات و معدمات انتشار اسلام در بین «مجوس» گشت. در حقیقت شریعت زرتشتی در پایان عهد ساسانی چنان بی‌مغز و میان‌تهی و سست و

ضعیف شده بود که وقتی اسلام پدید آمد و موبدان حمایت دولت ساسانی را از دست دادند، خود را ناچار دیدند که در آن آیین اصلاحات نمایند و بدینگونه با تهذیب و تلخیص اوستا، و حذف پاره‌یی خرافات و اوهام، آن را به صورتی تازه درآوردند که در معرکه مجادلات اوایل عهد عباسی در مقابل مسلمین نیز توانستند از آن دفاع کنند. رساله شکندگمانیک چهار که در واقع بقصد دفاع از آیین زرتشت در برابر شبهات مخالفان و منکران آن تألیف شده است آیین زرتشت را بهمین صورت عرضه می‌دارد. قسمت عمده‌یی از اوستا در واقع بعد از غلبه عرب از میان رفت. با اینهمه چنان نبود که تعصب مسلمانان آن اجزاء گمشده را از میان برده باشد. زیرا مسلمانان با پیروان اوستا تقریباً همان معامله‌یی را که با دیگر اهل کتاب کرده‌اند روا می‌داشته‌اند. در اینصورت جای این اندیشه نیست که اجزاء گمشده اوستا را آنها به باد فنا داده باشند. حتی تا دو قرن بعد از اسلام بیشتر اجزاء مفقود اوستا و یا دست کم ترجمه آنها در دست بوده است. لیکن گرفتاریهای زندگی و سختی معیشت که در آن روزگاران پیش آمده بود مزدیستان را مجال نمی‌داد که تا همه اوستا را همواره رونویسی کنند. ازین رو بعضی اجزاء مشتمل بر احکام را که دیگر بسبب زوال دولت ساسانیان بی‌فایده بود بر طاق نسیان نهادند و بعضی اجزاء دیگر نیز که شامل اساطیر راجع به سبده و معاد بود هم بدین سبب رفته رفته فراموش شد. بدینگونه قسمتی از اوستای عهد ساسانیان با ظهور اسلام از میان رفت بی‌آنکه مسلمانان و اعراب در آن باب خود هیچ سختگیری و تعصبی کرده باشند.<sup>۲۰</sup> درباره آیین زرتشت و اسباب فساد موبدان در اینجا باید تأمل کرد. زیرا پیدایش اختلاف درین آیین خود از جهات عمده پیروزی اسلام بود.

آیین زرتشت چنانکه پیداست جنبه ثنوی داشت. هرآنچه نیکی و روشنی و زیبایی بود آنرا به سبده خیر منسوب می‌داشت و هرآنچه زشتی و تیرگی و پستی بود آنرا به سبده شر نسبت می‌داد. آن مایه قدرت و معنویت داشت که بتواند عشق به نیکی و روشنی را در دلها برانگیزد و غبار ریمنی و اهریمنی را از جانها بزدايد و معو کند. گذشته از آن، دین کار و کوشش بود. بیکارگی و گوشه‌نشینی و مردم‌گریزی را پاک و ایزدی نمی‌شمرد. تکلیف آدمی را آن می‌دانست که در زندگی با دروغ و زشتی و پستی بیکار جوید و آنرا در بند کند. ندیه و قربان را نیز بیهوده می‌شمرد

و بهیچ روی نمی‌پسندید. زهد و ریاضتی نیز که در دینهای دیگر هست در آیین زرتشت در کار نمی‌بود.

در کشاکشی که میان نیکی و بدی هست تکلیف آدمی را چنین می‌دانست که هر مزد را بوسیله نیکی و کوشش و همت خویش باری کند. این تکلیف که برای آدمیزاد مقرر بود از آزادی و اختیاری که وی در کارهای خویش می‌داشت حکایت می‌کرد. بنابراین، جبر و تقدیر که از اسباب عمده انحطاط اقوام کهن بود در آیین زرتشت راه نداشت. انسان یارای آن را داشت که از میان نیکی و بدی آنچه را می‌خواهد برگزیند. این دیگر به اختیار او و به خواست او بسته بود. رهایی و رستگاری او نیز به همین خواست و همین اختیار بستگی داشت. در چنین آیین که آدمی مسئول کار و کردار خویش است دیگر جایی برای تقدیر و سرنوشت نیست و کسی نمی‌تواند گناه کاهلی و کناره‌جویی خویش را برگردن تقدیر نامعلوم بی‌فرجام بگذارد. دینی که چنین ساده و سودمند بود بخوبی می‌توانست راه روشنی و پاکی را به مردم نشان دهد و شوق به معرفت و عمل را در دلها برانگیزد.

اما چنین کاری رهنمایان و روحانیانی می‌خواست که از فساد و آلائش فریبکاران دور بمانند و چنین رهنمایانی در پایان دوره ساسانی در ایران بسیار نبود. درست است که نیروی معنوی آیین زرتشت برای هدایت و ارشاد اخلاقی مردم کفایت می‌کرد اما این نیرو دیگر تاب آن را نداشت که بتواند دستگاه عظیم تشکیلات خسته و گسیخته و ملول پایان عهد ساسانی را با خود بکشد و پیش برد و این وظیفه‌ای بود که آتشگاه مخصوصاً در ادوار ضعف شاهنشاهان به عهده می‌گرفت. سوبدان و هیربدان در همه ادوار پادشاهی ساسانی سعی بسیار کردند تا سرنوشت حکومت و دولت را بدست بگیرند. کسانی از پادشاهان که در برابر جاه‌طلبی سوبدان در می‌ایستادند یا همچون یزدگرد اول بزهکارها خوانده می‌شدند و یا چون قباد بدنام و بی‌دین بشمار می‌آمدند. آتشگاه در سراسر عهد ساسانی بر همه کارها نظارت داشت و سوبدان و هیربدان بیشتر شغلها را بردست داشتند. قدرت و اعتباری چنین، که سوبدان را در همه کارهای ملک نفوذی تمام بخشیده بود، کافی بود که فساد بیرون را نیز به درون دستگاه روحانی بکشانند. در حقیقت نیز سوبدان و هیربدان در اواخر این عهد به فساد گرائیده بودند. کتاب پهلوی مینوگه خود که بحکم قراین

در اواخر دوره ساسانی تألیف شده است. براین دعوی گواه است. درین کتاب نویسنده یکجا وقتی عیب موبدان را برمی شمارد می گوید «عیب موبدان رباورزی و آزمندی و فراموشکاری و تن آسانی و خرده بینی و بدگرایی است.» ذکر این معایب در واقع حکایت از وجود آن درین طبقات مغان در این عهد می کند.<sup>۱۱</sup> درحقیقت آتشگاه باآنکه به فساد مغان و موبدان آرایش یافته بود در همه کارها برای خویش حتی می طلبید. با این همه، بسبب همین فساد و پریشانی که در کار موبدان و هیریدان رخ نموده بود دیگر آتشگاه از اداره این همه کارها که برعهده داشت بر نمی آمد. هر وقت دستگاه اداری و سازمان حکومت ساسانی وسعت می یافت و هر قدر قدرت تمدن و قوت ظاهری و حشمت صوری فزونی می گرفت قدرت و نیروی آتشگاه در اداره امور ملک کاستی می پذیرفت و کمتر می شد. علی الخصوص که بدعتهای دینی نیز هر روز قدرت موبدان را متزلزل می کرد و مردم را در درستی و پاکی آنها به تردید می انداخت.

در پایان دوره ساسانی، درآیین زرتشت خلاف و اختلاف بسیار بود. این آیین در قلمرو پهناور حکومت ساسانی با ادیان و مذاهب گوناگون روبرو بود. آیین عیسی و مذاهب منداییان و صایثان از جانب غرب با آن در جدال بود و آیین برهمن و دین شمنان از جانب مشرق آن را تهدید می کرد. فلسفه یونان نیز، خاصه از عهد اتوشیروان، بعضی خاطرها را نگران خویش می داشت و ازین برخوردار که بین آراء و عقاید روی می داد اندیشه های تازه پدید می آمد و دلهای استوار سستی می گرفت.

بعضی از ادیان «انیران» نیز سچنانکه که گذشت در این زمان در سرزمین ایران رواج داشت. از آنجمله بود در مشرق آیین بودا و در مغرب آیین عیسی. غیر از اینها منداییان در جنوب بین النهرین و یهود نیز در غالب شهرها سر می کردند و بدینگونه افکار و ادیان مختلف در قلمرو ساسانیان دائم در حال تعارض بودند.

آیین بودا حتی پیش از اشکانیان در حدود بلخ انتشار یافته بود. بعدها، حتی درین دعاة بودایی که برای نشر آیین بودا به چین رفته اند، نام بعضی از شاهزادگان اشکانی نیز ذکر می شد. در دوره ساسانی نیز آیین بودا در همین حدود

انتشار داشت و از کتیبه کرتیر در کعبه زرتشت برمی آید که آن موبد شعنان بودایی را نیز بسختی تعقیب می کرده است.<sup>۲۲</sup> سکه‌یی از پیروز پسر اردشیر پاپکان که از جانب پدر فرمانروای خراسان بوده است و «کوشان‌شاه» خوانده می‌شده است در دست است که بموجب قرائت هرتسفلد، کوشان‌شاه در آن سکه خود را هم مزداهرست و هم بوداهرست خوانده است.<sup>۲۳</sup> با آنکه در صحت قرائت هرتسفلد تردید هست شک نیست که آیین بودا در قلمرو کوشان‌شاهان در آن زمان انتشار داشته است و از آثار عتیقه بامیان هم برمی آید که سازندگان آنها ظاهراً اتباع بودایی یک پادشاه مزدایی بوده‌اند.<sup>۲۴</sup> بموجب روایتی چینی، انوشیروان یک دندان بودا را که از کابل بدست آورده بود همراه سفیری به دربار چین هدیه فرستاد. از روایت هوان‌تسانگ هم برمی آید که در فتح کابل کشکول بودا هم بدست انوشیروان افتاده بود.<sup>۲۵</sup> این هوان‌تسانگ که چند سالی بعد از سقوط مداین در نواحی مشرق ایران سفر کرده است می‌نویسد که در بلخ بیش از صد معبد بودایی وجود داشته است.<sup>۲۶</sup> البته نوبهار بلخ که در افسانه‌های خداینامک عزلتکنده لهراسب شده است و خاندان «برمکیان» از قدیم متولیان آن بوده‌اند در آن روزگاران معبد مهم بوداییان بوده است. حکایت آن دو بت بامیان هم که «خنک‌بت و سرخ‌بت» نام داشته‌اند و ابوریحان بیرونی به آنها اشارت کرده است از ادب بوداییان بوده است و آن حکایت را عنصری شاعر بلخی به فارسی در آورده بوده است.<sup>۲۷</sup> چنانکه داستان مشهور «بوذاسف و بلوهر» نیز که صورتی از سرگذشت بوداست از ادب این طایفه است و در فرهنگ ایرانی شهرت و اهمیت خاص دارد.<sup>۲۸</sup> این که بعضی حتی به خود بوداهم کتابی به فارسی منسوب داشته‌اند حاکی از وجود ارتباط دیرینه بوداییان با بلاد و مردم فارسی‌زبانست. بهر حال، مقارن پایان عهد ساسانیان، آیین بودا در دو طرف رود آموی قوت و نفوذ تمام داشت و گزارش هوان‌تسانگ این دعوی را تأیید می‌کند.<sup>۲۹</sup>

آئین عیسی نیز، هم از عهد اشکانیان در ایران انتشار داشت. در عهد ساسانیان، بعد از گرایش قسطنطین به دینانت عیسی، شاپور دوم عیسویان ایران را همواره بمثابة کسانی تلقی می‌کرد که در هر خطر احتمالی جانب دشمن را خواهند گرفت و بیاری روم برخوانند خواست. وی بسبب همین بدگمانی، نوبه مسیحیان بین‌النهرین را با خشونت قلع و تمع کرد. یزدگرد اول یکچند به آنها

آزادی داد لیکن آسایش خاطر و اطمینان وقتی برای عیسویان ایران حاصل گشت که در اواخر قرن پنجم میلادی مذهب نسطوری درین آنها رواج یافت و در نتیجه آن بین عیسویان شرق و غرب فاصله بی پدید آمد که خاطر شاهنشاهان ایران را از اندیشه جاسوسی عیسویان ایمنی بخشید. ۴۰ با اینهمه وضع مسیحیت در آن روزگاران همواره تزلزلی داشت و بعضی اوقات نیز بکلی در خطر می افتاد. از زرتشتیها اگر کسی به دیانت عیسی در می آمد مجازاتش مرگ بود؛ ازین رو بندرت از مزدپسنان کسی دین ترسا می گرفت. غالب ایرانیان که بدین آیین در می آمدند غیر زرتشتی بودند. با اینحال موبدان در مبارزه با آئین عیسی بعد تمام می کوشیدند. مکرر کلیساها بدسیسه موبدان و یا خود بهوس فرمانروایان بسته می شد و یا به غارت می رفت و بارها به سماعت ارباب نفوذ در تعیین جاثلیق و اسقف سختگیری و بهانه جویی می رفت. اما در پایان روزگار ساسانیان که در آتشگاه و دربار همه جا ضعف و قوتور پدید آمده بود آیین عیسی در ایران روز بروز نفوذ بیشتر می یافت و می توان پنداشت که اگر اسلام به ایران نیامده بود شاید چلیپا خود اندک اندک آتشگاه را مغلوب می کرد.

منداییان یا مغتسله که اجداد صبیهای امروز خوزستان و عراق بوده اند در عهد ساسانیان نیز در همان نواحی زندگی می کردند. این جماعت که چیزی از عقاید گنوسیه را به این حدود آوردند منشأ ظهور مانویت هم شدند. لیکن نه در نشر و تبلیغ دیانت خویش مجاهده می کردند و نه در حوادث و ماجراهای سیاسی مداخله می نمودند. ازین رو موبدان که مانویان سوگام مسیحیها را نیز تعقیب و آزار می کردند به این جماعت کاری نداشتند. ولیکن عیسویان نسطوری که در این نواحی تاحدی صاحب قدرت و نفوذ می بودند گاه به آزار منداییان می پرداختند از کتاب گتزه برمی آید که مبلغان و دعاة مسیحی در بعضی مواقع منداییان را نه به طوع و رغبت بلکه به اکراه و اجبار وادار به قبول آئین مسیح می کرده اند. ۴۱ مقارن سقوط ساسانیان فشار اعراب نیز به این تعدی مسیحیها افزوده گشت و سبب شد که منداییها مساکن قدیم را رها کنند و به بلاد مجاور پناه برند.

در دوره ساسانی یهود نیز در بلاد مختلف ایران فراوان بوده اند و گویا تورات هم — اما نه بسعی یهود بلکه با اهتمام عیسویان — به زبان ایرانی ترجمه شده بود. درین دوره، یهود ایران در کار تجارت خویش آزاد بوده اند و در بلاد مهم

کنیسه و حتی مدرسه نیز داشته‌اند. با اینهمه مکررگرفتار آزار و فشار آتشگاه و دربار می‌شده‌اند. مخصوصاً در عهد یزدگرد دوم و فیروز و دوره هرمزد چهارم و اوایل خسرو پرویز به آنها سختگیریها شد. یزدگرد دوم آنها را یکسال از نگهداشتن مراسم «سبت» بازداشت و خسرو بسبب آنکه از بهرام چوبین هواداری کرده بودند آنها را گوشمالی داد.<sup>۲۱</sup> مع‌هذا رفتار همه پادشاهان در حق یهود چنین نبود. یزدگرد اول حتی شوشن دخت نام دختر جهودی را بزنی گرفت لیکن نظر زرتشتیها نسبت به یهود چندان موافق نبود. حتی در دینکرت یکجا آنها را بددین خوانده است و منشأ دین آنها را از ضحاک شمرده است. چنانکه زرتشتیهای اوایل عهد اسلام نیز، برحسب مندرجات کتاب پهلوی شکنگمانیک و چهار تصویری را که یهود از وجود خدا داشته‌اند نامعقول می‌شمرده‌اند و خدای آن قوم را دور از حقیقت و عاری از شفقت می‌دانسته‌اند و او را سالار دوزخ و دیو دروغ می‌شناخته‌اند.

از آئینهایی که پیروان آنها بشدت منفور و مطرود بودند، آیین مانی باآنکه از جانب موبدان «خطا» و «فریب» شناخته می‌شد<sup>۲۲</sup> هنوز به‌عنوان زندقه و ارتداد در گوشه و کنار مملکت ساسانی پیروان داشت. این آیین که خود برای تلفیق مذاهب و ادیان مختلف برخاسته بود و در واقع بسی از مبادی آیین زرتشت و بودا و عیسی را باهم درمی‌آمیخت و از مذاهب بابلی و یونانی و گنوسی نیز چاشنی بدان در می‌افزود درین زمان باآنکه از کنف حمایت پادشاه رانده شده بود هنوز ادیان دیگر را تهدید می‌کرد. هم نصاری به آن یا چشم خصومت می‌نگریستند و هم موبدان از آن وحشت و نفرت داشتند. با اینهمه این «زندقه عظیم» همچنان در شرق و غرب قلمرو ساسانیان راه خود را می‌گشود و پیش می‌رفت. موبد آن را با تعلیم آذرباد مخالف می‌یافت و در واقع نیز آنچه مانی تعلیم کرده بود با آیین آذرباد مغایر بود. موبد می‌گفت «دروج» را باید از تن خویش دور کرد، مانی می‌گفت تن خود همه دروج است؛ موبد می‌گفت چیزهای اینجهانی همه داده یزدان است و از آن برخوردار باید یافت، مانی می‌گفت چیزگیتی خواستن گناه است و آنکه چیز این جهان را می‌سازد و می‌دهد بزه کارست؛ موبد می‌گفت زن نژاده باید خواست، مانی می‌گفت زن خواستن خود برای برگزیدگان گناه است. این دو آیین



البته نمی‌توانستند در کنار هم زندگی کنند. در کتاب دینکرت دوازده مورد از آنچه بین تعلیم مانی و دستور آذرباد موبد تفاوت هست بر می‌شمارد که در ذکر بعضی از آنها گویی نظر به بیان «فضایح» و «مثالب» مانویه داشته است.<sup>۲۴</sup> اما بهر حال مغایرت تعلیم مانی با آنچه نزد مجوس معتبر شناخته می‌شده است محل تردید نیست. مانویت با آیین عیسی نیز سرسازش نداشت. مانی انجیلی داشت که بکلی با انجیل نصارا مخالف بود. خود را رسول عیسی نور می‌دانست اما آن عیسی را که مصلوب شده بود و نصارا او را می‌پرستیدند انکار می‌کرد و شیطان می‌خواند. مانی قایل به ثنویت بود که کلیسا آن را گمراهی و ارتداد محض می‌دانست و بدینگونه با آنکه مانویت از تأثیر آیین عیسی بر کنار نبود، کلیسا نیز مثل آتشگاه آن را دشمنی خطرناک می‌شناخت. مع ذلك آیین مانی، هم در قلمرو یزانیس و هم در آنسوی آمویه بسرعت انتشار و رواج یافت. هنوز یک قرن از مرگ مانی نگذشته بود که آیین او از ترکستان تا کارتاژ انتشار یافت و در آن زمان چندان بعید نمی‌نمود که مانویت روزی بر جهان حکمروایی یابد. اما اینچنین روز که در آن روزگاران آتشگاه و کلیسا را به وحشت انداخته بود فرا نرسید. زیرا مانویت چنان با حیات و با جنب و جوش و استمرار آن مخالف بود که ممکن نبود تا چنان روزی در جهان دوام بیاورد. لیکن هر چه بود آیین مانی بعد از خود او در همه دوران سامانیان و حتی چندی در دوره اسلام نیز، همه جا مایه وحشت و نفرت ارباب دولت و فرق مجوس و نصارا و اسلام بود و پیروان این مذاهب همه جا با کینه و خصومت هرگونه اتهام به مانویت را با خون پاک می‌کردند.

در اینجا ذکر مختصری از آیین مانی لازم است. در این آیین، مانی سعی کرده بود عقاید جاری و رایج روزگار خود را بهم درآمیزد و جهان شرق و غرب آن روز را تا حدی بهم نزدیکتر کند. درست است که او به تحریک سوبدان کشته شد لیکن آیین او چندین قرن باقی ماند و یکچند در ماوراءالنهر و ترکستان و چین رواج یافت. چنانکه در ایران نیز تا به زمان اسلام بصورت «زیرزمینی» می‌زیست و حتی آیین مزدک تا حدی تحت تأثیر آن بوجود آمد. از زندگی مانی با وجود اسناد مهم که در نیم قرن اخیر، مخصوصاً در تورقان ترکستان و قیوم مصر بدست آمده است، چندان اطلاع درستی در دست نیست. اینقدر معلوم است که وی در سنه ۲۱۵ میلادی یا سالی بعد از آن در بابل، و در قریه‌یی که گویند در جای بغداد

امروز بوده است<sup>۳۵</sup> ولادت یافت. پدر و مادرش هر دو از خاندان نجیبای پارت بودند. پدرش پاتک نام از همدان بود و یکچند دریاپل می زیست. اما بعد به دشت میشان رفت و با جماعت مغتسله که اجداد صبیهای امروزه بوده اند بیامیخت.<sup>۳۶</sup> پسرش مانی که درین این فرقه تربیت یافت بزودی تحت تأثیر عقاید و تعالیم دیگر با آنها قطع رابطه کرد. با مذهب مرقیون و بردیصان آشنا شد و داعیه پیغمبری در خاطرش راه یافت. بیست و پنج ساله بود که دعوی پیغمبری کرد و خود را از جانب ملکی مبعوث شمرد. در اواخر روزگار اردشیر بابکان به خراسان رفت و گویی از پیروز پسر اردشیر که «کوشان شاه» بود امید کمک داشت. بعد از چند سالی اقامت و سیاحت در خراسان و سند به تیسفون باز آمد و در حدود ۲۴۳ میلادی مقارن جلوس شاپور اول به دربار او راه یافت. هر چند شاپور آئین او را نپذیرفت لیکن او را از حمایت خویش محروم نداشت. در جنگی که بین شاپور با والرین روم روی داد مانی در جزو سوکب شاهنشاه همراه بود. بهرحال در ایام سلطنت شاپور مانی بی دغدغه و فارغ از منازعی به ترویج دین خویش پرداخت. از اواخر عهد هرمز، سعایت موبدان کار مانی در دربار بازگونه شد. بهرام اول جانشین هرمز بتحریک موبد کرتیر مانی را بازداشت و کشت. درین باب که مرگ مانی چگونه بوده است جای سخن هست. برخلاف اکثر ماخذ که گفته اند پوست او را کنده اند و تنش را بدار زده اند منابع مانوی ادعا دارند که مانی در زندان وفات یافته است. حقیقت امر البته بدرستی معلوم نیست اما چنین می نماید که چون مانی آن عیسی را که «مصلوب» شد شیطان خوانده است مانویه داستان دار زدن او را شاید بعد انکار کرده اند تا آنچه در حق «عیسی مصلوب» گفته است درباره خود او راست نیاید.<sup>۳۷</sup> در باب تاریخ این واقعه نیز اختلاف است بموجب بعضی اقوال در ۲۷۴ میلادی بوده است و برحسب اقوال دیگر در سال ۲۷۶ یا ۲۷۷ میلادی.<sup>۳۸</sup> هر چه بوده، سعایت کرتیر سبب گرفتاری او شد و در زندان چندیشاپور با او رفتاری خشن و بیرحمانه کردند. بعد از مرگ او نیز پیروانش را بسختی آزار نمودند. مکرر آنها را قتل عام کردند، حتی خلیفه مانی را نیز دصالی بعد از او هلاک کردند. اما این مایه آزار و فشار مانع از انتشار دیانت او نشد. آئین او خیلی زود به شرق و غرب جهان راه یافت. پیروانش که در ایران معروض تعقیب و آزار مخالفان شدند آن را به جهان بردند. در شرق سیاحان مانوی آن را در کنار

«جاده ابریشم» به ترکستان و بلاد ایغور و چین بردند و در غرب داعیان مانوی آن را در شمال افریقا و در قلمرو دولت بیزانس پراکندند. چنانکه بعدها پولیسالیهای (Paulicien) ارمنی و بوغومیلیه (Bogomiles) بلغار و کتاریهای ایتالیا (Cathares) به مانویت متهم شدند و حتی تا قرن سیزدهم میلادی که زنادقه شهر البی (Albigois) در جنوب فرانسه بحکم کلیسا نابود شدند نشانه تعالیم اویش و کم در جهان وجود داشت و در مشرق در مذهب یزیدیه بعقیده بعضی از محققان بقایایی از عقاید مانویه را می‌توان یافت.<sup>۳۹</sup> از کتب مانی فقط شاهپوندگان که آن را به پادشاه ساسانی اهداء کرده است به زبان ایرانی بوده است. آثار دیگرش را ظاهراً به زبان سریانی نوشته بود که زبان مادری او محسوب می‌شده است. این آثار دیگر او عبارت بوده است از انجیل مانی یا انگلیون که انجیل اعظم خوانده می‌شده است و دیگر کتزالاحیاء که کتزالعبات نیز خوانده می‌شده است. کتابهای دیگر سفرالامراد است و دیوان و فرقاطیا و سفرالجهایزه و مجموعه آفرین‌ها و ادعیه و همچنین کتاب ارتنگ با ارتنگ او که گویا مجموعه‌یی از تصاویر بوده است که مانی در بیان تعالیم خود راجع به احوال عالم و کیفیت عوالم نور و ظلمت پرداخته بوده است و ظاهراً بسبب همین کتاب که چینیه‌ها آن را «تصویر دواصل» می‌نامیده‌اند بوده است که مانی به صورتگری زبانزد شده است.<sup>۴۰</sup>

آئین مانی چنانکه گذشت ترکیبی بود از ادیان مهم آن زمان و وی می‌خواست از تلفیق آنها چیز تازه‌یی بسازد که با مذاق فرق و طبقات مختلف سازگار افتد. در حقیقت مسافرت‌های او در اقصای بلاد و آسیرش او با ارباب عقاید و مذاهب گونه‌گون آن روزگاران در تعلیم او جلوه یافته است و آئین او را صیغه‌یی خاص بخشیده است. درباره رسولان و پیغمبران سلف مانی نظر انکار دارد چنانکه تورات و شریعت موسی را بکلی منکرست و آن عیسی را نیز که در اورشلیم بر دست یهود کشته شد شیطان می‌خواند. با اینهمه خود را رسول عیسی نور و قارقلیط موعود می‌خواند و از بودا و زرتشت نیز به نیکی یاد می‌کند و آنها را صاحب وحی می‌شمارد. اما خود را خاتم پیغمبران و آئین خود را مکمل تعالیم آنها فرا می‌نماید. در مجموعه مواعد، آن مغان که با وی به دشمنی برخاسته‌اند با دشمنان زرتشت و با جهودانی که عیسی را آزار کردند مقایسه شده‌اند.

در واقع اصل تثویت را مانی از زرتشت گرفت و از تعلیم بودا در امر اخلاق

و سلوک نکته‌ها آموخت و آنهمه را با تعالیم عیسوی و گنوسی درآمیخت و همین نکته سبب رواج و انتشار دین او در دنیای آن روزگشت. آیین مانی دیبانی است مبتنی بر ثنویت و بشربه‌نجات. مانی به‌دو اصل یا دوین قائل است: نور و ظلمت که درین عالم در دور حاضر - بر خلاف دور ماضی - این دو اصل بهم آمیخته است. قلمرو نور که از آن «پدر عظمت» است با قلمرو ظلمت که متعلق به «سلطان ظلمت» است از پیدایش «آدم اول» بهم درآمیخته است و مرزی و حدی بین آنها نیست. از این رو نجات فردی فقط بدینگونه دست می‌دهد که انسان براهنمایی «گنوس» یعنی معرفت و بسبب توجه به تعلیم فارقلیط از آلائش به‌امور این عالم و حتی از توالد و تناسل که در واقع موجب دوام قدرت و غلبه ظلمت است اجتناب کند اما نجات عام حصولش موقوف به جدایی نور و ظلمت است که در دور آتی فقط با فنای این عالم حاصل می‌آید.

ترتیب درجات و طبقات اتباع مانی بدانچه در تشکیلات مذهب مرقیون بوده است شباهت داشت. در حقیقت پیروان مانی دو طبقه مجزی بودند: خواص و عوام - یا چنانکه از قول مانی تعبیر کرده‌اند صدیقان و سماعین. کسی که می‌خواهد در جرگه مؤمنان واقعی - صدیقان - راه بیابد باید با ریاضتها و محنتها خود را آماده کند تا شایسته قبول در آن طبقه گردد و آنکس که مشقات اینهمه ریاضات را تحمل می‌کرد و به طبقه خواص و گزیدگان درمی‌آمد دیگر وجودش از آلائش ظلمت مصفا می‌شد. بنابراین لازم بود که از آن پس دیگر کاری نکند که نور را با ظلمت زمینی بیالاید و یا نوری را که هنوز در این عالم اسیر ظلمت مانده است آسیب برساند. از این رو کسی که در جرگه صدیقین بود می‌بایست نه ازدواج کند نه مالک چیزی بشود. هیچ مانوی سخواد از سماعان بود خواه از صدیقان - گوشت نمی‌خورد اما کسی که به مرحله صدیقین می‌رسد از خوردن شراب نیز ممنوع بود. می‌بایست از کشاورزی پرهیزد و حتی لب نانی را نیز بدست خود نشکند. می‌بایست پیوسته در حرکت و سفر باشد و از خوردنی جز بهره یک روز و از پوشیدنی جز بهره یکسال خویش هیچ نیندوزد. لازم بود که در این سیر و سفر دائم یک تن از سماعین نیز با وی همراه باشد تا برای او خوردنی فراهم کند. در واقع بیشتر مقررات سخت و ریاضات شاق تکلیف صدیقین بود که مؤمن واقعی محسوب می‌شدند و حتی غذایی که می‌خوردند در وجود آنها تبدیل به اجزاء نور می‌شد. سماعین

درحقیقت باصطلاح «سیاهی لشکر» بشمار می آمدند. اینها از ریاضات شاقه و عبادات دشوار معاف می بوده اند. نه از کسب و کار ممنوع بوده اند و نه از اختیار تاهل. تکلیف عمده آنها این بوده است که یار صدیقان باشند و در ترویج دیانت مانی که آن را «دیانت نوره» و «آیین داد» می خوانده اند اهتمام کنند. چون به تناسخ قایل بوده اند امید می داشته اند که در نشأه دیگر در شمار صدیقان درآیند و به سعادت ابدی قایل آیند. با اینهمه طبقه سماعین نیز برای خود بعضی مقررات و تکالیف داشته اند. سالی پنجاه روز مکلف بوده اند روزه بدارند. روزهایی معین مثل نصارا- موظف بوده اند نزد صدیقین به گناهان خویش اعتراف کنند. می بایست از گفتن بعضی سخنان که در مذهب مانی کفر محسوب بود اجتناب کنند. می بایست دست به کشتن جانوران نیالایند. از دزدی و جادو و زنا و قتل و امثال آنها احتراز کنند.

معابد مانوی بسیار ساده بوده است و نشانه هایی از آنها در آسیای مرکزی باقی مانده است. مناسک آنها هم عبارت بوده است از ادای نماز هفتگانه در هر شبانروز (رو به آفتاب) و سماع یا خواندن سرود و اعتراف سالیانه که معتقد بودند مانی در شب خاصی از سال نزول می کند و گناهانشان را می بخشد. نیز از تکالیف عمده دینی آنها روزه بوده است، هفت روز درماه، و مخصوصاً روزهای یکشنبه. نیز یک روزه یکماه هم داشته اند. اجتماع در مجالس دینی و دادن صدقه هم از تکالیف عمدیشان بوده است همچنین مراسم تعزیه شهادت مانی را همه ساله یا شکوه تمام برگزار می کرده اند. تشکیلات کلیسای مانوی نیز دارای سلسله مراتب بوده است. چنانکه گذشته از سابقین که حرمت و تقدم داشته اند بموجب قول سنت آگوستین کلیسای مانی هفتاد و دو تن اسقف داشته است و بالاتر از آنها دوازده تن معلم یا استاد بوده است و در رأس این دوازده تن معلمین هم یک معلم عالی وجود داشته است که ریاست فائده کلیسای مانوی در واقع بدو مفوض بوده است.<sup>۱۱</sup> باری سماعین فقط مکلف بوده اند از قتل و سرقت و زنا و سحر و بخل و کذب اجتناب کنند و صدقه بپردازند لیکن سابقین و صدیقین مانوی آداب و ریاضات سخت داشته اند و از هرچه موجب دوام و بقای دور حاضر عالم بوده است احتراز می کرده اند. در ترک تناسل چنان اصرار می کرده اند که رواج مانویت تا حدی به فنای نوع انسان منتهی می شده است. حتی از بسودن زنان و نیز از خوردن گوشت و شراب و از اقدام به معالجه بیماران هم اجتناب می کرده اند.

در موردی که صدقه از سماعین نمی رسیده است گدایی را براه تمام در کسب ترجیح می داده اند و حتی غذای ساده خود را نیز بدست خود تهیه نمی کرده اند. در ریاضت تا جایی می رفته اند که بیخ شهوت خود را بکلی قطع می کرده اند و در بی اعتنایی به دنیا چندان اصرار می ورزیده اند که گویند گاه به جای آب خود را با بول می شسته اند و دایم در سفر بوده اند و هرگز نمی آسوده اند. هدف این ریاضات سخت در واقع آن بوده است که در وجود آنان جوهر نور و اصل حیات تقویت شود و آنچه به قلمرو ظلمت و مرگ و ماده تعلق دارد خوار و ضعیف گردد. می گویند پادشاه ساسانی به مانی گفته بود تو آمده ای که دنیا را فانی کنی و ما پیش از آنکه تو به مقصود برسی ترا فانی می کنیم. اما حقیقت آنست که غایت تعلیم مانی فنای نفس نبود، حفظ و صیانت نفس بود از آلائشهای مادی.<sup>۴۲</sup> مانی می گفت که باید اهتمام کرد تا در وجود انسان اجزاء نور از زندان ظلمت آزاد شود و البته این اهتمام اگر نزد طبقه عوام منتهی به هلاک نفس آنها می شد در واقع بی نتیجه می ماند و غرض اصلی که استخلاص نور بود حاصل نمی آمد. بنابراین با وجود مشقات و ریاضات سخت که مانی توصیه می کرد فنای نفس و فناء مطلق عالم را تبلیغ و توصیه نمی کرد. منتهی تعلیم او بقدری زهد و پرهیز و احتیاط لازم داشت که اجرای آن از عهده هر کسی بر نمی آمد و از این رو بود که ازین عده زیادی سماعین مانوی که تعلیم وی را پذیرفته بودند صدیقین و برگزیدگان که به آن تعلیم کار می کردند اندک بودند و همین ناسازگاری که دین مانی با زندگی و جنب و جوش آن داشت از اسباب انحطاط آن گشت.<sup>۴۳</sup>

درباره مزدک و جنبه انقلابی آیین او در منابع زرتشتی و غیر زرتشتی تا حدی مبالغه کرده اند. حتی آن است که اطلاعات ما درباره این آیین فقط از منابع مخالف آن مأخوذست و متأسفانه از آثار مزدکیان چیزی بهمان رسیده است. راجع به روایات مأخوذ از عهد پنا مکد هم که معمولاً بیشتر بدان اعتماد دارند باید ملتفت بود که البته قدمت روایت بتهایی ضامن صحت آن نتواند بود. در هر حال چنانکه از مجموع روایات مختلف برمی آید مزدک مردی بوده است علاقه مند به اصلاحات نظری و طالب بهبود احوال اجتماعی اما مخالفانش در بیان عقاید او به مبالغه

گرائیده‌اند و زیاده آن را تخطئه کرده‌اند. مزدك البته مثل افلاطون فیلسوف نبوده است که خواسته باشد برای اصلاح احوال جامعه فقط در روی کاغذ نقشه‌ی طرح کند بلکه قصدش آن بوده است که در عمل به اصلاح احوال جامعه کامیاب شود و اگر برنامه او به‌شیوه کار هواخواهان عقاید سوسیالیستی شباهت یافته است در حقیقت تا بدان حد هم که مشهور شده است مبتنی بر آن مبادی نیست و بهر حال تفاوت عمده تعلیم مزدك با عقاید سوسیالیستی امروز مخصوصاً درین نکته است که تعلیم وی بر مذهب و علی‌الخصوص بر زهد و ریاضت تکیه داشته است و در حقیقت اجراء تعلیم خود را یگانه وسیله مؤثر و سودمندی می‌دانسته است که انسان می‌توانسته است با آن بصورتی منطقی قوای خیر را یاری کند و باقوای شر پیکار نماید. بدینگونه مزدك نیز—مثل زرتشت—مردم را به مبارزه باقوای شر و معاضدت با قوای خیر دعوت می‌کرده است و گویی بدین سخنان می‌خواسته است ندای اصلاح آیین کهن را که به عقیده او بسبب اغراض و مفاسد موبدان آلابش یافته بوده است در دهد و آیین واقعی زرتشت را با بعضی اصلاحات باز زنده کند. یهوده نیست که بموجب روایات برای اثبات دعوی خویش—مثل یک موبد تمام‌عیار زرتشتی—متشبهت به صدایی شده است که از درون آتش بر می‌آمده است و نزد قباد بر صحت دعوی او گواهی داده است.<sup>۴۴</sup> موبدان زرتشتی و دشمنان مزدك آیین او را نوعی اباحه و شهوت‌پرستی جلوه داده‌اند در صورتیکه باطن این طریقت مبتنی بر زهد و تزکیه نفس بوده است و او خود از خوردن گوشت اباداشته و از قتل نفس و خونریزی اجتناب تمام می‌ورزیده است. در واقع مزدك هر چند مدعی اصلاح آیین زرتشت بوده است لیکن تعلیم او بیشتر صبغه آیین مانی دارد و گویی وی به‌بهبانۀ اصلاح دین زرتشت کوشیده است تا مثل مانی مجموعه تازه‌ی از عقاید بسازد که با مذاق مردم—خاصه کسانی که از کوتاه‌بینی موبدان ناراضی بوده‌اند و آنها را مشول پریشانیها و بیدادیهای روزگار خویش می‌شمرده‌اند—پسندیده آید و در ترکیب این مجموعه تازه که وی می‌خواسته است بنام «درست دین» ترویج کند هم از مبادی مانوی چیزهایی اخذ کرده است و هم شاید به بعضی اقوال حکماء یونان و استیهای یهود (Esseniens) نیز تاحدی نظر داشته است.<sup>۴۵</sup> در هر حال میل به تجرد و ریاضت نزد مزدك نیز—مثل مانی— دیده می‌شود و حتی ظاهراً طبقه «خواص» مزدکیان هم مثل صدیقین مانوی به نوعی

از تملک و تاهل اجتناب داشته‌اند. یهوده نیست که نویسندگان سریانی و یونانی هم مثل مسلمین مزدکیان را نیز مثل مانویه زندیق شمرده‌اند. مطابق روایت شهرستانی، مزدک نیز مثل مانی به‌ثبوت قائل بوده و این جهان را نتیجه استزاج نور و ظلمت می‌دانسته‌است. نهایت آنکه برخلاف مانی این آمیزش و استزاج را از روی تصادف و اتفاق می‌دانسته است و در واقع خیلی پیش از مانی به‌امکان پیروزی مجدد نور معتقد بوده است. این رأی او نیز البته در آن زمان بکلی بیسابقه نبوده است و دو قرن پیش از او، یکی از پیروان مانی که ظاهراً زرتشت خرگان نام داشته و به‌بوندس مشهور بوده در رم به‌اظهار این رأی پرداخته‌است و آن را «درست دین» یعنی دین حقیقی خوانده است<sup>۴۶</sup> و بدینگونه «درست دین» منسوب به‌او که اساس تعلیم مزدک تاحدی همانست ظاهراً با دیانت مانی مربوط می‌شده است و قباد پادشاه ساسانی را که یکچند بدین آیین گروید در بعضی منابع «قباد درست دین» خوانده‌اند و در حقیقت مزدک که طالب اصلاح و بهبود اوضاع روزگار خویش بوده است کاری جزین نکرده که این «دین درست» را شاید با بعضی اصلاحات نشر و ترویج نماید. اما قباد که یک چند دیانت مزدک را پذیرفته است آیا فقط بجهت تمایلات دینی و اخلاقی بدان گرویده است؟ بعید به‌نظر می‌آید. غالب آنست که توجه او به‌این آیین برای درهم شکستن قدرت روحانیان و اشراف بوده است.<sup>۴۷</sup>

این مزدک بامدادان، ظاهراً برخلاف مشهور اهل فسایا استخر فارس که در واقع مولد زرتشت خرگان است نبوده بلکه وی برحسب روایت طبری در محلی به‌نام مذار که گویا در ساحل شرقی دجله و در جای کوت‌العمارة امروزیست ولادت یافته و این سرزمین از قدیم محل سکونت فرقه‌های جالب بوده و هنوز از فرقه گنوسی صبی در آنجا کسانى هستند.<sup>۴۸</sup> باری بموجب روایات، مزدک در تحطسالی به‌درگاه قباد رفته او را به‌آیین خویش خواند و شاه که از غلبه اشراف و روحانیان ناخرسند بود بدو گروید و ظاهراً او را موبدان موبد کرد. مزدک در آن تنگی و تحطی که مردم را بجان آورده بود بدستوری شاه اعلام کرد که هر کس نان از مردم گرسنه بازدارد سزایش مرگ باشد. مردم نیز شوریدند و انبارهای توانگران را غارت کردند. قباد که در واقع برای درهم شکستن غرور اشراف و موبدان در ظهور مزدک تمایلات زندیقی نشان داده بود چندی بعد با شورش عمومی روبرو شد که



موبدان و اشراف آن را برانگیخته بودند. شورشیان قباد را خلع کردند و برادرش جاماسب را بر تخت نشاندند. اما چندی بعد قباد به یاری دوستان از زندان گریخت و نزد هیاطله رفت و به یاری آنها دوباره به سلطنت رسید (۴۹۸ یا ۴۹۹ میلادی). اما این یار در پیروی از مزدک دیگر حرارتی به خرج نداد. مزدکیه را البته از نشر عقاید خویش بازداشت اما آنها را نیز تقویت شدید نکرد. حتی سیاوش را که سابقاً موجب نجات او از زندان گشته بود هر چند نخست برکشید و عالیترین مقام لشکری را بدو داد لیکن عاقبت در حق او بدگمانی یافته به حکم موبدان و اشراف که او را به بیدینی و خیانت متهم کردند به قتل او فرمان داد و چندی بعد رسماً به تقویت موبدان پرداخته بنای تعرض به مزدکیان را گذاشت. اکنون می توان پرسید ارتباط قباد که او را پادشاه کمونیست خوانده اند، با مزدک و مزدکیها در چه حدود و چگونه بوده است؟ گفته اند قباد به مزدک گروید و به اجراء قانون و تعلیم او همت گماشت. اینکه قباد به تعلیم و اشارت مزدک در باب توزیع ثروت قانونهای تازه نهاده است البته یقین است. لیکن این قوانین ظاهراً آنقدر که در روایات آورده اند انقلابی نبوده است. احتمال می رود که آن قوانین عبارت بوده است از وضع مالیاتهای سنگین بر توانگران که برای اصلاح حال مستمندان از آنها گرفته است و این را، مخالفان، اشتراک اسوال خوانده اند. چنانکه داستان اشتراک زنان که نیز به تعلیم مزدک منسوب کرده اند تا بدانجده که در آن مبالغه کرده اند انقلابی نبوده است و احتمال دارد که آن هم فقط قوانین تازه ای بوده است که محدودیت ازدواج در بین طبقات را از میان می برد و شاید ازدواجهای آزادتری را مقرر می داشته است. اما چون اجراء این قوانین سبب می شده است که در عمل مزیت اجتماعی طبقه اشراف و روحانیان از بین برود یادداشتن زنهای متعدد از «شاهزن» و «چاکرزن» که نزد آنها متداول بوده است محدود گردد و احیاناً مردان بی زن از بعضی از آنها برخوردار گردند در بیان نتیجه سوء آن مبالغه کرده اند و آن را همچون اشتراک در زنان جلوه داده اند. بهر حال این هر دو اقدام قباد که به صوابدید مزدک و به پیروی از تعلیم او صورت گرفته است اهمی بوده است برای فرو ریختن دیواری که طبقات اجتماعی را از هم جدا می کرده و موجب مزیت و غرور طبقه اشراف مداخله جوی می شده است و آن اباحه و فحشایی که مخالفان مزدکیه مثل منابع اطلاعات آگاثیاس (Agathias) و این اندیم - به آنها منسوب

دشته‌اند بامبانی دیگر مزدکیان که طهارت و زهد و ریاضت و اجتناب از خونریزی است نمی‌سازد. با اینهمه احتمال هست که عامه از پاره‌یی از آن قوانین اصلاحی سوء استفاده کرده باشند و در این دوسورد مخصوصاً زیاده‌روی‌هایی شده باشد و از اصلاحاتی که انوشیروان بعدها درین موارد انجام می‌داد می‌توان به وجود اینگونه افراط‌کاریها درعهد قباد یقین داشت. لیکن بهر حال مبادی مزدکیان بدانگونه که در نزد طبقات برگزیده آنها بوده است جنبه اخلاقی نسبتاً قوی داشته و ظاهراً از تأثیر عقاید گنوسی و فلسفه یونانی هم برکنار نبوده است.<sup>۹۹</sup>

باری، آیین مزدک در طی سلطنت قباد رفته‌رفته توسعه یافت. اقدام قباد دراجراء تعالیم مزدک که دوره اول سلطنت او را با شورش عمومی مواجه کرد البته بیک معنی انقلابی محسوب می‌شد اما درآن زمان و حتی در دوره محبوس و توارى قباد، عقاید مزدکیان رواج چندانی نداشته و مزدکیان فرقه‌یی قوی نبوده‌اند. بدعت‌های قباد هم که به تعلیم مزدک، درامر مالکیت و ازدواج نهاده بود تاآن حد که در روایات آورده‌اند ظاهراً حاد و سریع نبوده است. مع ذلك روحانیان که از آن اقدامات بوی زندقه و مانویت را می‌شنیدند به کمک اشراف که دلایل مختلف برای نارضایی از قباد داشتند موجبات شورش عامه را فراهم آوردند و باخلع قباد یکچند از نشر عقاید و تعالیم مزدک جلوگیری کردند. در بازگشت قباد، مزدکیان باز همچنان یکچند برجای خویش ماندند و قانون‌هایی که قباد به توصیه مزدک نهاده بود لغو نشد. اما بقاء آن قانونها بدان سبب که قباد بعد از بازگشت به سلطنت دیگر ظاهراً شور و علاقه‌یی به اجراء واقعی آنها نشان نمی‌داد، در جریان امور هرج و مرج‌هایی پدید آورد. خاصه که ایندفعه مزدکیان خود چنان قوتی یافته بودند که درامر انتخاب ولیعهد برخلاف میل شاه درصدد مداخله علنی بودند. قباد که در آغاز سلطنت خویش جهت رهائی از نفوذ موبدان و اشراف به آیین مزدک روی کرده بود این بار از غلبه نفوذ مزدکیها خود را ناچار دید که باز روی به دو طبقه مزبور آورد. از این رو درصدد برآمد که دست مزدکیان را از کارها کوتاه کند. در مجلس مناظره‌یی آنها را گرد آورد و به اتمام موبدان مزدک را مجاب و محکوم کرد. پسرش خسرو که حقوق ولیعهدی خویش را دستخوش طمع برادرش کاووس و مورد تجاوز مزدکیان می‌دید این آتش را تیزتر می‌کرد. عاقبت حکم قتل مزدک و تمام رؤساء مزدکیان صادر شد. همه برگزیدگان آیین مزدک

هلاک، و به روایتی زنده بگور شدند و بعد کار به قتل عام باقی رسید (۵۲۹ میلادی). بدینگونه باخشونتی تمام، دیربازود مزدک و پیروانش عرضه هلاک شدند. با آغاز سلطنت و افزایش قدرت خسرو، مزدکیه حکم فرقه‌یی سری یافت و هرچند بکلی از بین نرفت اما با اصطلاح امروز «زیرزمینی» شد. با اینهمه همچنان دوام داشت و در قرنهای اول اسلامی نیز چندین بار فرصت خودنمایی یافت.

آیین پادشاهان ایران در روزگار ساسانیان کیش زرتشت بود. با اینهمه، در آغاز دوران این سلسله هنوز بقایایی از آیین مزدیستان قدیم در فارس مانده بود و پادشاهان نخست این سلسله اگر خود زرتشتی هم بودند باری در ادیان دیگر به چشم مسامحه می‌دیدند. در استخر، کانون قدیم ساسانیان، و در بعضی جاهای دیگر پرستش ناهید رواج داشت و معبدی نیز که شاپور اول در نیشابور ساخت به احتمال اهل تحقیق پرستشگاه ناهید بود. قربانی جانوران هم در آغاز این عهد هنوز مثل قدیم در مراسم عامه دیده می‌شد.<sup>۲۰</sup> گذشته از آن، محبت و گذشت شاپور اول درباره مانی نیز نشان می‌دهد که آن پادشاه خود را به خلاف مشهور مروج آیین زرتشت نمی‌شمرده است چنانکه برادرش پیروز هم که کوشانشاه و والی خراسان بوده است آنگونه که ظاهراً از یک سکه او برمی‌آید با اتباع بودایی خویش دعوی همدینی داشته است.<sup>۲۱</sup> درست است که بر حسب دینکرت و هم بموجب سنت زرتشتیان، اردشیر و شاپور در جمع و ضبط نسخه «اوستا» اهتمام کرده‌اند اما در صحت این روایات امروز جای تردید هست. خاصه که روایات زرتشتی در باب اردشیر افسانه‌آمیز می‌نماید و در باب شاپور نیز مضمون روایت دینکرت اشکالهایی دارد که اینجا مجال بحث در آن نیست.<sup>۲۲</sup> هویت تنسر (یا توسر) هم که درین امر تأثیری داشته است روشن نیست و شاید وی همان کرتیرست که کتیبه معروف کعبه زرتشت از او باقی است.<sup>۲۳</sup> اهتمام اردشیر و شاپور در جمع و تدوین اوستا حاکی از سعی آنها در ترویج آیین زرتشت نیست و ممکن است علاقه آنها به جمع و تدوین اوستا - مثل علاقه‌یی که اکبر امپراطور هند و نادرشاه افشار در ترجمه کتب مقدس دینی داشته‌اند - از کنجکاویی ساده یا از سیاستی بی‌دوام و زودگذر نشأت گرفته باشد. در هر حال شاپور دوم ظاهراً اولین پادشاه ساسانی بوده

است که آیین زرتشت را در ایران دیانت رسمی کرده است. البته اهتمام کثرتی در کشتار و تعقیب مانویها و بعضی فرق و مذاهب دیگر زمینه را برای رسمی شدن آیین زرتشت آماده کرده بود. لیکن در عهد شاپور دوم و باهتمام آذرباد مهر اسپند بود که آیین زرتشت از حمایت پادشاه بهره‌مندی یافت و در ایران آیین رسمی شد. از وقتی آیین زرتشت در ایران دین رسمی شد، هرگونه مخالفت با آن بشدت منع می‌شد. تشکیلات روحانی زرتشتی صورتی مرتب یافت و موبدان در امور مملکت قدرت و نفوذی تمام بدست آوردند که توسعه و دوام آن غالباً، هم موجب ضعف سلطنت و هم سبب فتور احوال عامه بوده است بهمین جهت کشمکش و ستیزه‌ی پنهانی اما دایم و مستمر بین آتشگاه و دربار بوجود آمد که در اواخر عهد ساسانیان از اسباب عمده ضعف و انحطاط دولت شد.

اما آیین زرتشت — که لاقلاً در قسمتی از عهد ساسانیان آیین رسمی ایران بود — مبتنی بر ثنویت بود. زرتشت جهان را آوردگاه دو قوه ابدی — قوه خیر و قوه شر — می‌داند که هر دو نه فقط در امور معنوی و اخلاقی بلکه در قلمرو امور مادی و جسمانی نیز تجلی دارند. این ثنویت با آنچه در ادوار بعد ظاهر می‌شود و روح را در مقابل جسم قرار می‌دهد تفاوت دارد. در تعلیم زرتشت قلمرو خیر و شر در همه جهان بین هرمزد و اهریمن مورد تنازع است. اگر چند خیر و شر هر دو ازلی و هر دو اصیل بشمار می‌آیند لیکن دیگر هر دو ابدی نیستند. سرانجام غلبه نهایی از آن هرمزد است که خیر را ابدی و سرمدی می‌کند و قوای شر را باخود اهریمن مقهور می‌نماید. در نظر زرتشت انسان آفریده خیر یعنی آفریده هرمزد است. مثل انسان ژان ژاک روسو (J.J. Rousseau) است که هم از زیر دست آفریدگار خویش نیک بیرون آمده است. «چون هرمزد که خیر محض است آفریننده اوست نهاد و فطرت او همه نیکی است. آزادی و اختیار نیز که داده هرمزد است بدو عطا شده است تا خود هر راه که می‌خواهد برگزیند. از خیر و شر، از صواب و خطا، هر کدام را می‌پسندد اختیار کند. نجات او البته بسته به همین اختیار و آزادی اوست. بسته به این است که او خود چه اختیار کند و از خیر و شر کدام را برگزیند تا درین تنازع دائم که بین خیر و شر هست وی بیاری هرمزد برخیزد یا یکمک اهریمن بشتابد. پاس داشتن آب و آتش و خاک از آلودگی، پاس داشتن جانوران ایزدی از آسیب و گزند، پاس داشتن آیین کدخدایی و کشاورزی، کشتن خرفستران و

جانوران زیان‌آور، پرهیز کردن از ییکاری و بیابانگردی همه نیروی هرمزد را می‌افزاید و اهریمن را ضعیف و ناتوان می‌کند. درحالی‌که آنچه خلاف اینهاست قدرت اهریمن را می‌افزاید و نیروی هرمزد را می‌کاهد. بدینگونه هر نیکی که از انسان سر می‌زند قدرت خیر را می‌افزاید و هر بدی که از دست وی می‌رود شر اهریمنی را تقویت می‌کند. این تنازع بین خیر و شر از اول دنیا آغاز شده است و تا فرجام آن نیز دوام خواهد داشت. درین پیکار البته هر آدمی می‌تواند جانب شر را بگیرد یا جانب خیر را نگهدارد، اما چون غلبه نهایی باقوه خیر خواهد بود تکلیف انسان که مصلحت او نیز هست آن است که از دل و جان بسوی خیر بگراید و آن را یاری و تقویت کند. بنابراین، در تعلیم زرتشت انسان خود در ترازوی وجود وزنی دارد و اراده و اختیار او ممکن است کفه شر را بالا برد یا کفه خیر را سنگین کند. ازین روی وی نیز صاحب قدری و مرتبه‌یی است و وجودش در بهبود و اصلاح عالم بی‌اثر نیست. می‌تواند خداوند را یاری کند و جهان را بسوی کمال سوق دهد و می‌تواند بیاری اهریمن بشتابد و دنیا را به ورطه تباهی و ویرانی براند. چون این مایه قدرت و اختیار دارد ناچار در رستخیز که فرا می‌رسد مسئول است و باید حساب کار خویش را پس بدهد. در همین جهان نیز فرشتگانی هستند که در کار و کردار انسان نظارت دارند. هر نیکی و بدی که از انسان سر می‌زند بدقت ثبت می‌کنند و کارنامه اعمال او را می‌نویسند. این مسئولیت او حاصل آزادی و اختیار اوست. آزادی و اختیار او که به یک معنی اساس تعلیم اخلاقی زرتشت بشمارست. حتی بموجب قول زرتشت خود اهریمن و هرمزد نیز بدی و نیکی را به اختیار خویش برگزیده‌اند. آن یک بدی را اختیار کرده است و این یک نیکی را. بهر حال مسأله آزادی و اختیار، درین زمانها در کتب پهلوی مکرر مطرح می‌شده است.<sup>۶۶</sup> این که مسلمانان بموجب حدیثی که از پیغمبر می‌آورند قدریه را به مجوس تشبیه می‌کنند از آن روست که پیروان زرتشت به این اعتقاد مشهور بوده‌اند. خدای زرتشت برخلاف خدای نصارا خدای ترحم و شفقت نیست خدای راستی و عدالت است. زرتشت اغماض از بدکاران و ستمگران را توصیه نمی‌کند. بد کردن بابدان را مقتضی دادگری می‌داند و مثل نیکی کردن در حق نیکان تکلیف انسان می‌شمرد. این دادگری که زرتشت «ملکوت» آن را مزده می‌دهد همان راستی است و در برابر آن دروغ نهاده است که همان شرست و انسان

باید با آن پیکار کند و بدینگونه آیین زرتشت جنبه اخلاقی قوی دارد و بتایش بر ستایش راستی و گرایش به نیکی است. نیکی هم البته از بدی جداست و ممکن نیست که یکی از آند دیگری پدید آید. انکار مبده جداگانه‌یی برای شر بمنزله اتساب شرست به خدا و چون شر را نمی‌توان به‌خدایی که خیر محض است منسوب داشت پس شر باید خود اصلی مستقل داشته باشد. دنیا البته پهنه پیکار بین نیکی و بدی است. اما این پیکار بین نیکی و بدی تنها در جهان بیرون نیست در دنیای درون آدمی و حتی در حیات بعد از مرگ نیز دوام دارد. انسان که باید با هرچه شر و اهریمنی است پیکار کند حربه‌اش راستی است. دروغ تسلیم شدن به فریب اهریمن است و باید از آن اجتناب واجب شناخت. درین پیکار با بدی آنچه انسان را پیروزی می‌بخشد میانه‌روی است. هم زهد و ترک دنیا ناپسندهست و هم لذت‌جویی مفرط. زندگی در نظر زرتشتی مانند یک امارت معتد طولانی همراه با درد و اشک و آه نیست. زرتشتی درین جهان خود را چون یگانه مهجوری که از یار و دیار خویش جدا مانده و پیوسته مشتاق بازگشت به مبده خویش است نمی‌داند بلکه شادخواری و خوشدلی را تکلیف مقدس خویش می‌داند. تکلیف مقدس خویش در برابر خدائی که نیکیها و زیباییهای جهان را برای او آفریده است. کسی که دست از شادیها و لذتهای جهان بشوید در واقع نسبت به آفریننده نیکیها که اهتمام در آبادانی جهان بهترین ستایش اوست عصیان و ناسپاسی کرده است و ازین جهت مانویان و بودائیان در نظر پیروان زرتشت تا بدان حد گمراه و زیانکار شناخته آمده‌اند. پاری ثنویت زرتشتی از نوع ثنویت بین جسم و روح که در نزد مانی و بعضی فرقه‌های گنوسی نیز هست نبوده است.<sup>۶</sup> ثنویت بین دوگونه روح بوده است: روح خیر و روح شر. خیر و شر نیز که دائم بین آنها نزاع و جدال است اخلاقی و روحانی هستند. در نظر پیروان زرتشت جسم و ماده بهیچوجه منشا شر نیست بلکه آفریده خیرست و ازینجاست که ثنویت زرتشتی منشا فکر و زهد و ریاضت—چنانکه در آیین عیسی و بودا پدید آمده است—نشده است و بدانگونه تمایلات عرفانی هم—از یونانی و سریانی—که می‌خواسته‌اند دنیا را از وجود انسان خالی کنند تا همه‌جا برای خدا جایی بازکنند روی موافق نشان نمی‌دهد. خیر اخلاقی که کمال مطلوب زرتشت است به یک معنی همان نظام و نظم و هماهنگی است که در جهان هست و آنکس نیز که این نظام و نظم شگرف را

پدید آورده است در نظر او خیر محض است. ازین رو تعلیم زرتشت رنگی از شادی و خوشبینی دارد و این مایه خوشبینی و شادمانی نیز نه در اعتقاد زروانیان که مبتنی بر جبرست دیده می شود و نه در ثنویت مانی که خیر واقعی و خیر روحانی را بکلی با آنچه درین جهان به خطا خیر خوانده میشود، مغایر می بیند. با اینهمه این مایه شادی و خوشبینی که در لحن کلام زرتشت طنین می افکند از آنگونه شادی و نشاط که در دل عارفان و اهل مکاشفت راه می یابد نیست، از آنست است که مردم کوشا و نستوه اهل عمل بدان دست می یابند و همین نکته نشان می دهد که در آیین مزدیسنان بهر حال اخلاق بر ایمان و عشق برتری دارد.<sup>۷۷</sup> مع هذا ثنویت زرتشت بسبب اعتقاد به غلبه هر مزد و خوشبینی نسبت به خیر در حقیقت به نوعی یکتاپرستی می گراید و بیهوده نیست که آیین زروان در قلمرو آن پدید می آید و بکچند مورد توجه بعضی از مزدیسنان می شود.

ثنویت زرتشتی - از خیلی قدیم - یا یک فکر تازه مواجه گشت که عبارت است از تصور خدای واحد. در حقیقت مطالعه تاریخ ادیان نشان می دهد که در همه جهان انسان همواره به دنبال خدایی واحد یا دست کم خدایی برتر از سایر خدایان خویش می گردد. این خدای واحد که درین فرجام روزگار ساسانیان در برابر هر مزد خدای زرتشت جلوه یی یافت زروان خدای زمان بود. زروان نزد زروانیه در واقع پدر خیر و شر هر دو بشمار می آمد. برپیکار داریم بین آنها و بر پیروزی و شکست متناوب آنها نظارت می کرد. از آغاز فرجام و غایت همه چیز را می دانست و بهروزی و بدروزی همه آفریدگان به حکم او بود. ازین رو خداوندگار بخت بشمار می آمد و سرنوشت مردم را به دست داشت. در حقیقت این اعتقاد به بخت و سرنوشت در اواخر روزگار ساسانیان دیگر مختص زروانیان نبود. سایر مزدیسنان نیز - تحت نفوذ این تعلیم - رفته رفته به تأثیر قضا اعتقاد یافته بودند و در حصول مقصود «بخت» را از «کوشش» و «کنش» کمتر نمی شمردند.<sup>۷۸</sup> این اندیشه، خاصه در آن روزگار پریشانی و بی سامانی پایان ساسانیان سبب شد که آن خود کاسی و خوشبینی که در آیین زرتشت بود، اندک اندک جای خود را به چون و چراهای فلسفی باز گذاشت و عامه را چنان به تأثیر سپهر و جبر

و تقدیر و سرنوشت معتقد کرد که غالباً در پیش آنچه «بودنی» است هرگونه پیکار و کوشش بیفایده به نظر می‌آید.

درست است که این آیین زروان مخصوصاً در روزگار ساسانیان اهمیت و اعتباری تمام یافت لیکن از خیلی پیش از آن نیز زروان در نزد ایرانیها شناخته بود. حتی در اوستا نیز از روح خیر و روح شر بمنزله دو برادر توأمان یاد شده بود و ازین وصف این تصور دست می‌داد که هر دو را باید پدری واحد باشد. گذشته از آن در اوستا نام زروان نیز آمده بود و ازین رو کسانی که آئین زروان را ترویج می‌کردند مدعی شدند که آن پدر واحد و مشترک که هرمزد و اهریمن هر دو از او بوجود آمده‌اند همان زروان اوستا بوده است.<sup>۶۱</sup> بدینگونه زروانیان می‌خواستند پرستش خدایی واحد را که از هرمزد و اهریمن برتر بوده است و در حقیقت آفریدگار آن هر دو محسوب می‌شده است تبلیغ و تعلیم نمایند و موبدان زرتشتی این فکر را که خلاف ثنویت زرتشت بوده است بدعت می‌شمردند و با آن بشدت مخالفت می‌ورزیده‌اند. در واقع به سبب همین مخالفت شدید موبدان، از فرقه زروانی چندان چیزی باقی نمانده است. در متون پهلوی موجود از این عقیده و از قبول تأثیر آن غالباً اجتناب کرده‌اند و کتابها و تعالیم آنها را مخصوصاً پس از اسلام، موبدان بعد از میان برده‌اند. یا اینهمه در قسمتی از پندهنش و در رساله‌های خود و گزیده‌های ذات‌پریم و رساله‌های علمی اسلام آثار تعالیم و عقاید آنها پیداست و از منابع یونانی و لاتینی و عیسوی و بعضی کتب مانوی هم اطلاعات پراکنده‌یی در باب آن ظایفه بدست می‌آید که می‌توان از همه آنها و از برخی قراین و شواهد تاریخی تاحدی تاریخ این عقیده را روشن کرد.<sup>۶۲</sup>

در باب منشأ زروان پرستی البته اختلاف است. بعضی زروان را از خدایان دیرین آریایی و پروردگار آسمان پنداشته‌اند که هرمزد و اهریمن چون شب و روز دو صورت از وجود او در واقع آفریده و زاده او بشمارند. بعضی دیگر معتقد شده‌اند که این آیین جز درین کاهنانی که با ستارگان و اجرام فلکی سروکار داشته‌اند ممکن نیست بوجود آمده باشد و شاید بتوان با توجه به مفهوم زمان و ادوار و اوقات آن را از تأثیر عقاید بابلی در روزگار هخامنشی پنداشت و از قراین پیداست که این آیین از قدیم در نواحی غربی ایران شناخته بوده است و حتی در دوره بعد از هخامنشی به آیین سترامه سانگونه که در آسیای صغیر رایج بوده است سرنگ خاصی بخشیده است. به هر حال پیش از عهد ساسانیان این آیین تاحدی پایهای آیین زرتشت در گوشه و کنار وجود



داشته است. نهایت چون در آن روزگاران پرستش میترا و اناهیتا و آیین مزدیستان قدیم رایج بوده است هیچ یک از آن دو آیین دیگر—زرتشتی و زروانی—پیشرفت زیادی نمی کرده اند. باشهرت آذرباد مهر اسپند و پس از شکست آیین مهر و آیین مانی در روزگار شاپور دوم ساسانی کیش زرتشت آیین رسمی ایران شد. لیکن ازین پس منازع عمده اونه آیین مهر بلکه آیین زروان گشت. آیین مهر ضربت دینه و شکست خورده و بی رمق بود اما آیین زروان بمشابه یک واکنش فعال و مؤثر در مقابل ثنویت زرتشت آهسته آهسته راه خود را گشود. ازین رو، بعد از دوره آذرباد زروان پرستی مکرر مجال ظهور و جلوه یافت و تاریخ دینی عهد ساسانی تا حدی عبارت شد از تاریخ کشمکش بین زروان و هرمزد. گاه با مزید نفوذ موبدان ثنویت بر تخت می نشست و گاه با ضعف و انحطاط آنها نوبت جولان به آیین زروان می رسید. چنانکه در روزگار یزدگرد اول و دوم آیین زروان قوت یافت و در دوره شاپور دوم و خسرو اول آیین زرتشتی.<sup>۶۱</sup> این آیین زروان در عقاید مزدیستان رفته رفته نوعی گرایش به جبر و قدر را پدید آورد. اشاره به تأثیر سپهر و ستارگان که در بعضی متون پهلوی راه یافته و باقی مانده است نیز از تأثیر آیین زروان است و با تعلیم زرتشت که در آن انسان فاعل مختار و سازنده سرنوشت خویش است تفاوت بارز دارد. در رساله پهلوی هینوگ خرد که در واقع یک رساله زروانی بشمارست، جبر با صورتی یأس انگیز جلوه دارد. یک جا می گوید: «بانیروی خرد و دانش نیز از دست قضا نمی توان حذر کرد و چون قضای نیک یا بد در رسد آنکه خرد مندست در کار خویش فروماند و آنکه فرومانده است توانایی یابد. قضا ناتوان را توانا می کند و توانا را ناتوان. غافل را کوشا می کند و کوشا را غافل.» و جای دیگری نویسد: «همه کارهای جهان به قضا و قدر و به مشیت زروان وابسته است که وجودش قائم به ذات خویش و فرمانروایش دیرهای است.»<sup>۶۲</sup> با این اندیشه، نه امید به سعی و کوشش انسان می ماند و نه فایده بی برای پیکار با بدی و کمک به نیکی. اگر جبر و سرنوشت در کارها فرمانرواست دیگر از نیکی و دینداری انسان و پیکار با دیو دروغ چه حاصل تواند بود؟ گذشته از آن وقتی همه چیز به تقدیر و قضا وابسته باشد دیگر نه پاداش برای کار نیک در کار است و نه پادافراه برای گناه. رواج چنین فکری پیدا است که تا چه حد می تواند خردها را آشفته و دلها را سست و تیره کند و جامعه بی را به سقوط و انحطاط بکشانند. در نامه مؤثر و دردناکی که رستم فرخ زاد به برادرش نوشته است و «آخر شاهنامه» را به خلاف

مشهور— چنان «ناخوش» و غم‌انگیز کرده است رنگ و نشان این عقیده روانی را بخوبی می‌توان یافت<sup>۶۳</sup> و بی‌شک این جبرپرستی از اسباب ترس و تزلزل سپاه رستم و از موجبات عمده شکست ایرانیان در آن روزگاران بوده است. گذشته از آن، این عقیده که سعی و کوشش را در برابر بخت و سرنوشت ناچیز و کم‌بها می‌کرده است در حفظ فاصله طبقات نیز کمتر از آیین موبدان تأثیر نداشته است. بموجب بعضی روایات پهلوی و سریانی که بی‌شک صیغه زروانی دارند احوال عامه مردم و اوضاع طبقات اجتماعی در نشأه دیگر نیز بر همین گونه است که درین جهان هست.<sup>۶۴</sup> بنابراین آنکس که درین عالم نام و جاه دارد و آزمزیتی برخوردار است اگر بدانچه دارد خرسند باشد و فزونی نجوید و سرکشی نوزد در جهان مینوی نیز همان مزیت و همان نام و جاه را خواهد داشت. چنانکه آنکس نیز که درین جهان دچار ناکامی و تیرم‌روزی است لابد در جهان دیگر نیز همان سرنوشت را خواهد یافت. پس حفظ این نظام طبقاتی که در آن دنیا نیز موافق عقیده زروانیان و مزدیسنان متأخر— همچنان دوام خواهد داشت هم امید کوشش را درین جهان از بین می‌برد و هم امید رستگاری را در آن جهان. درینصورت عجب نیست که عامه مردم رفته رفته از اهتمام در حفظ آن و در دفاع از آیین خویش نومیدگشته باشند و اسلام را بشارتی برای رهایی ازین دام بدفرجام جاودانی شمرده باشند.

این گونه عقاید که خدا را، هم‌عامل خیر و هم‌سبب شرمی شمارد نزد موبدان زرتشتی دین بدآموزی شناخته می‌شد. زیرا دین بهی خدا را از هرگونه شری تنزیه می‌کرد و فقط سبب خیر می‌شمرد. اما چنانکه از دینکرت برمی‌آید در این روزگار و ظاهراً در ادوار بعد از آن نیز، از سرده‌ریگ عقاید بسیار کهن، آیین دیگری هم در ایران وجود داشته است که موبدان در آن زمان آن را آیین جادوی می‌خواندند. این آیین جادوی چه بوده است؟ پیدا است که این طایفه در نیایش خویش نیازها و قربانیها به اهریمن و دیوان تقدیم می‌کرده‌اند. این کار را، هم مزدیستان بدعت می‌شمرده‌اند و هم پیروان مائی از آن تبری داشته‌اند. با بسادی و عقاید زروانیه نیز این شیوه سازگاری نداشته است. پرستش دیو که در کتابهای پهلوی دیویستی خوانده می‌شده است نزد عامه مزدیسنان ناروا بشمار می‌آمده است و از دینکرت برمی‌آید که

پیروان آن پنهانی و دور از انظار به اجراء این مراسم خویش اقدام می کرده‌اند. با اینهمه، ذکر مکرر نام دیویسان و نقد ورد عقاید آنها در کتب پهلوی نشان می‌دهد که این طایفه بهرحال در عهد ساسانیان وجود داشته‌اند. آیین آنها نیز مبتنی بر ترس از دیوان و سعی در خرسند داشتن آنها بوده است. پیروان این آیین می‌کوشیده‌اند با تقدیم نذرونیا ز خشم و گزند دیوان را از خویش بگردانند و آنها را با جادویی به خدمت درآورند. این جادو پرستان که حتی در زمان شاهان هخامنشی نیز «دیوخانه» داشته‌اند در عهد ساسانیان هنوز بوده‌اند. نام دیوداد در خاندان ساجیان آذربایجان که با افشین اشروسته خویشاوند بوده‌اند نشان می‌دهد که با احتمال در اوایل عهد عباسیان نیز هنوز پرستش دیو در گوشه و کنار وجود داشته‌است.

بدینگونه، در پایان روزگار ساسانیان اختلاف در عقاید و مذاهب وحدت فکرو آرمان ملی را تهدید می‌کرد. گذشته از مذاهب و عقایدی که آشکارا و پنهانی عامه را از آیین زرتشت منحرف می‌داشت، در خود آیین زرتشت نیز اختلاف بسیار بود. غیر از زروانیه که به خدای واحد می‌گرویدند، دو فرقه دیگر بنام کیومرثیه و زرادشتیه بودند که حتی بعد از اسلام نیز ظاهراً وجود داشته‌اند.<sup>۶۰</sup> تعصب و خشونتی هم که موبدان غالباً در برابر این مذاهب گونه‌گون نشان می‌دادند از اسباب نومیدی و دلسردی پیروان این مذاهب شد نسبت به دولتی که پشتیبان و یا حتی دستخوش این موبدان سختگیر بی‌گذشت بشمار می‌رفت و بدینگونه این مقدمات نیز—در جای خود—از اسباب عمده سقوط دولت ساسانیان بود.

دوران سلطنت پادشاهان بعد از پرویز دوران ضعف و فساد و دوران آفت و بلا بود. هیچ یک رانیز کفایت یا مجال آن نبود که ملکی فرسوده و آشفته را توانی و قراری دهد. بعضی از آنها کودکان یا جوانان نوحاسته بودند که آیین ملکداری نمی‌دانستند و دستخوش درباریان و نزدیکان خویش بودند. دوتن نیز زنان بودند که هر چند مردانه برای نگهداشت تاج و تخت کوشیدند لیکن احوال زمانه آنها را مجال نمی‌داد. یک تن از آنان غاصبی بود که بایگانه در ساخت و یا زور و فشار یکچند بر تخت لرزان ساسانیان برآمد اما بزرگان و نجبا سلطنت او را تحمل نکردند و او را هلاک کردند. غالب این پادشاهان باز یچه سرداران و بزرگان بودند.<sup>۶۱</sup>

درحقیقت، قسمت عمدهٔ پریشانیها و آشفتگیهای اواخر ساسانی نتیجهٔ مداخلهٔ سرداران و بزرگان، و بی‌تدبیری و ناتوانی پادشاهان دست‌نشانده و بی‌تجربه بود. بعد از خسرو پرویز، وضعی پیش آمد که هر مرزبان یا سپهبدی در باطن داعیهٔ خودسری داشت و خود به خاندان سلطنت که توالی پادشاهان ضعیف و دولتهای مستعجل نیز روز بروز آن را به انحطاط می‌کشانید اعتنایی نداشت. این خودسریها و قدرت‌طلبیها تا حدی نیز از اثر تشکیلات تازه‌یی بود که خسرو انوشیروان در دستگاه سپاه پدید آورده بود. این طبقه سرداران و فرماندهان مخصوصاً بعد از عهد انوشیروان قدرت و نفوذ بیشتر کسب کردند. پیش از انوشیروان نجبا و اهل بیوتات که بسبب املاک و اقطاعات وسیع قدرت و حشمت و نفوذ تمام می‌داشته‌اند بعضی از پادشاهان را کنار می‌گذاشتند و شاهزادگان دیگر را که بیشتر موافق طبع خویش می‌دیدند به سلطنت برمی‌آوردند. لیکن از عهد هرمزد، در ایران نیز تا حدی مانند روم کسانی از سرداران که افواج مستقل و دایمی در فرمان داشتند داعیهٔ فرمانروایی یافتند. بدینگونه، بهرام چوبین در عهد هرمزد به دعوی سلطنت برخاست و خسرو پرویز را هم یکچند نگران کرد. پس از آن نیز بسطام (یا گستهم) مدعی خسرو شد و در کار سلطنت وی چندی ضعف و فتور پدید آورد. حتی در ماجرای خلع و عزل خسرو پرویز — که پسرش شیرویه با مخالفان او همدمت شد — اسپندگشنسب فرمانده کِل قوای مملکت با عدهٔ دیگری از بزرگان و اهل بیوتات نیز دست اندر کار بود. بعد از سلطنت کوتاه شیرویه که طفل خردسالش به نام اردشیر سوم بر تخت نشست، خوانسالار شاه، نامش ماه آذرگشنسب، عهدهٔ کارها را بردست گرفت اما شهربراز سردار معروف که در مرزهای روم بود مدعی فرمانروایی گشت و سربه شورش برآورد. بدینگونه شهربراز سرمشق بهرام چوبین و گستهم را تقلید کرد. اما از آنها نیز فراتر رفت، چون اردشیر سوم را کشت و خود در تیسفون به سلطنت نشست. بعد از آن هم این داعیهٔ مداخله جویی و قدرت‌طلبی در دل سرداران و فرماندهان سپاه خاموش نشد و از درون دیگران نیز سر برآورد، پس فرخ از فرماندهان دستهٔ نگهبانان سلطنتی با تفاق برادران خود و چند تن دیگر از رؤساء اسواران شهربراز غاصب را برانداخت و بوران را که خود محرك وی بدین اقدام بود بر تخت نشاند. از اینکه بوران و آزر می‌دخت به پادشاهی رسیده‌اند نیک‌برمی‌آید که در آن روزگاران زنان حرم نیز پادشاهی را چون بازیچه‌یی می‌دیدند و برای نیل بدان در دسیسه‌ها و توطئه‌های سرداران و بزرگان مداخله می‌کرده‌اند و شک نیست

که در این گیرودار آشوب و هرج و مرج زنان و خواجیه‌سرایان نیز کمتر از بزرگان و سرداران مسئول نبوده‌اند. درین ایام شاهان کم‌دوام این سلسله در دست بزرگان و فرماندهان سپاه در واقع آلتی ضعیف بیش نبودند. برای خاندان ساسانی دیگر حشمتی نمانده بود و هر قدر حشمت آن خاندان فرومی‌گاست قدرت این سرداران فزونی می‌یافت چنانکه در عهد آزر می‌دخت، سرداری — نامش فرخ هرمزد — که سپهبد خراسان و بدقولی فرمانروای آذربایجان بود داعیه فرمانروایی یافت. وی خواست تا بی‌جنگ و خونریزی بدین مراد برسد و ازین رو در صدد برآمد ملکه را بدام پیوند خویش در اندازد و هر چند آزر می‌دخت او را به وعده وصل بقریفت و به خنده هلاک کرد پس رستم کینه پدر را بستاند. این رستم با سپاه به تیسفون درآمد و آزر می‌دخت را خلع و نایبنا کرد و دیگری را به جایش بنشانند.

تاریخ اواخر عهد دولت ساسانی، مخصوصاً بعد از شیرویه، در واقع تاریخ دسته‌بندیها و ستیزه‌های سرداران و بزرگان ایران بشمارست و پادشاهان دست‌نشانده و ناتوان و بی‌دوام این روزگاران خود در دست آنها جز بازیچه بی‌روح نبوده‌اند. همین ستیزگیها و رقابتهای سرداران و بزرگان سبب شد که در جلوی هجوم دشمن و در آن روزهای سخت فادسیه و بداین و جلولاه کسی را پروای مقاومت جدی نبود. بعضی از سرزبانان خود را بکلی در این واقعه کنار کشیدند و مستقل ماندند و یزدگرد در آن روزهای فرار و نوبیدی خویش با وجود مساعی بسیار نتوانست امراء محلی سیستان و خراسان را به میدان مقابله با اعراب بکشانند و حتی کنارنگ طوس او را پناه نداد و با تقدیم پیشکشها و تحفه‌ها از پیش قلعه طوس دور کرد.

این پادشاهان که دست‌نشاندهگان سرداران و بزرگان بودند البته نه کفایتی برای کار داشتند و نه مجالی. با سلطنت آنها احوال خلق و اوضاع ملک هر روز تباها تر می‌شد و هر لحظه پریشانی برمی‌افزود. در آن ایام البته هنوز شهرها نظم و آرامشی داشت؛ راهها امن بود و دزدان و راهزنان مانند سابق بسختی مجازات می‌شدند. در فتوا-نامه‌ها احکام و قوانین روشن و جامع وجود داشت که اجراء آنها می‌توانست عدالت را تأمین کند. روابط افراد و حقوق اشخاص نیز درین قوانین تا حد زیادی پیش‌بینی شده بود. این قوانین از قوانین جدید عرب که مدعی نشر عدالت بود چندان کمتر نبود و از این حیث دولت و جامعه ساسانی می‌توانست بر خود بیابد. اما آنچه در آن میان وجود نداشت روح عدالت بود. حسن احترام به قانون و قبول حکم و حق بود که طبقات

عالی و گردنکشان ملک بدان عادت نکرده بودند. تبعیض و مراعات همواره و در همه حال می توانست قانون را بشکند و عدالت را پایمال کند و ازین رو با وجود احکام و قوانین همیشه، به قول آگاتیاس، «اتویا به ضعیفان تعدی می کردند و اعمال دوراز انصاف و انسانیّت مرتکب می شدند.» بدینگونه، آنان را نیز به عصیان و تمرد از حق و قانون تشویق می نمودند. با اینهمه خراجها همچنان بیش و کم وصول می شد و هرچند بعضی مانند بوران آن را می بخشودند و بعضی چندین برابر آن را درین اسواران و سپاه می پراکنده اما البته این مالها برای خزانه‌یی که بار مخارج هنگفت جنگها و هرزگیهای خسرو پرویز و دیگران را به دوش کشیده بود چیزی نبود. کارگزاران و داوران و دستوران و هیربدان بکار خویش همچنان سرگرم بودند و غافل از بازی سرنوشت در امور جاری همچنان بادقت و خرده‌بینی به رتق و فتق می پرداختند لیکن ضعف پادشاهان و اغراض سرداران و اختلاف بزرگان در همه کارها پریشانی افکنده بود. مملکت به سقوط قطعی می رفت و از نجبا و بزرگان که خود موجب این سقوط بودند کسی ب فکر چاره نبود. پادشاهان که با ضعف و قوتور تمام سلطنت می کردند چنان زود بزود معزول یا مقتول می شدند که عامه از تاریخ جلوس و سقوط آنها بی خبر می ماند. از همین رو بود که تاریخ و مدت و توالی سلطنت آنها در روایات و اخبار باختلاف نقل شده است. در واقع تاریخ ایران درین دوره پر آشوب که بعد از شیرویه پیش آمده است از ابهام و اختلاف بسیار آکنده است. چنانکه درباره مدت سلطنت و ترتیب و توالی این پادشاهان روایات و مآخذ تفاوت بسیار دارند. از جمله در باب مدت سلطنت اردشیر سوم که فرزند و جانشین شیرویه بود روایات مختلف نقل کرده‌اند. مورخان بیزانس آن را هفت‌ماه و مورخان ارمنی دوسه سال نوشته‌اند. در صورتیکه مسعودی آن را پنج ماه ضبط کرده است و طبری و پیروانش هجده‌ماه گرفته‌اند. دوران فرمانروایی بوران دخت را مورخان بیزانس هفت‌ماه و مورخان ارمنی دوسال یاد کرده‌اند در صورتیکه حمزه و طبری آن را یکسال و چهارماه ضبط کرده‌اند و مسعودی یک سال و نیم یاد نموده است. چنانکه مدت فرمانروایی آرمی دخت را غالب مورخان یکسال و مسعودی یکسال و چهارماه ضبط کرده‌اند در صورتیکه فردوسی فقط چهارماه یاد کرده است.<sup>۶۸</sup> این اختلاف در ترتیب و توالی این پادشاهان نیز همچنان هست. چنانکه بعد از بوران غالب مورخان مسلمان از سلطنت شخصی

به نام پیروز خوشنویس بنده یاد کرده اند که در شاهنامه ذکر او نیست.<sup>۶۹</sup> همچنین در روایات مورخان بیزانس نام آزرسی دخت ذکر نشده است. و آن را که پیش از یزدگرد سوم به تخت نشست مسعودی و طبری فرخ زاد خوانده اند اما این اثر از او ذکر نمی کرده و حمزه نیز که نامش را خره زاد خسرو خوانده است در باب نسب و مدت فرمانروایی او با ماخذ دیگر موافق نیست. این همه اختلاف که در روایات راجع به این پادشاهان هست نشان می دهد که پریشانی احوال در آن زمان تابه جایی بوده است که گاه به ضبط و ثبت تاریخ جلوس و مرگ این پادشاهان نیز نمی پرداخته اند. نه آخر در فاصله چهار سال تقریباً ده شاهنشاه در ایران فرمان راند؟

یزدگرد از جانب مادر نسبی بلند داشت و این نیز البته خود بهانه بی دیگر بود که نجبا و بزرگان نسبت به او خونسرد و بی اعتنا بمانند. هر چه بود از کشتارها و خونریزیهایی که هرمزد و خسرو پرویز و شیرویه در خاندان سلطنت در انداختند در آن ایام جز او کسی لایق تخت و تاج درین شاهزادگان ساسانی یافت نمی شد. اما کارها آشفته بود و بزرگان و سرداران بر پادشاه گستاخ گشته بودند. حالی پیش آمده بود که دیگر دولت ساسانیان را امید بقاء و دوام نبود. مردی مدبر و قوی، قویتر و مدبرتر از یزدگرد جوان نیز، نمی توانست در آن قالب فرسوده و مرده روح بدمد. چنانکه هرمزد و شهربراز نیز با وجود کفایت و تدبیر خویش از عهده آن کار یا تأسیس دولتی تازه بر نیامدند. همه دستگامها ویران و تباه شده بود. همه طبقات فاسد و عاصی بودند و هیچ یک از تشکیلات جز با زیر و رو شدن و بازگونی گشتن اصلاح نمی پذیرفت. روحانیان و نجبا و سواران و دیران همه در انواع فساد و دریدادی و ستیزه غوطه ور بودند و راه رهایی نبود. ازین رو هیچ کوشش نمی توانست جامعه و دولت را از سرنوشتی که در انتظار آن بود، از سقوط قهری که بدان محکوم بود، نجات دهد و بدینگونه اسلام که آمد عامه را از چنگال دولتی پریشان نجات داد و دولت را از چنگال پریشانی خویش رها نید.

در واقع، یزدگرد سوم که در چنان حالی برین تخت لرزان بی ثبات برآمد با کاری بزرگ مواجه شد و آن هجوم بیگانه بود. کشوری از هم گسیخته که آکنده از فساد و اختلاف بود با چنین کاری چه می توانست کرد؟ یزدگرد آن فرایزدی را که

مهابت و صولت فرمانروایی است نداشت. ضعف و سست‌رایی و ترس و بی‌تدبیری او سبب می‌شد که روحانیان و عامه را نهمیدی بدو باشد و نه اعتمادی. چنین پادشاهی البته نمی‌توانست تکیه‌گاه موبدان نیز باشد. بموجب کتاب دینکرد، «هرگاه تنگی و خواری در همه‌جا پدیدار آید و پادشاه را آن شایستگی نباشد که به نیروی خویش بر آن غلبه یابد و یا خود اندیشه تیمار خلق ندارد و چاره درد را نتواند یافت، چون توانایی ندارد که بر درد چیره شود و درمان آن را نیز نداند پس بی‌گمان خود به داد و عدل فرمانروایی نتواند کرد. ازین رو بردیگران واجب است که بهاس داد و عدل با او درآویزند.»<sup>۲۰</sup> و این فتوی روحانیان را و همچنین عامه را که در کار دین از آنها پیروی دارند از یاری پادشاهان ضعیف باز می‌داشت. همین امر موجب دل‌سردی عامه را از دولت یزدگرد تاحدی بیان می‌کند و از آن می‌توان دانست که چرا در آن گیرودار شگرف کسی برای حفظ تخت و تاج پادشاهی جان خود را عرضه خطر نکرد. درست است که در قادیسه رستم فرخ هرمزد سردار بزرگ ایران آزاده‌وار کوششی و کوششی کرد. لیکن کوشش جوانمردانه او نشانه نومییدی و تزلزل با خود داشت. گویند او شکست ساسانیان و سقوط ایران را از روی نجوم پیش‌بینی کرده بود و در نامه‌یی که در آن ایام به برادرش نوشت او را ازین سرنوشت شوم آگاهی داده بود و به یاری و پرستاری یزدگرد اندرز داده بود. این روایت را باین نامه فردوسی در شاهنامه نظم کرده است و بیان شاعرانه او رنگی از درستی و درد و اندوه بدان بخشیده است. با اینهمه در صحت این نامه بحق جای بسی تردید هست لیکن فردوسی یا نویسندگان خداینامه که مأخذ اوست، هر کدام این نامه را ساخته‌اند بی‌شک ملتفت نکته درستی بوده‌اند. در واقع سازندگان این نامه می‌دانسته‌اند که رستم قبل از جنگ از آن سرنوشت شوم که در انتظار ایران بوده است آگاهی داشته است و شکست و سقوط ایران را بدرستی پیش‌بینی می‌کرده است. این نکته درست است و رفتار رستم در برخورد با عربها که نزد او می‌آمده‌اند بدانگونه که در روایتهای طبری و دیگران آمده است حکایت از نومییدی و تزلزل او دارد. اما برای پیش‌بینی سقوط و شکست ساسانیان رستم خود حاجت به نجوم و ستاره‌شناسی نداشته است. وی از ضعف و فساد دستگاه دولت و از تشتت و اختلاف سرداران و بزرگان بخوبی واقف بود. پدرش در توطئه‌های درباری و برای نیل به سلطنت جان خود را از



دست داده بود و او خود انتقام وی را ستانده و پسر شاه و دربار تسلط و استیلای تمام یافته بود. ازین رو احوال مملکت و آن دقیقه‌های نهانی را که حاکی از سقوط و انحطاط دایم و قهری سلطنت بود نیک می‌دانست و بخوبی می‌توانست پیش از جنگ حاصل آن را که جز سقوط و شکست و فرار نمی‌توانست باشد پیش‌بینی کند. بدون اینکه برای فهم این نکته حاجت به گراف اسطرلاب‌شناسان و یا به گمان ستاره‌شناسان داشته باشد.

همین جنگ قادسیه که نوبیدی و تزلزل و ضعف روحانی لشکر ایران آن را به نفع اعراب خاتمه داد در واقع سرنوشت بلاد سواد و بین‌النهرین را تعیین کرد و پس از آن دروازه تیسفون و راه همه بلاد ایران را به روی مهاجمان گشود. تاریخ این جنگها و کشمکشها را فصلی دیگر در خورست اما با شکست قادسیه سرنوشت این جنگها نیز معلوم بود. درگیر و دار آن هرج و مرج و ضعف و فساد که بر همه احوال ملک استیلا داشت هر مرد روشن‌بینی می‌توانست مانند رستم فرخ-هرمز در پیش‌بینی کند که نوبت دولت ساسانیان دیگر بسر آمده است. بعد از قادسیه نیز عربها به تیسفون راندند. یزدگرد پیش از آن به حلوان گریخته بود. در نزدیک جلولا که بر سر راه حلوان بود اعراب با ایرانیان مصاف دادند. خیره‌زاد برادر رستم در اینجا مغلوب گشت. و یزدگرد نوبیدی و چاره‌جوی از آنجا هم گریخته به داخل شهرهای ایران متواری گشت. در همین اثنا اعراب اراضی واقع در مصب دجله و فرات را نیز گرفتند و به خوزستان درآمدند. در آنجا اگر در پیش مهاجمان بیشتر ایستادگی می‌شد شاید ممکن بود که اگر هم دولت ساسانی نجات نمی‌یافت باری سرزمین ایران از استیلاء بیگانه نجات ییابد و عرب خود ازین بابت دغدغه‌ی و هراسی تمام داشت. لیکن بآن پریشانی که در کارها بود و بآن نوبیدی که در قلوب سران و سپاهیان راه داشت هیچ ایستادگی جدی ممکن نبود. با اینهمه، در نهادی که بر سر راه قدیم بابل و اکباتان قرارداد داشت باز ایرانیان سپاهی عظیم گرد آوردند. جنگی هم در آنجا روی داد که فتح از آن اعراب شد. این فتح دولت ایران را یکسره سرنگون کرد و پیروزی عرب را بر سراسر ایران چنان تحکیم کرد که آن را مسلمانان بحق «فتح الفتوح» خویش نام نهادند و جای آن بود.

بعد از چنین شکستها، یزدگرد پادشاه جوان ساسانی سرنوشتی دردناک و غم‌انگیز یافت. دیگر آن جرأت و جسارت را که بخاطر حفظ تخت و تاج و یا

جهت نکهبانی مملکت زندگی و جان خویش را به خطر افکند نداشت. از نزد مرزبانی به پناه مرزبان دیگر می‌رفت و همه جا سایه شوم مرگ و تشویش را دنبال خویش می‌دید. در دنبال موکب او همه جا اردویی عظیم از ویسپوهران و دیران و زنان و کودکان و خدمتگاران و طبایخان در حرکت بود. این اردوی عظیم که در مرو به روایت طبری نزدیک به چهار هزار تن می‌رسید به هرجا می‌رفت خود آفتی بشمار می‌آمد. برای اسبان و چهارپایان آذوقه و علف می‌خواست و برای افراد انسان خوردنی و نوشیدنی. این اردو از عهده جنگ بر نمی‌آمد لیکن مانند هر اردوی جنگی شکست خورده بی ماجرآجو و طماع و بی‌نظم بود. ازین رو بود که به هرجا می‌رفت کنارنگ با مرزبان که آنجا بود عذرش را می‌خواست. چنانکه یزدگرد با این موکب چون به طوس رسید کنارنگ آنجا هدیه‌های گرانبها پیش آورد و باین بهانه که قلعه طوس را گنجایش موکب پادشاه نیست او را از کنار قلعه دور کرد. پیش از آن یزدگرد چندی در اصفهان و یکچند در استخر بسر آورده بود. حتی در استخر «اهل بیوتات» که ملتزم رکاب بودند دیگر بار به احیاء شکوه و جلال مرده گذشته اهتمام کردند. به نام او سکه زدند و تخت لرزان او را یکچند ثباتی دادند. لیکن بزرگان آنجا چون او و موکب عظیم همراهانش را سایه زحمت دیده بودند از آنجا نیز روانه‌اش کرده بودند. زیرا در آن روزها باز اردوی قاتعان فراز آمده بود و دفاع از یزدگرد و سلطنت او آسان و ممکن نمی‌نمود. سپهبد طبرستان او را به پناه خویش خواند و شاه اگر این دعوت را می‌پذیرفت شاید می‌توانست در پناه کوههای بلند مازندران از گزند سپاه عرب ایمن بماند. چنانکه همین سپهبدان خود تا یک قرن بعد نیز در پناه جبال طبرستان از استیلاء عرب در امان ماندند. لیکن یزدگرد به طبرستان نرفت و به امید واهی به سیستان شتافت. زیرا گمان می‌کرد در خراسان بهتر خواهد توانست از پادشاه ترك استمداد کند و یا به پناه خاقان چین برود. از این رو به سیستان و خراسان روانه شد و از نشابور آهنگ طوس کرد. اما هیچ جا پناه و آرام نیافت و آهنگ مرو کرد. ماهوی سوری فرمانروای مرو که می‌خواست از در در این میهمان ناخوانده رهایی یابد با نیزک طرخان به خلاف وی همداستان شد. این نیزک دست‌نشانده پادشاهان طغارستان بود و در آن گیرودار آشوب و هرج و مرج به خراسان چشم طمع دوخته بود. ماهویه درمال یزدگرد خیانتی ورزیده بود و یزدگرد او را از این بابت سرزنش سخت کرده بود. ماهویه برای

آنکه خود را از دست این میهمان محتشم برهاند نیزک را نخست بیاری وی خواند و سپس بهیله او را به خلاف یزدگرد برانگیخت. در جنگی که در گرفت یزدگرد که بیشتر یاران خود را بسبب خدعه ماهویه از دست داده بود یارای مقاومت نیافت، روی په گریز نهاد، و تنها در تاریکی شب با زیورشاہوار و جامه گرانبها شتابان روی نهان کرد. سرانجام به آسیایی راه برد و در آنجا آسیابان او را بطمع جامه و زیور که داشت بکشت و بقولی سواران ماهوی او را آنجا یافتند کشتند. گویند جسدش را به رود مرو افکندند و آب آن را برد. آخر درجایی به شاخه درختی پیچید. آنجا اسقف ترسایان جسد پادشاه را بشناخت. آن را از آب بگرفت و درون طیلسانی مشک آلود بست و دفن کرد. بدینگونه آخرین پادشاه ساسانی در حال گریز و پوشیده رویی به خاک رفت و اگرچه روایات راجع به ایام اواخر عمر او درست روشن و معتبر نیست لیکن این اندازه هست که ماهوی سوری در قتل او دستی داشته است. این ماهوی سوری که چنین بخدعه و خیانت یزدگرد سوم را به دست مرگ سپرد ظاهراً از خاندان معروف سورن بوده است که یکی از خاندانهای بسیار مهم و محتشم عهد اشکانی و ساسانی بشمار می آمده است.<sup>۶۱</sup> وی نیز مانند دیگر نجباء و اهل بیوتات در چنین خیانتی که نسبت به فرمانروای خویش مرتکب شد قصد عمده بی که داشت تقرب به فاتحان بود. چنانکه وی بعدها در روزگار خلافت علی به کوفه آمد و به خدمت وی شتافت. گویند علی به دهقانان و اسواران و دمسالاران فرمان داد که همه جزیه و خراج خویش را بدو پردازند.<sup>۶۲</sup> بدینگونه، کسانی از اهل بیوتات که زوال دولت ساسانیان را قطعی می شمردند برای آنکه حیثیت و مقام گذشته خویش را حفظ و تأمین کنند به پادشاه و دولت خویش خیانت کردند و این خیانتها که در چنان حالی و از چنان رجالی غریب نبود خود از اسباب عمده سقوط دولت ساسانی بود و دولت ساسانی هزار سال بعد از سقوط هخامنشیان با سرنوشتی که با فرجام کار دولت هخامنشی بی شباهت نبود سقوط کرد و همچنانکه دارای سوم در پایان چند جنگ با مقدونیان متواری گشت و در شمال شرقی ایران — نه بدست دشمن بلکه بدست سرداران خیانتکار خویش — کشته شد یزدگرد سوم نیز در همان نواحی بدست یا به امر مرزبانی خائن به قتل آمد. لیکن شک نیست که ایندفعه، چنانکه نولدکه دریافته است، نجباء ایران در مقابل عرب آن مزه فقدان حس وطنپرستی و آن اندازه وظیفه نشناسی را که سابقاً در برابر اسکندر نشان داده بودند ابراز نکردند و البته اختلاف دین و

شاید خشونت رفتار عرب نیز تاحدی مانع گشت که این نجبا به آن سهولت که هزار سال پیش تسلیم یونانیگری شده بودند تسلیم اسلام گردند.<sup>۲۳</sup> اما بهر حال در طبقات نجبا و بزرگان کساتی بودند که خیلی زود برای جلب منافع و حفظ مصالح خویش تسلیم دشمن گردند.

دره حال تسخیر کامل ایران برای مسلمین خیلی گرانتر از آن تمام شد که هزار سالی پیش از آن برای اسکندر تمام شده بود و البته تأثیر این غلبه نیز بهمین اندازه قویتر و بادوام تر از تأثیر غلبه یونانیان شد. چه تمدن یونان در ایران در واقع تأثیری سطحی و کم دوام و زودگذر پیش نیافت در صورتیکه غلبه عرب و اسلام در اعماق تمدن و فرهنگ ایران نفوذ کرد و آن را به صورتی دیگر درآورد. دره حال، بعد از فتح نهاوند باز هر چند مدتی طول کشید تا اعراب تمام بلاد ایران را تسخیر کردند لیکن این جنگها مختصر و بی اهمیت بود و مسلمانان را در پیروزی خویش هیچ شک نبود. زیرا خصم را دیگر زیاده آلت و عدتی نمانده بود. با اینحال، بسیاری از بلاد پیش از یکبار تسخیر شد زیرا که بعد از سقوط دیگر بار برمی خاست و سر به شورش برمی آورد. چنانکه استخر درین مورد مقاومتی بسیار جسورانه نشان داد. مجاورت اعراب که طبعی دیگر و آیینی تازه داشت عامه ایرانیان را خوشایند نبود. لیکن سرزبان و فرمانروایان محلی که در آن روزهای هرج و مرج داعیه استقلال داشتند با اعراب رابطه دوستی برقرار کردند و بدینگونه یکچند خردمندانه خطر را از خود دور ساختند. حتی خاندان قارن در پناه کوههای سخت و بلند طبرستان تا نزدیک صد سال دیگر نیز قلمرو خویش را از استیلاء بیگانه دور نگه داشتند. لیکن زوال دولت ساسانی و نشر آیین مسلمانسی دیگر احیاء دولت مستقلی را در ایران مجال نداد. اعراب بر ایران استیلا پیدا کردند و با غلبه آنها دوره تاریخ قدیم ایران پایان یافت و فصلی تازه در تاریخ ایران آغاز گشت: دوره بعد از اسلام. این دوره با غلبه عرب و انتشار اسلام شروع می شود و در فهم آن نخست باید عرب و اسلام را شناخت و بعد به بیان کیفیت غلبه آنها بر سرزمین ایران پرداخت.

۳

اسلام در عهد

منابع تاریخ جاهلیت - جزیره العرب - نخل، شتر و اسب -  
 عرب بدوی - مروت عرب - دیانت جاهلی - شمر و خطابه - انساب  
 عرب - شهرها و ادیان - دین حنفاء - پیغمبر عربی - اسلام - مأخذ  
 سرگشتت محمد - مکه مهد اسلام - محمد در مکه - وحی خدائی -  
 آغاز دعوت - قریش و اسلام - هجرت بمدینه - یثرب مدینه النبی -  
 غزوات و فتوح پیغمبر - بازگشت بنحله خدا - حجة الوداع و رحلت -  
 سیرت محمد - ابوبکر و عمر چانشینان او - حماسه اسلامی و فتوح.

احوال عربستان در روزگاران قبل از اسلام چندان روشن نیست . علت آن نیز  
 تاحدی وضع و موقع مخصوص آن شبه جزیره است که حالتی شبیه به انزوا و  
 انقطاع کلی دارد و اکثر ساکنان آن نیز از دهر باز طوایف بدوی بوده اند که در  
 میانشان خط و کتابت رواج نداشته است و بعلاوه تصاریف ایام و نقل و انتقالات  
 دایم و مخصوصاً تنازعات مستمری که موجب زوال و فناء افراد و طوایف می بوده  
 است نیز سبب شده است که روایات افواهی غالباً یا بکلی فراموش شود و یا با  
 اخبار دیگر بهم بیامیزد و مشعور به مسامحه و قصه گردد. امر دیگری که نیز  
 موجب ابهام و آشفتگی تاریخ قبل از اسلام عرب شده است ظاهراً آنست که  
 مسلمانان از همان آغاز ظهور اسلام بعمد کوشیده اند که آثار و اخبار جاهلیت را  
 محو کنند تا مگر از آن دوران که اسلام بدان خاتمه بخشید و آن را عهد کفر و ظلم  
 و شقاق خواند خاطره یی باز نماند و ازین رو اخبار آن دوران غالباً صورت قصه  
 و افسانه یافته است و یا مبالغه های بسیار روایت شده است و مخصوصاً چون بسیاری  
 از آن روایات مدت ها سینه به سینه نقل می شده است و فقط بعد از قرن ها تدوین یافته  
 است البته دستخوش تحریف و خلط بسیار نیز گشته است و بسا که با پاره یی  
 افسانه های راجع به اقوام یهودی و بابلی و دیگران نیز مخلوط شده است.

چنانکه اخبار ملوک یمن مغشوش و مبهم مانده است و در احوال و اسما آنها بسبب بعد زمان خلط و اشتباه بسیار روی داده است. درین مورد البته روایات کسانی مانند وهب بن منبه و عبید بن شریه رنگ و بوی قصه دارد و آنچه نیز از طریق علماء انساب در باب احوال قبایل و بطون عرب نقل شده است از تحریف و جعل خالی نیست و در واقع آنهاهم اهتمام که در عهد اموی و حتی بعد از آن نیز در مورد ضبط انساب بکار رفته است مخصوصاً چون در تعیین مقدار وظایف و حقوق دیوانی آنها تأثیر داشته است، چنانکه محققان گفته اند، خود تا حد زیادی انساب عرب را مغشوش کرده است<sup>۲</sup> و همچنین آنچه علماء لغت و رواة شعر نیز در باب ایام عرب و احوال عرب قبل از اسلام نقل کرده اند بهمین گونه مبتنی بر خلط و اشتباه بسیار و آکنده از مبالغه ها و سامعه های زیادی است.<sup>۳</sup>

با اینهمه، مأخذ عمده اطلاعات ما در باب تاریخ قبل از اسلام عرب همین روایات مسلمین است. این روایات، با وجود اضطراب و اختلاط، درخور کمال توجه است ولیکن البته مورخ بسا مقایسه آنها و با کمک مأخذ دیگر می تواند آنها را تصحیح کند. اما در هر حال قصه هایی که درین روایات انعکاس یافته است حاکی از طرز تصویری است که مردم اوایل عهد اسلام راجع به حیات جاهلی عرب داشته اند و ازین رو همه آنها درخور توجه و مخصوصاً بعضی از این روایات حاوی اطلاعات صحیح است. چنانکه روایات ابو عبیده از روی دقت جمع می شده است و این که روایات او متضمن مطاعن عرب شده است نه بسبب تمایلات شعوبی او بلکه از جهت علاقه و اهتمام خاص او در رعایت و در جمع هرگونه روایتی بوده است. همچنین متقولات هشام بن محمد کلبی در باب تاریخ حیره از روی اسناد محفوظ در خزاین کلیساهای حیره و بعضی مأخذ ایرانی اقتباس شده و بهمین جهت غالباً دقیق و معتبرست و حتی حفریات و اکتشافات جدید صحت و دقت قسمت عمده آنها را تأیید کرده است.<sup>۴</sup> و البته امروز از برکت همین حفریات و اکتشافات علمی کتیبه ها و الواح بسیار بدست آمده است که خود اطلاعات سودمند و تازه ای درین باب بدست می دهد و هر چند کتاب آداییکا (*Arabica*) تألیف اورانیوس (*Uranius*) امروز درست نیست لیکن بعضی اطلاعات مأخوذ از او و از نویسندگان دیگر یونان و روم نیز بدست می آید که روایات و اخبار سورخین مسلمان و مندرجات کتیبه ها و الواح مکشوفه را تکمیل می کند و مجموعه این

اطلاعات که بسبب پژوهشها و کاوشهای مستمراهل تحقیق پیوسته در حال فزونی است امروز روشنیهایی بسیار بر تاریخ عرب عهد جاهلیت می افکند.\*

عربستان شبه جزیره یی بزرگ است در جنوب غربی آسیا که همچون دریایی از ریگ و شن در فاصله بین دریای هند و خلیج فارس و بحر احمر افتاده است. از طرف شمال به بادیه شام محدود است و از جنوب به خلیج عدن؛ از سمت مغرب به بحر احمر متصل می شود و از سمت مشرق به خلیج فارس و دریای عمان. فلاتی است مرتفع که به سمت مشرق نشیب دارد و با اینحال قطع نظر از آبادانیهایی که در کناره های آن هست، سراسر آن جز بیابانهای فراخ که گویی قسمتی جدا شده از بیابانهای وسیع افریقا است چیزی نیست. تأثیر مجاورت دریا در این ریگستان گرم واقع در منطقه محترقه و نزدیک مدار رأس السرطان آن مایه نیست که هوای آنجا را مرطوب بدارد. یک رشته کوهستان که در حاشیه غربی شبه جزیره به امتداد بحر احمر از شمال به جنوب کشیده شده است از گوشه جنوب غربی پیچ خورده است و کناره جنوبی و تاحدی شرقی عربستان را دور زده است و بدینگونه حصاری از کوهستان، شبه جزیره عربستان را تقریباً از سه سوی فرا گرفته است. این کوهها بیشتر از سنگ خارا و سنگ ساق است و در بین آنها آتشفشانهای خاموش نیز هست که پاره یی از آنها در دوره تاریخی شعله ور بوده است. در بعضی جاها کوه تا به لب دریا پیش آمده است، لیکن در بیشتر جاها بین کوه و دریا زمینی فاصله است که آن را عرب تهامه می خوانند. در عربستان رودخانه هیچ نیست اما در بین کوهها دره هایی بزرگ و کوچک هست که وادی نام دارد و غالباً گذرگاه سیلهایی است که گاه گاه از رگبارهای ناگهانی پدید می آید. در بعضی جاها زمینهایی سیاه رنگ هست که سنگهای گداخته را می مانند و اعراب آن سنگها را که سیر آتشفشانهای خاموش باستانی است حره می خوانند. در میانه آن حصار کوهستانی که از سه جانب عربستان را در میان گرفته است بیابانها افتاده است. این بیابانها را به اعتبار وضعی که دارند می توان به سه بخش کرد: در شمال صحرای سواه است که امروز «نفود» می خوانند. صحرائی است به مساحت هفتاد هزار کیلومتر مربع و سراسر آن از شن نرم پوشیده شده است که پای در آن فرومی رود و باد آن را جابجا



می‌کند. آب درین صحرا کمیاب است. جز آنکه در بعضی جاهاى آن بطور پراکنده اثرى از چشمه یا چاه هست. با اینهمه، گاه در آنجا زیستانها باران می‌آید و گیاهان صحرائى و گلهاى وحشى می‌روید. عربهاى بادیه‌گرد، غالباً در زیستان در آن حدود زندگى می‌کنند و پس از آن از گرسى هوا و سختى راه آن را ترك مى‌نمایند. در جنوب، بیابانى است موسوم به «ربع خالى» که مساحتش نزدیک پانصد هزار کیلومتر مربع است و شاید بتوان گفت وسیعترین صحراى ریگزار یکنواختى است که در جهان معلوم است. زمينى است هموار و ریگزار که در جنوب تا نزدیک عمان دانسته‌اش کشیده می‌شود و غالباً خشک است و خالى از نخل و جنگل که اگر باران در آن بیارد و سبزه‌بى در بعضى جاها بدید بدویان در آنجا ماهى چند زندگى می‌کنند و چون سبزه و آب تمام شود از آنجا کوچ مى‌کنند. درین این دو بیابان قفر باریکه‌بى هست به نام «دهناء» که همچنان ریگزار است و گویى امواج شن و ریگ که پیوسته از بادیه سواه تا به ربع خالى آرام در حرکت است ازین تنگناى گذرد. بموازات این دهناء، چند باریکه ریگزار دیگر نیز هست که هیچ یک مثل دهناء در سرتا-سرفاصله بین نفود و ربع خالى پیوسته نیست و همه این بیابانها که غالباً در مرجا نام دیگر دارند ریگزارهاى هستند گرم و سوزان که از آب و آبادانى در آنها نشانى نیست. ازین روسرزشى مانند عربستان و بدین وسعت که هست از کشت و ورز و سکنه تقریباً خالى مانده است و با صحراهاى هولناک و صحرائشینان هولناکتر که دارد هرگز چندان مطمح نظر اقوام دیگر واقع نشده است. ازین خطه وسیع بیحاصل که نزدیک سه میلیون کیلومتر مربع مساحت دارد تنها باریکه‌هاى چند در مجاورت بحرا حمر و دریای هند و عدن و در کرانه عمان بهره‌بى از آبادانى یافته است و حاصلخیز و مسکون شده است. از آن میان در زاویه جنوب غربى شبه جزیره سرزمین یمن است که از قدیم به ثروت و به حاصلخیزى مشهور بوده است و یونانیان آن را عربستان خوشبخت خوانده‌اند که ظاهراً ترجمه بى است از لفظ یمن<sup>۶</sup> و در یمن از قدیم شهرهاى چند بوده و مردم به تجارت و فلاحت اهتمام داشته‌اند. در مشرق یمن سرزمین حضرموت افتاده است با کوهها و استخرها و در مشرق آن نیز ظفار واقع است که از قدیم مرکز تجارت ادویه و عطریات بشمار می‌آمده است. چنانکه در زاویه جنوب شرقى سرزمین عمان است که مرکز در یانوردی بوده است و بحرین در شمال غربى آن واقع است که در ساحل خلیج فارس افتاده است و بهمین

سبب با ایران از قدیم ارتباطی داشته است. در حاشیه غربی عربستان سرزمینی سنگلاخ است که حجاز نام دارد و در واقع بلندیهایی است بین اراضی پست ساحلی تهامه در مغرب و نقاط مرتفع نجد در مشرق. ناحیه حجاز سرزمینی است گرم و فقیر و کم حاصل که از قدیم گذرگاه کاروانهای بازرگانی بوده است. بعضی نقاط آن مانند طائف هوای معتدل دارد و دیگر نقاط مثل مکه و یثرب گرم است.

هوای عربستان گرم و خشک است و این خشکی که مخصوصاً در نجد و صحاری بسبب دوری از دریا زیاد است گرمای آن را تحمل پذیر می نماید مگر آنکه در نقاط پست و اراضی مجاور دریا گرمای تابستان مرطوب و تاحدی تحمل ناپذیر می شود. جز در جنوب که باران کافی و تقریباً منظم می آید در هیچ جای دیگر از باران منظم خبری نیست. الا آنکه در نقاط کوهستانی یمن و حضرموت و عمان نیز هوا نمانا کتر و زمین سرسبزتر از جاهای دیگرست و رنه در دیگر نقاط همه جا طبیعت خشک و مسک می نماید. بسا اینهمه، وقتی باران بیاید صحرای خشک مرده زندگی از سر می گیرد. سبزه و مرتع پدید می آید. شتر سیر می شود و عرب هم که به قول اشپرنگر (Sprenger) طفیلی شترست از دغدغه می رهد.<sup>۷</sup> آنوقت شیر و کره همه جا می جوشد و کودک بیابان که از گرسنگی لاغر شده است شکمش بالا می آید و تنش فربه می شود.<sup>۸</sup> در نقاط مرطوب، خاصه در بلندیها، گاه ابر و مه هوا را می گیرد اما در نجد و صحاری تقریباً در همه سال آفتاب گرم و سوزان می تابد و فقط بعضی روزها آنها در مدتی بسیار کوتاه آبری با رگبار از افق می گذرد و یا تندبادی روی آسمان را تیره می کند و گرد و شن صحرا را به هوا می برد. در آن گرمای طاقتفرسا، تنها نسیم خنک از جانب مشرق می آید که عرب آن را نسیم صبا می خواند و اشعار بدویان مشحون است از وصف صبا و راز و نیاز با آن.<sup>۹</sup> باران در عربستان بندرت می بارد مخصوصاً در نقاطی مانند ربع خالی گاه اتفاق می افتد که ده سال متوالی قطره بی باران نمی آید. در نقاط دیگر هم اگر باران بیاید زیاد نیست اما در صحرا باران گاه صورت رگبار شدید می گیرد و سیل راه می افتد و چشم بدوی را می برد اما آن نیز غالباً در ریگزارها فرو می رود و نمایده بی نمی بخشد. بسبب همین اسساک طبیعت گاه خشکسالی چندین سال متوالی طول می کشد و در دنبال آن فقر و گرسنگی بدویان را درو می کند و با آنها را به مهاجرت و ترک بار و دیار و می دارد. جاهایی که بیش و کم بلندیهایی دارند از باران غالباً

بهره‌ور می‌شوند و سایه فقر و جوع در آنجاها بقدر صحرا هولناک نیست. در هر حال، گرما و بی‌آبی کار کشاورزی را در صحرا ناممکن ساخته است و عرب را به‌شتر چرانی و زندگی بدوی محکوم داشته است. این زندگی بدوی هم نه هیچ‌گونه سازمان مدنی را مقتضی بوده است نه هیچ نوع نظم قانونی را. عصیت قبیله فقط قانون ثار را بر بدوی حاکم کرده است.<sup>۱۰</sup> چنانکه دفاع از ذات و شرف، و حمایت از خویش و پیوند، او را به‌مروت آشنا نموده است و توجه به‌تزلزل زندگی آکنده از فقر و ترس وی را به پرستش مظاهر قوای طبیعت کشانیده است و بدینگونه صحرا، عرب جزیره را چنانکه هست پرورش داده و باخوی و خصلت و فکر و سنت خاص برآورده است.

در عربستان رودخانه نیست و دریاچه و استخر نیز بسیار بندرت یافت می‌شود. اما حتی در ربع خالی و صحراهای دیگرگاه‌گاه چشمه‌ها و چاههایی هست که در اطراف آنها مردم و مرغ و مور جمع می‌آیند و بی‌آنها زندگی درون این صحراهای فقر و هشت‌انگیز ممتنع به‌نظر می‌آید. هر جا چشمه‌یی پدید می‌آید واحدی تشکیل می‌شود و عرب با دو رفیق دیرینه خویش، شتر و نخل، زندگی را براه می‌اندازد و چادر خود را آنجا برپا می‌کند. رفته رفته دیگران نیز می‌رسند و آنجا سکونت می‌گزینند و بدینگونه واحه محل قریه‌یی می‌شود. روی هم رفته عربستان سرزمینی است خشک و بهمین سبب در طی تاریخ همواره از ثروت و نعمت بشری کم‌بهره بوده است. با اینهمه برخلاف بیابانها که بحکم ضرورت بایر می‌ماند، در واحه‌ها و نقاط مرتفع کشت و ورز تاحدی وجود دارد و بعضی قبایل بدوی در نقاط مجاور عراق و بادیة شام زراعتی مختصر دارند. در عربستان نه مرتع قابلی هست و نه جنگلی لیکن بهر حال در نواحی کوهستانی و در بعضی نقاط مجاور دریا کشاورزی هست. در واحه و صحرا و در هر جایی که عرب را امکان دوام و اقامت هست آنچه همه‌جا جلوه دارد و از همه چیز بیشتر مورد علاقه اوست نخل خرماست. بیهوده نیست که عزی را گاه بصورت درخت خرما تصویر و نیایش می‌کرده‌اند. حتی نزدیک مکه نخلی کشتن و تناور بوده‌است که اعراب هر سال نزد آن قراز می‌آمده‌اند. سلاح خویش را بدان می‌آویخته‌اند و نزدیک آن قربانی می‌کرده‌اند. این مایه

بزرگداشت که نسبت به نخل و هرگونه درخت می‌ورزیده‌اند بی‌شک بسبب فوایدی بوده است که در آن سرزمین خشک سوزان از نخل سی یافته‌اند.<sup>۱۱</sup> نه تنها میوه نخل خود خوراک عمده عرب بشمارست بلکه پوست و شاخه آن نیز برای او حصیر و سبد و سایبان می‌سازد. هسته آن را هم آسیا می‌کند و از آن مواشی خود و حتی گاه اطفال و عیال خود را تغذیه می‌نماید. گذشته از آن از عصیر آن نیز شرابی می‌سازد که می‌تواند اندوه و ملال زندگی در صحرای قفر و وحشت‌انگیز را از خاطر او دور بدارد.<sup>۱۲</sup> گذشته از نخل خرما در بعضی نقاط حبوبات و غلات و حتی میوه‌ها نیز بعمل می‌آید. یونجه و پنبه و نیل و حانم در نقاط مناسب حاصل می‌شود و قهوه یمن امروز مخصوصاً شهرت و رواج کم نظیر دارد. با وجود گرمی و خشکی، میوه‌ها و گلهایی نیز در عربستان بوجود می‌آید. چنانکه طائف در حجاز بسبب گل سرخ و انار خویش مشهور شده است و خرج در نجد بجهت هندوانه خود مزینی یافته است. انواع میوه‌ها چون انجیر و انگور و نارگیل و سوز نیز در عربستان هست که عرب شهرنشین از آنها بهره می‌یابد ولیکن بدوی این نواکه و ریاحین را در برابر شیر شتر که قوت جان و ماده حیات اوست به چیزی نمی‌شمارد. در واقع شتر نیز مانند نخل نزد عرب رفیقی مهربان و کالایی پرمایه است؛ برای او عبور از آن بیابانهای قفر هولناک بدون این مرکب آرام که قایق صحرا هست البته میسر نیست. بدینگونه شتر در نزد عرب هم ماده حیات است هم مرکب سواری، وهم در عین حال وسیله تبادل و تجارت. بسیاری از طوایف بدوی شتر را از هر نعمت و ثروت دیگر مهمتر می‌شمارند و ثروت شیوخ و مکننت بازرگانان را از تعداد شتران آنها قیاس می‌کنند و شیوخ و توانگران در تربیت شتر بایکدیگر همچشمیها دارند. جهیز زنان و خونبهای مقتولان و حتی شرط سباق و رمایه را با شتر تعیین می‌نمایند. از کثرت اسماء و القاب شتر در لغت عرب که برای هر نوعی و هر سنی از آن اسم‌هایی دیگر دارد اهمیت این حیوان در نزد آن قوم معلوم می‌شود.<sup>۱۳</sup> نه فقط شیر شتر نوشیدنی عمده عرب بشمارست بلکه گوشت آن غذای مطلوب اوست. گذشته از آن از پوست آن لباس می‌دوزد و از پشم آن خیمه و چادر می‌سازد. از پیه آن روشنی بر می‌افزود و از دم آن طناب محکم درست می‌کند و حتی از بول آن پوست و چهره خویش را شست‌وشو و آرایش می‌دهد. بدوی شتر